

# ناخودآگاه

مجموعه درامه

فیل مولون

مترجم: محمدهادی فروزش نیا

به نام خدا

# ناخود آگاه

فیل مولون

مترجم: محمد هادی فروزش نیا



سرشناسه	: مالن، فیل
عنوان و نام پدیدآور	: ناخودآگاه / نویسنده فیل مولون؛ مترجم محمدهادی فروزش نیا.
مشخصات نشر	: خراسان رضوی: انتشارات جالیز، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۱۲۶ ص؛ ۵/۲۱×۵/۱۴ س.م.
شابک	: ۲۷۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۲۲-۶۷۷۴-۳۹-۰
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: عنوان اصلی: The unconscious, ۲۰۰۰.
یادداشت	: کتابنامه.
موضوع	: ناخودآگاهی: Subconsciousness - روانکاوی: Psychoanalysis
شناسه افزوده	: فروزش نیا، محمدهادی، ۱۳۷۲-، مترجم
رده بندی کنگره	: ۳۱۵BF
رده بندی دیویی	: ۱۵۴
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۷۸۱۳۲۳



### ناخودآگاه

نویسنده: فیل مولون / مترجم: محمدهادی فروزش نیا

ناشر: موسسه فرهنگی انتشاراتی جالیز

چاپ: اول، تابستان ۱۳۹۸ / ۱۰۰۰ نسخه

قطع: رقعی / تعداد صفحه: ۱۲۶

قیمت: ۲۷۰,۰۰۰ ریال

شابک: ۰-۳۹-۶۷۷۴-۶۲۲-۹۷۸

طراح جلد: صالح مقدم

صفحه آرائی: محمد قرائی

**حق چاپ محفوظ است**

آدرس: مشهد- بلوار شهید رضوی روبروی درب دانشکده روانشناسی دانشگاه فردوسی

تلفن: ۰۹۱۵۸۳۱۹۵۳۵ - ۰۹۱۵۹۳۰۹۹۶۳ - ۰۹۱۵۸۷۹۵۲۸۸

## فهرست مطالب

مقدمه مترجم .....	۱
مزاحم گستاخ .....	۵
آیا ناخودآگاه یک مفهوم معتبر است؟ .....	۶
احساسات، لکه ها و دروغ ها .....	۱۰
رؤیاها .....	۱۵
رؤیاها چگونه ایده ها را بازنمایی میکنند .....	۲۷
چگالش و جابجایی .....	۲۷
ناخودآگاه شناختی: منطقدان دیوانه و قارچ معنا .....	۳۳
واپس رانی روانپیشانه .....	۴۳
هشدارها و پندهایی از سوی ناخودآگاه .....	۴۷
بازنمایی های ناخودآگاه از واقعیتی هراسناک .....	۴۹
حوزه های مختلف ناخودآگاه .....	۵۱
ناخودآگاه عصب روانشناختی .....	۵۶
سلسله مراتبی از خودآگاه یا ناخودآگاه های متعدد؟ .....	۵۸
ناخودآگاه بی نهایت .....	۵۹
پی نوشت ها .....	۶۴
گزیده ی کتاب شناسی .....	۷۱
مته بلانکو و قلمرو چندبعدی ناخودآگاه .....	۷۲
چکیده .....	۷۲
مقدمه .....	۷۳
چرا باید مته بلانکو بخوانیم؟ .....	۷۴
اصل تعمیم، اصل تقارن و پنج ویژگی ناخودآگاه .....	۷۶
بی نهایت، چندبعدی بودن و گسترانیده شدن .....	۷۹
عاطفه و تقارن .....	۸۱
نمونه ی بالینی .....	۸۳

۹۰.....	خلاصه و نتیجه‌گیری
۹۳.....	یادداشت‌ها
۹۴.....	ارجاعات
۹۵.....	ناخودآگاه ماهوی و ناخودآگاه وصفی: نقش ویلفرد بیون
۹۵.....	چکیده
۹۶.....	بخش اول
۱۰۷.....	بخش دوم
۱۲۳.....	یادداشت‌ها
۱۲۴.....	ارجاعات

## مقدمه مترجم

معروف است که فروید، کوپرنیک، داروین و خودش را بنیانگذاران سه اکتشاف عمده‌ای می‌دانست که پایه‌های تکبر بشری را فروریختند. کوپرنیک دریافته بود که ما نه مستقر در مرکز گیتی، بلکه بر روی یکی از بی‌شمار کره‌ی گردان، در گردشیم. داروین به این کشف نائل آمده بود که ما نه سرآمدان خلقت و گل سرسبد هستی، بلکه صرفاً حلقه‌ای هستیم از زنجیره‌ی تکامل. و در نهایت فروید متوجه شده بود که ما نه مسلط و مختار، بلکه تحت تسلط و جبر غرایز و امیالی هستیم که تمامی کنش‌های ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند. او ضمیر ناخودآگاه را منبع و مرکز تمام این امیال می‌دانست و کشف این ضمیر را به حق امری مهم در تاریخ علم قلمداد می‌کرد. به عبارت دیگر این سه کاشف عمده، هریک از جناحی به سه پنداره‌ی «انسان مرکز انگارانه» حمله برده بودند که بخش‌های مهمی از سیر تفکر جهان غرب را نمایندگی می‌کردند (انسان به مثابه مرکز گیتی، انسان به مثابه مرکز خلقت، انسان به مثابه جایگاه عقل). اما کوپرنیک، داروین و فروید نشان داده بودند که انسان مرکز گیتی نیست، انسان مرکز خلقت نیست، و – بیرحمانه تر از همه – انسان حتی مرکز ثقل وجود خود و جایگاه عقل هم نیست.

پس از کشف ضمیر ناخودآگاه، انقلابی در روانشناسی پدید آمد که پایه‌های مبتنی بر خردگرایی و روحیه‌ی روشنگرانه‌ی این علم نوپدید را به لرزه افکند. روانشناسی در اصل آمده بود تا با رد و نفی تصور «روح» و «ذهن» (که ادعا می‌شد چیزی بیش از مفروضاتی متافیزیکی و از همین حیث، غیرقابل تجربه نیستند)، عرصه‌ی شفاف‌ی را پیش روی محققین بگذارد تا با کاوش در «روان»

به مثابه چیزی هم‌رده هر ابژه‌ی علمی دیگری، گام‌به‌گام در مسیر شناخت آن پی‌شتر روند تا واپسین سنگ‌راه در برابر راهبرد علمی (سوپرکتیویته) را نیز فرو بریزند. اما حالا فروید نامی در برابرشان قد علم کرده بود و اظهار می‌داشت که عرصه‌ی روان نه عرصه‌ای شفاف و قابل شناخت علمی، بلکه حفره‌ای منتهی به ناشناخته‌هاست؛ که باید آن را کاوید و نه شناخت؛ که کاوش و تحلیل - برخلاف شناخت - همواره غیرقطعی و پایان‌ناپذیر است. جای تعجب نیست که چنین حرکت انقلابی - یا مرتجعانه؟ - ای چنان جوش و خروشی در روانشناسی به راه انداخت و انتقادات شدیدی را در این حیطه متوجه او ساخت. عده‌ای از همان آغاز او را نه یک روانشناس بلکه یک شیاد، رمال و درهرحال فردی غیرعلمی خطاب کردند و هنوز هم بعضی چنین عقیده‌ای دارند (و آیا حداقل از این نظر بر حق نبودند که رویه‌ی او غیرعلمی است؟ - اگر این تعریف از علم را بپذیریم که علم جستجویی است برای شناخت مستقیم ذات چیزها).

هرچه بود، فروید شهرتی دیرپاتر از منتقدانش کسب و حفظ کرد و اندیشه‌ها و روش تحلیلی‌اش هنوز بخشی مهم از روانشناسی را تشکیل می‌دهند. آنان که بعد از او آمدند هر یک روان‌کاوی و مفهوم مرکزی‌اش (ناخودآگاه) را به‌گونه‌ای منحصربه‌فرد تعریف و بازتعریف کردند اما این اصل اساسی که ناخودآگاه بخشی غیرمنطقی نهایتاً شناخت‌ناپذیر در بن وجود ماست و اسبی است وحشی که نمی‌توان بر او لجام زد، همچنان بر جای ماند.

در کتاب حاضر، نویسنده - که خود یک درمانگر بالینی است - می‌کوشد تا این مفهوم مرکزی و مهم را با زبانی نسبتاً ساده و با ذکر مثال‌هایی متعدد

برای مخاطب عام توضیح دهد. در این کتاب می‌آموزیم که چگونه می‌توان از طریق بررسی اشتباهات لپی، رؤیاهای، نشانگان روان رنجور و... روزنه‌هایی به سوی ناخودآگاه گشود و کوشید تا زبان رمزگشایی آن را رمزگشایی کرد. و البته از جایی که در نظر فروید، ناخودآگاه بیشتر محملی برای تکانه‌های پرخاشگرانه و جنسی است، اغلب مثال‌های ذکر شده در این کتاب نیز به آن دو موضوع مرتبط می‌شوند. این کتاب موجز و بسیار مختصر، هرچند بسیار با کتابی جامع در مورد ناخودآگاه فاصله دارد، اما می‌تواند معرفی و باب آشنایی خوبی در این زمینه باشد و قسمت کتاب‌شناسی انتهای آن نیز منابع خوبی برای مطالعه عمیق‌تر پیشنهاد می‌کند. کتاب حاضر بخشی از مجموعه‌ی ارزنده‌ای با نام «ایده‌های روانکاوی» است که در آن تلاش می‌شود نظریات و مفاهیم روانکاوی به‌طور اجمالی و با زبانی نسبتاً آسان‌فهم بیان شود. لازم به ذکر است که مجلد دیگری از این مجموعه‌ی مفید نیز در دست ترجمه و انتشار می‌باشد.

دو مقاله نیز به کتاب افزوده شده که هریک با برشماری آراء و نظرات دو روانکاو برجسته‌ی پسا‌فرویدی کمتر شناخته شده نزد مخاطب فارسی زبان که هریک تغییرات عمده‌ای در نظریه‌ی فروید پدید آوردند (مته بلانکو و بیون)، به معرفی این دو و نظریات جالب توجهشان در مورد ناخودآگاه می‌پردازد. هرچند انبوهی از نظریات و جمع‌کثیری از نظریه‌پردازان شناخته نشده یا کمتر شناخته شده وجود دارند که می‌شد به هر یک پرداخت، اما این دو متفکر خاص از آن رو برگزیده شدند که در متن کتاب اشاراتی به آن‌ها رفته بود. امید است این فتح باب به آشنایی و مطالعه‌ی بیشتر در مورد این دو

---

متفکر بینجامد. باید توجه داشت که این دو مقاله از زبانی تخصصی‌تر نسبت به کتاب اصلی بهره می‌گیرند و به موضوعاتی عمیق‌تر می‌پردازند که فهم کاملشان را مستلزم داشتن دانشی نسبی در علم روانشناسی می‌سازد.

در آخر لازم میدانم از سرکار خانم دکتر باقی برای راهنمایی‌های ارزنده‌شان در طول ترجمه‌ی این کتاب تشکر کنم.

محمدهادی فروزش نیا - تیرماه ۱۳۹۸

مفهوم ناخودآگاه دیر زمانی بر درهای روانشناسی می‌کوبید و می‌خواست وارد شود. فلاسفه و ادبیات اغلب با آن ور رفته بودند اما علم نمی‌توانست فایده‌ای برایش متصور شود (فروید، ۱۹۴۰)<sup>۱</sup>

## مزاحم گستاخ

نویسنده‌ای که برخی از توصیه‌های ویراستار برای اعمال تغییراتی در متن ارسال‌اش او را بسیار خشمگین کرده بود، از روی فرمان‌برداری با درخواست ویراستار موافقت نمود و متن را مورد بازبینی قرار داد. او سپس سعی کرد ویراست جدید را با ایمیل برای ویراستار ارسال کند. چند روز بعد که خبری از ویراستار نشد، به او تلفن کرد تا ببیند قضیه چیست و متوجه شد که ایمیل به دست ویراستار نرسیده است. او سپس پوشه‌ی ایمیل خود را بررسی کرد و در کمال شرمندگی متوجه شد که متن را به آدرس ناشر دیگری ارسال کرده است! اگرچه این قصد خودآگاهانه‌اش نبود، اما عمل اشتباه این نویسنده با خیالی آرزومندانه برای مراجعه به یک ناشر دیگر منطبق بود. یک قصد متناقض به ذهن او نفوذ کرده و کنترل اعمال نویسنده را از وی ربوده بود.

در اواخر قرن نوزدهم، رئیس مجلس اتریش یک جلسه را با این کلمات آغاز کرد: «می‌بینم که اکثریت اعضا حاضرند و بنابراین جلسه را مختومه اعلام می‌کنم.»<sup>۲</sup> طبیعتاً آنچه او آگاهانه قصد داشت بگوید آن بود که جلسه آغاز شده اما بجای آن یک اشتباه لپی مرتکب شد که احساسات حقیقی‌اش را آشکار ساخت. چند جلسه‌ی قبلی مجلس پر آشوب و بی‌ثمر بودند و از این‌رو قابل‌درک است که چرا رئیس مجلس ترجیح می‌داد بجای نطق افتتاحیه، نطق

اختتامیه‌اش را ایراد نماید. پس هرچند او قصد افتتاح جلسه را داشت، اما در عوض یک میل متناقض را آشکار ساخت.

ناخودآگاه به چنین شیوه‌هایی سخن می‌گوید - و اغلب به گونه‌ای خجالت‌آور هم. گویی توهم هشیاری خودآگاه ما و کنترل داشتندمان بر تمایلات و قصدهایمان را به استهزایی تحقیرآمیز می‌کشد. خودآگاه را می‌توان همچون حبابی شکننده بر آب‌های عمیق هیجان، میل و هراس در نظر آورد.

### آیا ناخودآگاه یک مفهوم معتبر است؟

ناخودآگاه بنا به تعریف، شناخت ناپذیر است... بنابراین روانکاو در جایگاه رقت‌انگیز دانش‌آموزی قرار دارد که با آنچه نمی‌توان شناخت مواجه می‌شود.<sup>۳</sup>

ایده‌ی انگیزش ناخودآگاه، استدلالی است که توضیحی برای شکاف‌ها و تحریفاتی که درون خودآگاه ما به وقوع می‌پیوندد ارائه می‌دهد. این فرضیه که به داده‌های رفتاری و روانی انسجامی را می‌بخشد که در غیاب آن فاقدش می‌بود، نخستین بار به‌طور نظام‌مند توسط زیگموند فروید مورد کاوش قرار گرفت. فروید متوجه شد که اشتباهات لپی یا قلمی، خطاهای حافظه، اعمال اشتباه و سایر خطاها، اگر در سطحی عمیق‌تر بررسی شوند، ممکن است نه خطاهایی غیرعمدی بلکه اعمالی با قصدمندی ناخودآگاه باشند. نبوغ او در تشخیص این نکته بود که پدیده‌های به‌ظاهر جزئی هم از ارزش مطالعه برخوردارند؛ وی همچنین ارتباط میان این پدیده‌ها و سایر ابداعات روانی همچون رؤیاها، لطیفه‌ها و نشانگان روان رنجور را نیز دریافت.

گاهی برخی افراد در مورد وجود یک ذهن ناخودآگاه تشکیک می‌ورزند - و ظاهراً استدلالشان این است که «اگر نتوانیم چیزی را با خودآگاهی خود ادراک کنیم، پس آن چیز وجود ندارد.» قطعاً ناخودآگاه ممکن است مفهومی فرار به نظر برسد چون علی‌القاعده اگر بخشی از ذهن ناخودآگاه باشد پس ما از آن آگاهی نداریم. اما آیا این بدان معنی است که یک مفروضه یا «تفسیر» در مورد وجود محتوایی ناخودآگاه در ذهن، به‌طور کلی ورای تحقیقات مبتنی بر شواهد واقع شده است؟ آیا ناخودآگاه صرفاً یک حکم رسمی ملهم از عقاید تعصب‌آمیز است که باید به خاطر «اقتدار» فرضی روانکاو، بی‌چون و چرا توسط مراجع پذیرفته شود؟ خوشبختانه وضعیت معرفت‌شناختی به این بدی‌ها هم نیست. می‌توان خودآگاه را چیزی واجد درجات تصور کرد. در مثال‌هایی که ارائه شد، امیال متناقض فرد چندان هم از خودآگاهی او دور نبودند و اندکی درون‌نگری در ترکیب با حداقلی از تفکر روان‌شناسانه می‌توانست تمایلات کمتر آگاهانه را به حوزه‌ی هوشیاری کامل فرد بیاورد. به همین شکل طی دوره‌ی درمان روانکاو هم - که در آن مراجع تشویق می‌شود تا حتی الامکان آزادانه سخن بگوید و فکر کند - تمایلات و هراس‌های سابقاً ناخودآگاه او به تدریج به خودآگاهی نزدیک می‌شوند.

یک تفسیر روانکاوانه که کاملاً به ورای هشیاری بالقوه‌ی مراجع برود تا جایی که آن تفسیر را صرفاً بشود بر مبنای ایمان پذیرفت، کاملاً بی‌فایده خواهد بود. تفسیرهایی که در روانکاوای ارائه می‌شوند فرضیاتی تجربی‌اند در مورد اینکه در ذهن مراجع یا بین مراجع و روانکاو احتمالاً چه می‌گذرد. این تفسیرها بر شواهدی از رفتار و سخنان مراجع مبتنی‌اند و در پرتوی پاسخ مراجع مورد سنجش قرار می‌گیرند.

روانکاوی علمی است مبتنی بر همکاری متقابل که توسط روانکاو و مراجع با هدف گسترش دامنه‌ی خودآگاهی انجام می‌پذیرد تا مراجع بتواند سکان زندگی خود را با هشیاری، آزادی و اختیار عمل بیشتری به دست بگیرد. باین‌حال این سیر و سیاحتی است به درون امر نا شناخته، جایی که در آن باید از هرگونه احساس قطعیت پرهیز شود.

پرسش اعتبارمندی ناخودآگاه را می‌توان به شکل معکوس هم مطرح نمود. می‌توانیم بپرسیم «این تا چه حد قابل پذیرش است که ما از تمامی فرایندهای روانی خود، آگاهی داشته باشیم؟» یا «کارکرد خودآگاه چیست؟» روانشناسی تجربی طی بخش اعظم تاریخ خود به همان اندازه با مفهوم خودآگاه مشکل داشته که با ناخودآگاه، چراکه هر دو این‌ها ورای محدوده‌ی تحقیقات آزمایشگاهی به نظر می‌آمدند.

رفتارگرایان رادیکال اوایل قرن بیستم خودآگاه را صرفاً یک پدیده‌ی «همایند» و فاقد فایده یا اهمیت علمی به حساب می‌آوردند.<sup>۴</sup> اما با توسعه‌ی گونه‌های پیچیده‌تری از روانشناسی، هم خودآگاه و هم ناخودآگاه پذیرای تحقیقات علمی در مورد فرایندها و کارکردهای خود شدند.<sup>۵</sup>

ایده‌ی خودآگاه در واقع چیزی شبیه به مفهوم توجه است. ما از آنچه به آن توجه داریم آگاهییم و از آنچه بدان توجهی نداریم ناآگاه. ما می‌توانیم به‌سادگی از برخی چیزها آگاه شویم اگر توجهمان را به آن‌ها معطوف داریم – همان چیزی که فروید<sup>۶</sup> «نیمه هشیار» می‌خواند – و ممکن است فعالانه از توجه به چیزهای دیگری بپرهیزیم چون آن‌ها را دردناک یا آشفته کننده می‌یابیم – این همان ناخودآگاه سرکوب‌شده است.

شاید یک قیاس متعلق به عصر حاضر بتواند کمک‌کننده باشد. خودآگاهی را می‌توان با آنچه بر صفحه‌نمایش یک کامپیوتر قابل مشاهده است مقایسه کرد. اطلاعات بیشتر را می‌توان به‌سادگی با حرکت دادن سَند مورد مطالعه به پایین یا با گشودن یک «پنجره» ی دیگر به دست آورد. این فرایند، مشابه با بخش‌های خودآگاه و نیمه‌هشیار ذهن است. اما بعضی فایل‌ها هم هستند که با سهولت کمتری می‌توان مورد مطالعه قرار داد. برخی فایل‌ها ممکن است رمزگذاری یا «فشرده‌شده» باشند یا دسترسی به آن‌ها مستلزم وارد کردن رمز عبور بوده و یا به هر علت دسترسی به آن‌ها ناممکن باشد. برخی دیگر از فایل‌ها هم هستند که ممکن است خراب شده باشند یا اطلاعاتشان درهم‌ریخته و در نتیجه نامفهوم شده باشند. هرچند اینترنت به‌طور بالقوه همه نوع اطلاعات و تصاویر را در اختیار همگان قرار می‌دهد (چیزی مشابه مفهوم «ناخودآگاه جمعی یونگ») اما ممکن است نرم‌افزاری روی کامپیوتر نصب شده باشد که دسترسی به سایت‌های اینترنتی را مسدود نموده و برخی از سایت‌هایی که حاوی محتواهایی باشند که غیر قابل قبول به شمار می‌روند را سانسور کند. به‌علاوه، بخش اعظم فعالیت کامپیوتر بر صفحه‌نمایشگر قابل مشاهده نیست؛ این مشابه مفهوم غریزه‌های جسمی یا «اید»<sup>۷</sup> فروید است که فی‌نفسه در دسترس ذهن قرار نداشته و آن‌ها را تنها می‌توان از طریق مشتقاتشان تشخیص داد (یعنی امیال و خیال‌پردازی‌ها).

با اشاره به سرخوردگی عجیبی که این مؤلف شخصاً در اولین مراحل آشنایی با یک کامپیوتر پشت سر گذاشت و کوشش‌های اولیه‌ام برای اتصال به اینترنت، می‌توان یکی دیگر از جنبه‌های ناخودآگاه را نیز دریافت. گاهی اوقات در کار با کامپیوتر به کلی درمانده می‌شدم. آنچه رنج این سرگشتگی را

افزون تر می‌کرد آن بود که حتی قادر نبودم پرسش‌هایی که نیازمند به پاسخشان بودم را تشخیص بدهم و آن‌ها را در قالب کلمات بیان کنم. گاهی وقت‌ها به نظرم می‌رسید که هیچ‌چیز مفهوم نیست. این وضعیت مشابه آن چیزی است که می‌توان «ناخودآگاه پیشانمادین»<sup>۸</sup> نامید - یعنی آن حوزه‌هایی از تجربه که نمی‌توانیم نسبت به آن‌ها آگاهی درخوری داشته باشیم زیرا نتوانسته‌ایم کلمات یا بازنمایی‌های ذهنی دیگری از آن تجربه تولید کنیم. این پدیده را گاه می‌توان با اضطراب، سرگشتگی یا «وحشت پیشانمادین» مرتبط دانست. مفهوم ناخودآگاه پیشانمادین را همچنین می‌توان در مورد نخستین دوره‌های طفولیت و پیش از رشد زبان بکار برد.

### احساسات، لکه‌ها و دروغ‌ها

ذکر چند مثال دیگر از اشتباهات لپی، ما را به قلمروی بیماری‌های روان‌شناختی یا آسیب‌شناسی روانی نزدیک‌تر می‌کند.

مراجعی به یک کلینیک ارجاع داده شد که ترس شدیدی از دست دادن کنترل روده‌ها و همچنین یک درد مزمن در مقعد داشت (با وجود آنکه به نظر نمی‌رسید ناهنجاری جسمی داشته باشد). درمانگر از آن مرد درخواست کرد تا توضیح بیشتری در مورد این مشکل بدهد و به او بگوید که چگونه این مشکل را تجربه می‌کند. این مراجع در حین صحبت کردن از ترس از دست دادن کنترل و دفع کردن مدفوع یا باد معده (Flatus)، نادانسته گفت که می‌ترسد «احساساتش» (Feelings) را بیرون بریزد. این قطع به یقین آن چیزی نبود که خودآگاهانه قصد بیانش را داشته باشد، اما به‌درستی اضطراب‌های ناخودآگاه او را ظاهر ساخت. این اشتباه لپی، سرنخی بود که

بعدتر درمانگر را قادر ساخت که در مورد حوزه‌های خاصی از زندگی مراجع به تحقیق و بررسی بپردازد، حوزه‌هایی که ممکن بود به لحاظ هیجانی موجب ناراحتی او شده باشند.

مراجع تصدیق کرد که گاهی اوقات در مورد یک مسئله‌ی خاص نگران می‌شود، اما گفت که سعی کرده این افکار را از ذهنش دفع کند. بنابراین نگرانی‌های فکری او در بدنش تخلیه شده بود، اما مشکل حل نشده بود و صرفاً جایجا گشته بود. یک نمونه‌ی متداول از فرایندی مشابه با این، مورد کودکی است که وقتی در مورد مدرسه یا موقعیت دیگری نگرانی دارد، از یک ناراحتی جسمانی - مثلاً دل‌درد - شکایت می‌کند.

یک مراجع دیگر وقتی در محل کار بود و رئیسش هم در آنجا حاضر بود حالت‌های وحشت‌زدگی را تجربه می‌کرد. او در هنگام تو صیف این حالات به تیپ زدن افتاد و گفت: «من یک حمله‌ی خش... اضطراب داشتم.» بررسی‌های بیشتر نشان داد که حس خشمی که نسبت به رئیسش داشت وی را دچار ناراحتی ساخته بود (خشمی که برآمده از احساس خشمی بود که در گذشته نسبت به پدرش داشت) و این هراس ناخودآگاه از فوران خشم بود که منجر به اضطراب شده بود.

یک روزنه‌ی دیگر به درون ناخودآگاه از طریق رمزگشایی معنای نشانگان روان رنجوری که ظاهراً غریب و توضیح ناپذیر به نظر می‌رسند قابل گشودن است. فروید<sup>۹</sup> مثال زیر را از یک مورد روان رنجور با وسواس شدید ذکر می‌کند.

یک زن سی ساله حس می‌کرد مجبور است یک عمل بخصوص را چندین بار در روز تکرار کند: او از یک اتاق به اتاق دیگری می‌دوید، به شکل خاصی روی

یک میز می‌نشست، زنگ را برای خدمتکارش به صدا در می‌آورد، او را برای ارسال پیغامی می‌فرستاد و سپس دوان‌دوان به اتاق خودش باز می‌گشت. در ابتدا نه فروید و نه مراجع کوچک‌ترین نظری در مورد اینکه این تشریفات به چه معناست نداشتند. اما مراجع بالأخره سرنخی مهم ارائه کرد. او ده سال پیش با مردی ازدواج کرده بود که در شب عروسی ناتوان بود. همسر این خانم طی آن شب باید چندین بار دوان‌دوان از اتاق خودش به اتاق او می‌آمد تا دوباره برای آمیزش تلاش کنند اما هیچ موفقیتی حاصل نمی‌شد.

روز بعد همسرش با عصبانیت چنین گفت که اگر هیچ نشانه‌ای از فعالیت جنسی روی تخت نباشد، او در برابر خدمتکارش که برای مرتب کردن تخت می‌آید احساس شرم‌ساری خواهد کرد. و به همین خاطر یک شیشه جوهر قرمز خرید و مقداری از آن را روی ملحفه ریخت، هرچند نه دقیقاً در جایی که لکه‌ی خون می‌بایست باشد. مراجع پس از آنکه این خاطره را برای فروید بازگو کرد، فروید را به اتاقی برد که در زمان انجام تشریفاتش روی میز آن اتاق می‌نشست. او لکه‌ی قرمز بزرگی که روی رومیزی بود را به فروید نشان داد. به نظر می‌آمد او به شکلی روی میز می‌نشیند که لکه آن را برای خدمتکاری که فرا می‌خواند قابل مشاهده باشد.

در پرتو این اطلاعات، توضیح فروید در مورد این تشریفات و سواسی بدین شرح است: مراجع از طریق عمل دویدن از این اتاق به آن اتاق در حال همذات‌پنداری با شوهرش بوده است. میز و رومیزی نشانگر تخت و ملحفه بودند. بنابراین تشریفات مراجع ظاهراً بازآفرینی و تکرار وقایع شب عروسی بودند. این زن از طریق فراخواندن خدمتکار و به نمایش گذاشتن لکه در برابر او،

بطور نمادین در حال تکرار اتفاقات شب عروسی و همچنین تصحیح آن‌ها بوده است - این بار لکه در جای در ستش بود. طبق تفسیر فروید، این عمل وسواسی به مثابه گفتن این بود که «نه، این حقیقت ندارد. نیازی نبود همسرم در برابر خدمتکارش شرمسار شود؛ آخر او ناتوان نبود.»<sup>۱۰</sup> پس این تشریفات میلی را آشکار می‌سازد - میل به انکار ناتوانی شوهرش.

تفسیر فوق از تشریفات، در پرتو اطلاعات مربوط به شرایط عمومی زندگی مراجع، باورپذیر به نظر می‌رسید. این زن سال‌ها دور از شوهرش زندگی کرده بود اما نمی‌توانست به طلاق فکر کند. او برای پرهیز از وسوسه‌ی خیانت به شوهرش از جهان کناره گرفته بود و در خیال خودش تصویری آرمانی از وی ساخته بود. این تشریفات و وسواسی به معنای ابطال انتقادات بالقوه‌ی خودش از شوهرش هم بود. نظر فروید چنین است:

*درواقع عمیق‌ترین راز ناخوشی این فرد آن بود که با استفاده از این تشریفات، شوهر خود را از شایعات بداندیشانه مبری می‌داشت، جدایی خود از او را توجیه می‌نمود و به شوهرش اجازه می‌داد یک زندگی جداگانه‌ی راحت داشته باشد. بنابراین تحلیل یک عمل وسواسی بی‌ضرر، مستقیماً به درونی‌ترین هسته‌ی یک ناخوشی راه برد و هم‌زمان بخش عمده‌ای از اسرار روان رنجوری وسواسی بطور عام را هم برایمان عیان نمود.<sup>۱۱</sup>*

فروید همچنین اشاره می‌کند که تفسیر نشانگان این مراجع اساساً توسط خود مراجع کشف شد: از طریق ایجاد ارتباط با یک رخداد ناراحت‌کننده - رخدادی که با خصوصی‌ترین حوزه‌های ناشادی‌اش و با موقعیت‌های شخصی‌ای پیوند خورده بود که دردناک‌تر از آن بودند که بتوان در خودآگاه

تحملشان کرد. او بطور ناخودآگاه هنوز با مسائل مرتبط با زندگی جنسی و رابطه با هم سرش درگیر بود و به کرات می‌گوشتید تا واقعیات تحقیرکننده را انکار کند. با به وجود آوردن یک ناخوشی روان رنجورانه، ذهن ناخودآگاه این زن نوعی راه‌حل برای تعارضاتش پدید آورده بود تا بتواند جداگانه زندگی کند، درعین حال آبروی شوهرش را هم حفظ نماید، و همچنین - با خیال‌پردازی‌های ناخودآگاه - حقیقت ناپذیرفتنی ناشادی جنسی‌اش را هم منکر شود. این یکی از شیوه‌های متداولی است که ناخودآگاه از طریق آن‌ها می‌تواند به شکلی کاملاً مبتکرانه، سناریوهای اختصاصی خلاقانه‌ای برای تعارض روانی فراهم آورد.

هرچند در این مورد معنای تشریفات به‌سادگی توسط مراجع فهمیده شد، اما این نکته قابل درک است که برخی افراد ممکن است در برابر تفسیر راه‌حل‌های ناخودآگاه برای یک تعارض بشدت مقاومت کنند. آشکار ساختن یک پنهانکاری ناخودآگاه، به‌کلی آن راه‌حل ناخودآگاهانه را در هم می‌ریزد و فرد را بار دیگر در برابر آن جنبه‌ای از واقعیت که برایش تاب ناپذیر بوده قرار می‌دهد. به همین دلیل هم روانکاوی همواره مورد نفرت و ترس واقع شده است (البته بطور ناخودآگاه).

فروید و روانکاوان بعدی انواع مختلفی از شیوه‌هایی را برشمرده‌اند که انسان‌ها از طریق آن‌ها می‌کشند حقیقت هیجانی‌شان را از خود مخفی نگه‌دارند. این شیوه‌ها مکانیزم‌های دفاعی<sup>۱۲</sup> نام دارند و شامل: سرکوب (اخراج از خودآگاه)، فرافکنی (نسبت دادن یک جنبه‌ی ناپسند خود به دیگری)، دلیل تراشی (ساختن توضیحات دروغین در مورد انگیزه‌های خود)، دوپاره‌سازی

نگهداری رفتارها یا احساسات متناقض در قسمت های جداگانه‌ی هشیاری)، دفاع های شیدایی ( شیوه هایی برای انکار احساس افسردگی) و بسیاری از گونه های ظریف دیگر در این بن مایه ها می باشند.

این انواع مختلف «دروغ گفتن» به خود، هم مهم اند و هم معمول. آنها این نکته را آشکار میکنند که دانش خودآگاه ما از خودمان تا چه اندازه دست و شکننده است. اما یک دلیل عمیقتر هم برای بیم و وحشت ما از روانکاوی وجود دارد - دلیلی ورای افشا سازی انگیزه های ناخودآگاه. آن دلیل عمیقتر، مواجهه‌ی تهدید آمیز با «غیریت» مطلق ناخودآگاه است - حیاتی که در ما سکونت دارد، برایمان ناشناخته است، ما را هدایت میکند اما در عین حال به زبان ما سخن نمیگوید - پیشگوی هراسناکی که هنگام خوابمان به شکلی فهم ناپذیر حرف میزند یا زمزمه میکند.

## رؤیاها

*تفسیر رؤیاها شاهراهی است بسوی درک فعالیت های ناخودآگاه ذهن.<sup>۱۳</sup>*

*تفسیر رؤیا مسئله‌ی اصلی درمان روانکاوانه است، چراکه این مهمترین شیوه‌ی فنی برای گشودن گذرگاهی به ناخودآگاه است... رؤیاها حقایق عینی اند. آنها به انتظارات ما پاسخ نمیدهند و ما ابداعشان نکرده ایم...<sup>۱۴</sup>*

سومین نقطه‌ی دسترس به ناخودآگاه از طریق برر سی معنای رؤیاها است. فروید چنین می پنداشت که کتاب عمده اش با عنوان تفسیر رؤیاها<sup>۱۵</sup> مهمترین اثر اوست - و در واقع هم بینش هایی که او در این کتاب ارائه

میکنند عمیق اند و از اهمیتی دیر پا برخوردارند. اگر چه روانکاوی از زمان نظریات و رویه های فنی اولیه ی فروید به مسیرهای متفاوتی رفته است، اما همه ی روانکاوان از نمونه های فهم ناخودآگاه که در کتاب او در باب رؤیایا ارائه شده بهره می برند. در این کتاب فروید نه تنها نظریه ای در باب رؤیایا ارائه کرده و رویه ای برای تفسیرشان به دست داده است، بلکه همچنین شیوه های تفکر و سرکوب مورد استفاده ی ذهن ناخودآگاه را هم تشخیص داده و تشریح نموده است - شیوه هایی که کاملاً از شیوه های مورد استفاده ی ذهن ناخودآگاه ما متمایزند.

فروید این فرضیه را ارائه کرده که رؤیایا بازنماینده ی ارضای مخفیانه ی یک میل هستند - همانطور که نشانگان روان رنجورانه میتوانند باشند. این نکته را در واضح ترین شکل خود در رؤیایای کودکان میتوان دید. فروید مثال نسبتاً پیش پا افتاده ی زیر را در مورد میل ابراز شده در یک رؤیا ارائه میکند که آن را میتوان با موردی که قبلاً شرحش رفت مقایسه نمود؛ موردی که در آن میل و سواسی مراجع از طریق تشریفاتش ابراز میگشت.<sup>۱۶</sup>

یک زن دیگر در کودکی اغلب این رؤیا را میدید که «خدا یک کلاه سه گوش کاغذی بر سر دارد.» اگر خود این رؤیا را بدون برر سی اطلاعات بیشتتری که رؤیابین میدهد در نظر بگیریم، به این نتیجه میرسیم که این رؤیا هیچ معنای آشکاری ندارد. اما این زن به خاطر آورد که در زمان کودکی هنگام صرف غذا چنین کلاهی بر سرش می گذاشته اند چون عادت داشته دزدکی به بشقاب برادران و خواهرانش نگاه کند تا ببیند غذای آنها بیشتتر از غذای او است یا نه. والدینش این کلاه را به عنوان یک چشم بند و برای خجالت دادن بر سرش

میگذاشتند تا این دزدکی نگاه کردن را از سرش بپندازند. این برای شخص رؤیابین دشوار نبود که از طریق فکری که ناگهان به ذهنش خطور کرد معنای رؤیا را بفهمد: «چون شنیده بودم که خدا همه جا هست و همه چیز را می بیند، این رؤیا میتواند به این معنی باشد که من همه چیز را میدانستم، هرچند آنها سعی میکردند مانع شوند.»<sup>۱۷</sup>

همانند مورد زنی که تشریفات رومیزی و لکه را بجا می آورد، در این مورد هم ناخودآگاه توانسته بود یک جنبه‌ی ناخوشایند از واقعیت را انکار نماید.

در موردی دیگر، به پسر بچه‌ای به نام هرمان که فقط بیست و دو ماه داشت گفته شده بود که سبدی از گیلان را به عنوان هدیه تولد به فرد دیگری بدهد. اما واضح بود که هرمان مایل به انجام این کار نیست. صبح بعد او رؤیایی که دیده بود را بدین شرح بیان کرد: هرمان همه گیلان خورد!<sup>۱۸</sup>

نظر فروید آن است که اینها و سایر نمونه‌ها نشان میدهند که رؤیاهای کودکان معمولاً کوتاه، واضح، منسجم و راحت فهم اند. به علاوه، آنها معمولاً شامل ارضای آشکار یک میل اند (که معمولاً در بر گیرنده‌ی یک میل گسترده‌تر در مورد قابلیت نفی ممنوعیت‌های بزرگسالان هم هست). فروید نتیجه‌ای از این موضوع میگیرد: اینکه تحریف رؤیا بخشی از ماهیت اساسی رؤیاها نیست. با این حال شکل ظریفی از تحریف را حتی در این رؤیاهای ساده‌ی کودکان هم میتوان یافت، به این صورت که فکر یا میل نهفته (برای مثال، من میخواهم آلبالوها را بخورم) در خواب به یک تجربه مبدل شده است (من دارم آلبالوها را میخورم). فروید همچنین اشاره کرد که افرادی که از محرومیت از ارضای نیازهای جسمانی رنج می‌برند، مثلاً کسانی که گرسنه اند (و نه صرفاً

میل به یک دانه گیلاس دارند) ممکن است در مورد ارضای این نیازهای جسمانی رؤیا ببینند. او رؤیاهای اعضای یک گروه اکتشافی قطب جنوب را ذکر میکند که معمولاً در مورد خوردن و نوشیدن در مقادیر فراوان بودند. دختر خود او که مجبور بود به علت دل درد یک روز را از خوردن غذا چشم‌پوشد، خواب منوی غذایی دید که نامش به آن الصاق شده بود: آنا فروید؛ توت فرنگی، توت فرنگی وحشی، املت، پوره!<sup>۱۹</sup>

بر اساس این نوع شواهد، فروید چنین فرض کرد که رؤیاها ابزارهایی اند برای حفاظت کردن از خواب، از طریق فراهم کردن ارضای خیالی امیالی که ارضا نشدنشان آشفته کننده است.

در این مثالها، یک پیوستگی بین میل خودآگاه و شکل تغییر یافته‌ی آن میل بصورت ارضای تخیلی در قالب رؤیا وجود داشت. اما فروید یک مثال دیگر از رؤیایی را ارائه میکند که معنای ارضا کننده‌ی آن قدری پنهان تر است، هرچند این معنا با تأمل بسادگی آشکار میشود: مردی چنین گفت که همسر جوانش در رؤیایی دیده که عادت ماهانه اش آغاز شده است. فروید چنین استدلال کرد که اگر عادت ماهانه‌ی این زن عقب می افتاد، ممکن بود به باردار بودن خود پی ببرد. بنابراین هم سر آن مرد در این رؤیا هم بارداری اش را اعلام کرده و همزمان این میل را آشکار کرده بود که کاش بارداری اش به تعویق می افتاد.<sup>۲۱</sup>

رؤیاها زمانی مبهم تر میشوند که با امیالی سر و کار داشته باشند که هرا سناک بوده و یا با تعارضات هیجانی مرتبط باشند - امیالی که به همین علت مورد سانسور ذهنی قرار گرفته و ناخودآگاه میشوند.

فروید نشان داد که برای کشف معنای پنهان یک رؤیا لازم است تداعی های رؤیابین - یعنی افکار خودانگیخته‌ی او - را در مورد عناصر مختلف رؤیا مورد کند و کاو قرار دهیم (چون هیچ معنای ثابت و فراگیری برای نمادهای رؤیا وجود ندارد). یک نمونه‌ی نسبتاً ساده از این فرایند به شرح زیر است:<sup>۲۲</sup>

زنی در رؤیا دید که قصد دارد یک مهمانی شام ترتیب دهد اما در خانه هیچ غذایی بجز یک ماهی سالمون دودی کوچک ندارد. او با خودش فکر کرد که به بازار برود و چیزی بخرد اما به خاطر آورد که عصر یکشنبه است و همه‌ی مغازه‌ها بسته‌اند. وی سپس سعی کرد به چند فروشگاه غذای بیرون بر زنگ بزند اما تلفن هم کار نمی‌کرد. بنابراین مجبور شد از قصد خود برای ترتیب دادن یک مهمانی شام صرف نظر کند. این زن چنین گفت که روز پیش شوهرش به این نکته اشاره کرده که وزنش دارد بالا میرود و تصمیم گرفته ورزش کند و رژیم غذایی سختی بگیرد. این رژیم ایجاب می‌کرد که هیچ دعوت شامی را نپذیرد.

بعد از کمی مقاومت بیشتر، آن زن تداعی زیر را ارائه کرد: اینکه روز قبل یکی از دوستان خانمش را ملاقات کرده و این دوست مورد تحسین شوهرش قرار گرفته بود و این کار قدری حسادت وی را برانگیخته بود. اما این واقعیت که دوستش خیلی لاغر بود و شوهرش معمولاً اندامهای پُرتری را می‌پسندید تا حدی مایه‌ی دلگرمی اش شد.

فروید از او پرسید که او و دوستش در چه مورد حرف زده بودند. زن پاسخ داد که موضوع بحث، تمایل دوستش به افزایش وزن بوده است. دوستش پرسیده

بود: «کی میخواهی ما را به یک مهمانی دیگر دعوت کنی؟ تو همیشه آدم را با غذاهایت چاق و چله میکنی.»

فروید نتیجه گرفت که معنای رؤیا اکنون واضح شده و آن را بدین ترتیب برای مراجع تفسیر نمود:

به نظر میرسد وقتی او این پیشنهاد را با تو در میان گذاشت، تو با خودت گفتی: «بله حتما! تو را دعوت کنم که بیایی و در خانه ام بخوری تا فربه شوی و شوهرم را بیشتر از این جذب کنی! ترجیح میدهم دیگر هیچ مهمانی شامی برگزار نکنم.» آنچه رؤیا به تو میگفت آن بود که تو قادر به ترتیب دادن هیچ مهمانی شامی نیستی و از این طریق میل تو را نسبت به کمک نکردن به دوستت برای چاق تر شدن برآورده میکرد. این موضوع که آنچه مردم در مهمانی‌ها میخورند فربه‌شان میکند هم از آنجا به ذهن‌ت خطور کرده بود که شوهرت تصمیم گرفته بود بخاطر برنامه‌اش برای کاهش وزن، دیگر هیچ دعوتی برای شام را نپذیرد.<sup>۲۳</sup>

فروید سپس به پرس و جو در مورد عنصر ماهی سالمون دودی در رؤیا پرداخت. مراجع پاسخ داد که سالمون دودی غذای مورد علاقه‌ی دوستش است. جالب است که به این نکته توجه کنیم که رؤیا در محتوای آشکار خود، برآورده نشدن یک میل را به تصویر کشیده اما محتوای پنهان (ناخودآگاه) آن در واقع میل رؤیابین را برآورده ساخته است.

در این نمونه، افکار و نگرانی‌های مراجع در مورد جذب شدن شوهرش به دوستش و تخاصم برآمده از آن، و میل فرد برای رد کردن پیشنهاد یک مهمانی شام، به احتمال زیاد کاملاً خودآگاهانه نبوده است. این منظومه‌ی

افکار و هیجانات احتمالاً با مقداری اضطراب و شرم پیوند خورده و از همین رو تحت سانسور قرار گرفته بود، و از آنجا که این افکار و هیجانات نمیتوانستند مستقیماً تجربه شوند، در قالب یک رؤیا بروز یافتند.

فروید سانسور رؤیا را با سانسور سیاسی که در دورانی خاص رایج بود مشابه میدانست. او نمونه‌ی رؤیای یک خانم «بسیار محترم و فرهیخته» را ذکر میکند که در آن رؤیابین ظاهراً در حال ارائه‌ی خدمات جنسی به سربازان محلی است، علی‌الظاهر به عنوان بخشی از وظیفه‌ی میهن پرستانه اش.<sup>۲۵</sup> خود این زن رؤیا را «چیزی چندانش آور و مزخرف» خواند و از کنارش گذاشت. یکی از ویژگی‌های رؤیا آن بود که در چندین وهله، زمانی که روایت رؤیا انتظار نوعی اشاره‌ی جنسی آشکار را تولید میکرد، در عوض سخنان واضح فقط یکمشت زمزمه‌ی نامفهوم به گوش میرسید. برای مثال سربازی به او گفت: «ببینید خانم، این در واقع رسید به ... (نامفهوم).» رؤیابین سپس با خود چنین می‌اندیشد: «خدا را شکر که من یک پیرزنم... هیچوقت نباید اینطور شود که یک زن سالخورده... (نامفهوم) ... یک پسر بچه.»<sup>۲۶</sup>

فروید به این نکته اشاره میکند که رؤیا شکاف‌هایی را آشکار می‌سازد، اما نه در حافظه‌ی رؤیابین بلکه در محتوای خود رؤیا. در مواقع حساس - وقتی این زن سالخورده‌ی محترم ممکن است امیال و خیالپردازی‌های جنسی خود را بروز دهد - محتوا «فرو می‌نشیند» و با کلماتی گنگ جایگزین می‌شود. نظر فروید چنین است: در کجا همتایی برای چنین رخدادی میتوان یافت؟ این روزها نیازی نیست به جای دوری بروید. هر روزنامه‌ی سیاسی را که می‌خواهید بردارید و بخوانید و خواهید دید که در اینجا و آنجا متنی به چشم نمی‌خورد و

در آن قسمت‌ها چیزی به جز سفیدی کاغذ دیده نمی‌شود... در این جاهای خالی چیزی بوده که مایه‌ی رنجش مقامات سانسورگر شده و به همین دلیل حذف گردیده - آدم با خودش فکر میکند چه حیف، چون بی شک این جذابترین قسمت روزنامه بوده: «بهترین تکه» اش.

در سایر موارد، دستگاه سانسور پس از تکمیل شدن یک مطلب به سراغ آن نرفته است. بلکه مؤلف از پیش میدانسته که کدام عبارت ممکن است انتقاداتی از سوی دستگاه سانسور برانگیزد و به همین خاطر پیشدستانه از تندی لحن مطالبش کاسته، اندکی تعدیلشان کرده و یا به استفاده از تشبیهات و اشاراتی به آنچه ممکن بوده در اصل از قلمش صادر شود اکتفا نموده است. در این صورت هیچ جای خالی‌ای در کاغذ به چشم نمی‌خورد اما دوپهلوگویی‌ها و مبهم‌نویسی‌هایی که در قسمت‌های خاصی دیده میشوند باعث میشود بتوانید حدس بزنید که در کدام قسمت‌ها از قبل مراعات دستگاه سانسور شده است.<sup>۲۷</sup>

فروید این فرضیه را مطرح کرد که اگر امیالی که حین خواب پدید می‌آیند امیالی باشند که ممکن است تولید اضطراب، گناه یا شرم کنند، آنگاه برآورده ساختن این امیال به شکل پنهانی انجام می‌پذیرد. در نتیجه معنای رؤیا دیگر آنگونه که در رؤیاهای نسبتاً شفاف کودکان می‌بینیم، بلافاصله آشکار نمی‌شود. البته رؤیا ممکن است بطور کامل در تلاش برای پرهیز از اضطراب موفق نباشد. در این صورت رؤیا میتواند حاوی تصاویر و روایت‌هایی باشد هشدار دهنده باشد.

فروید رؤیای اضطرابی زیر را به عنوان یک نمونه ذکر میکند:<sup>۲۸</sup>

مرد جوانی گزارش کرد که بین سنین یازده تا سیزده سالگی مکرراً خواب می دیده که مردی تیشه بدست در تعقیب اوست و او نیز حس میکرده فلج شده و نمیتواند فرار کند. پس از کاوش در تداعی هایش، این مرد خاطره ای از عمویش را به یاد آورد که چگونه در خیابان مورد حمله‌ی مردی با ظاهری تهدیدآمیز قرار گرفته بود. در ارتباط با تیشه، او به خاطر آورد که یکبار هنگام چوب بری دستش را بریده بود. سپس به این فکر افتاد که چگونه با برادر کوچکترش بدرفتاری میکرده، اینکه او را به زمین میکوبیده و یکبار هم با چکمه به سرش لگد زده بود و باعث شده بود از سرش خون جاری شود. مادرش گفته بود: «میتراسم یک روز او را به کشتن دهد.»

وی در نهایت خاطره ای از سن نه سالگی اش به یاد آورد که والدینش دیروقت به خانه آمده و به بستر رفته بودند و او نیز وانمود کرده بود که خواب است. سپس صدای نفس نفس زدن و سر و صداهای دیگری شنیده بود که به نظرش صداهایی غیر طبیعی بودند که از سوی تخت خواب والدینش می آمدند. توضیح فروید بدین شرح است:

تأمل بیشتر در این باب نشان داد که او قیاسی میان والدینش و رابطه‌ی خودش با برادر کوچکترش برقرار کرده بود. وی آنچه میان والدینش رخ داده بود را ذیل مفهوم خشونت و درگیری مندرج کرده بود؛ و با توجه به این حقیقت که اغلب روی تخت مادرش خون مشاهده کرده بود، شواهدی هم در اثبات دیدگاه خویش یافته بود.

میشود گفت این امری متداول است که مقاربت والدین، کودکی که ممکن است تماشاگر آن باشد را شوکه کند. کودک ممکن است این واقعه را چیزی

غیر طبیعی پنداشته و این پندار، اضطراب را در او بر انگیزد. من این اضطراب را اینگونه توضیح داده ام که آنچه با آن مواجهیم یک برانگیختگی جنسی است که قوه‌ی فاهمه‌ی کودکان از پذیرش آن عاجز است و همچنین بی شک آن را رد و نفی هم میکند، چراکه والدینشان در آن دخیلند.<sup>۲۹</sup>

آنچه فروید در اینجا بطور کامل توضیح نمیدهد آن است که برانگیختگی جنسی مرد جوان به سبب تغییرات جسمی و روحی بلوغ نیز موجب به غلیان آمدن احساسات و خیالپردازی‌های گذشته‌اش در مورد رابطه جنسی و خشونت بوده است. دزدکی شنیدن مقاربت والدینش برای او به طرز سهمگینی تحریک کننده بوده است، به ویژه اگر آن را به مثابه یک مبادله‌ی خشونت آمیز تصور کرده باشد که هم به طرز لذتبخشی هیجان انگیز و هم هراس زاست.

به علاوه، تمایلات ادیپی این مرد جوان در اوایل دوران کودکی اش - اینکه همسر مادرش باشد و از شر پدر رقیبش خلاص شود (چیزی که به سهولت در میان کودکان خردسال در خانواده‌ها قابل مشاهده است) - هم برانگیخته شده و موجب پیدایش حس هراس نسبت به تلافی خشونت آمیز پدر گشته بود. بنابراین مرد تیشه بدست (بن مایه‌ی ای مر سوم در فیلمهای ترسناک در مورد جنسیت نوجوانانه)<sup>۳۰</sup> در خیالپردازی‌هایش، تجسم پدر کینه توز و همچنین برادر آزاردیده‌ی او بوده - تکانه‌های خشن و پرخاشگرانه‌ی رؤیابین به سمت خودش بازگشته بودند. حس فلج شدن نیز تجسم تجربه‌ی ناتوانی در فرار از تنش فزاینده‌ی تهییج و تحریک است. از این جنبه، رؤیا در کارکرد خود برای پرهیز از اضطراب دچار «شکست» شده.

این اصل فروید که رؤیاها از ضای مخفیانه‌ی امیال سرکوب شده (طرد شده) ای هستند که به ناخودآگاه واپس رانده شده اند، فرضیه ای بیانگر و بطور چشمگیری موجز است و او مثالهای فراوانی در حمایت از این فرضیه ارائه کرده است. اما نمونه ای که در بالا با مضمون رؤیای مرد جوان در مورد مرد تیشه بدست ذکر شد، شکل پیچیده ای از این اصل را به تصویر میکشد. به نظر میرسد رؤیاها بسیاری از عناصر مختلف روانی را با یکدیگر در هم می آمیزند - خیالپردازی ها، ادراکات، ترس ها، افکار، ایده های خلاقه و همچنین امیال. شاید شیوه ای دیگر - و قدری کم دقت تر - برای توضیح بینش فروید آن باشد که بگوییم رؤیاها در تلاش اند تا به حوزه هایی از حیات روانی بپردازند که مایه‌ی دردسر و شامل تعارض اند - و طی ساعات بیداری مان نسبتاً ناخودآگاه باقی میمانند.

بیون<sup>۳۰</sup> این ایده‌ی نسبتاً کنجکاوی برانگیز را پیش میکشد که خود رؤیاها به عنوان نوعی «مانع تماس» بین ذهن خودآگاه و ناخودآگاه عمل میکنند - مرزی که هم ناخودآگاه را مشخص و هم آن را مخفی میکند. کارکرد رؤیا جلوگیری از منکوب شدن خودآگاه تو سط «خرت و پرت» هایی است که از ناخودآگاه می آیند. به همین دلیل، ایده‌ی تفسیر رؤیا - یعنی در هم شکستن پوسته رؤیاها - میتواند وحشت از دیوانه شدن را برانگیزد. طبق نظریه‌ی بیون، چیزی شبیه رؤیا دیدن (چیزی که او «کارکرد آلفا» میخواند) - یعنی تبدیل داده های حسی به بازنمایی های دیداری، شنیداری، بویایی و لامسه ای به لحاظ هیجانی معنادار که بتواند «هضم» شود و به رشد ذهن کمک کند - چیزی است که همیشه در حال انجام است. ناتوانی در رؤیا دیدن یک

مسئله‌ی جدی است. بیون این نکته را (البته به شکلی مبهم) به این ترتیب بیان میکند:

گفته میشود کابوس فردی که کابوس دیده به سبب سؤ هاضمه بوده و به همین سبب است که هراس زده از خواب می‌پرد. اما نظر من این است که مراجع در حال خواب به این علت دچار هراس شده که نمیتوانسته کابوسی ببیند که نتواند از آن بیدار شود یا در حین دیدنش بخوابد؛ او از همان زمان دچار سؤ هاضمه‌ی روانی شده است.<sup>۳۱</sup>

آیا این تصور روانکاوانه که رؤیاهای مخلوقات معنادار تفکر ناخودآگاهند در پرتو دانش فعلی ما قابل دفاع است؟ با کشف خواب با حرکات سریع چشم (REM) و همبستگی آن با رؤیا دیدن در دهه‌ی ۱۹۵۰، بسیاری از روانشناسان چنین تصور میکردند که این دیگر اثبات شده که رؤیاهای صرفاً تصاویری اند بی معنا، و تولید شده توسط «پیام‌های پر سر و صدایی که از ساقه‌ی مغز به طرف بالا فرستاده میشوند.»<sup>۳۲</sup> آنانکه مدافع این دیدگاه بودند به این نتیجه رسیدند که نظریه‌ی فروید بطور کامل چرند است. اما تحقیقات بیشتر نشان داد که رؤیا دیدن صرفاً با خواب REM مرتبط نیست؛ به عبارت دیگر رؤیا دیدن معلول خواب REM نیست.<sup>۳۳</sup>

سولمز<sup>۳۳</sup> بدرستی به این نکته اشاره کرد که تصویری که در حال حاضر علوم عصب شناختی از مغز در حال رؤیا دیدن ارائه میدهد تا حد زیادی با نظریه‌ی رؤیاهایی که فروید صد سال پیش مطرح کرد سازگار است. شور این دیدگاه را مطرح میکند که نظریه‌ی عصب روانشناختی فروید در باب ذهن، بسیار از

زمانه‌ی خودش جلوتر بود و عصب روانشناسی تازه در این سالهای اخیر است که توانسته به بینش های قرن نوزدهمی او برسد.<sup>۳۴</sup>

**رؤیایا چگونه ایده ها را بازنمایی میکنند:**

### چگالش و جابجایی

علاوه بر تحریف رؤیایا که به سبب سانسور و نیاز به اختفا انجام میشود، فروید همچنین توجه را به یک دلیل دیگر برای ابهام ظاهری رؤیا جلب نمود. زبان ناخودآگاه به گونه ای کاملاً متفاوت با زبان خودآگاه عمل میکند. افکار ابراز شده در ذهن خودآگاه به گونه ای متوالی، کم و بیش منطقی و دستوری نظم یافته اند و کم و بیش از قواعد زبان شناختی خاصی هم تبعیت میکنند.

این بهره گیری «قانون مند» از نمادها همان چیزی است که یک فرد را قادر میسازد که وقتی از زبانی مشترک استفاده میشود، منظور فرد دیگر را متوجه شود. در مقابل، ذهن ناخودآگاه - به ویژه آنگونه که در رؤیایا ابراز میشود - عمدتاً از تصاویر دیداری بهره می جوید که ممکن است معانی بسیار مختلفی را در آن واحد در هم بیامیزند - این معناهای مختلف هم به عوض آنکه آشکارا و بطور کامل بیان شوند، مورد اشاره قرار میگیرند و یا توسط اجزاء نشان داده میشوند. اینطور به نظر میرسد که گویی افکار بسیار زیادی تکه تکه شده یا در هم ریخته باشند، و سپس به شکل یک تکه‌ی ظاهراً کوچک از معنا سر هم بندی شده باشند.

البته این قیاس حق مطلب را در مورد خلاقیت و ابتکاری که ذهن ناخودآگاه با ساختن تصاویر مناسب برای به تصویر کشیدن یک منظومه از افکار، امیال و ترس ها به نمایش میگذارد، ادا نمیکند.

فروید از عبارت چگالش برای اشاره به این قابلیت ناخودآگاه برای الحاق عناصر بسیار متفاوتی از معنا به یکدیگر استفاده نمود او فرایندهای دخیل در این امر را به شرح زیر توصیف کرد:

چگالش محصول عوامل زیر است:

۱: حذف کامل برخی عناصر پنهان

۲: انتقال تنها بخشی از مجموعه های موجود در رؤیای پنهان به رؤیای آشکار

۳: ترکیب و ادغام عناصر پنهانی که وجه مشترکی دارند و تبدیل آنها به یک کلیت واحد در رؤیای آشکار<sup>۳۵</sup>

او میگوید که ساده ترین شکل از این چگالش وقتی رخ میدهد که در یک رؤیا شخصی حضور دارد که ترکیبی است از افراد مختلف.

یک شخص مرکب از این نوع ممکن است شبیه فرد (الف) به نظر برسد اما ممکن است شبیه فرد (ب) لباس پوشیده باشد و عملی انجام دهد که ما را به یاد فرد (ج) بیندازد و در عین حال ممکن است بدانیم که او فرد (د) است. این ساختار مرکب البته بر چیزی تأکید میکنند که هر چهار نفر در آن مشترکند. طبیعتاً ممکن است که از اشیاء و مکانها هم ساختارهای مرکبی بسازیم، به همان نحوی که از افراد ساختارهایی مرکب میسازیم؛ اما به این شرط که این اشیاء و اماکن مختلف در چیزی اشتراک داشته باشند که توسط

رؤیای پنهان مورد تأکید قرار میگیرد. این فرایند چیزی است شبیه برساختن یک مفهوم جدید و بی دوام که حاوی عنصر مشترکی در هسته‌ی خود باشد. محصول این سرهم بندی عناصر مجزا که در هم چگالیده شده اند، علی القاعده تصویری است تار و مبهم، همچون وقتی چند عکس از یک بشقاب واحد میگیرید.<sup>۳۶</sup>

خصوصیت دوم بازنمایی ناخودآگاه، خصوصیت جابجایی است. فروید توضیح میدهد که این خصیصه به دو شکل بروز می یابد: از طریق جابجایی یک عنصر با عنصری دورتر که به اولی اشاره میکند؛ و از طریق جابجایی تأکید از یک عنصر مهم به یک عنصر غیر مهم.

بعدتر روانکاوی فرانسوی به نام ژاک لاکان این فرایند را «لغزیدن دال ها»<sup>۳۷</sup> خواند. در حالی که در تفکر خودآگاه (و به ویژه تفکر علمی) یک کلمه معنایی نسبتاً دقیق دارد، در ناخودآگاه معانی میتوانند به راحتی از یک بازنمایی (دال) به بازنمایی دیگری بلغزند.

یکی دیگر از کارکردهای بازنمایی ناخودآگاه به ویژه در رؤیاهای، تبدیل افکار به تصاویر دیداری و تعویض یک ایده‌ی انتزاعی با چیزی ملموس تر است. فروید مثالی از یک ایده همچون «زنا» (شکستن پیمان ازدواج) ذکر میکند که بازنمایی اش در یک تصویر دشوار است و با تصویری از گونه‌ای دیگر از شکستن مثلاً تصویر «یک پای شکسته» به تصویر کشیده میشود.

یونگ\* دستیار پیشین فروید، در همین رابطه مثال زیر را ذکر میکند - رؤیای یک مرد سی و یک ساله‌ی مجرد.<sup>۳۸</sup>

خود را در اتاق کوچکی دیدم، نشسته پشت میزی در کنار پاپ پیوس دهم که چهره اش بسیار جذاب تر از واقعیت بود و این مرا شگفت زده کرد. در یک سوی اتاق، اتاق بزرگی دیدم که میز مجللی در آن چیده شده بود و گروهی از زنان دامن پوش در آنجا حضور داشتند. ناگهان حس کردم باید ادرار کنم و بیرون رفتم. وقتی برگشتم این حس بار دیگر تکرار شد؛ دوباره بیرون رفتم و این عمل چندبار اتفاق افتاد. در آخر با حس نیاز به ادرار کردن بیدار شدم.

رؤیابین در آغاز این رؤیا را با نیاز به تخلیه مثانه در هنگام خواب مربوط میدانست. اما هنگامی که تداعی هایش مورد کند و کاو قرار گرفتند، معانی بیشتری پدیدار شد. یونگ از او پرسید تا بگوید در رابطه با هر عنصر رؤیا چه چیزی به ذهنش خطور میکند، بدین ترتیب:

نشستن در کنار پاپ: «به همان شکلی در آنجا نشسته بودم که قبلاً در کنار شیخ یک فرقه‌ی مسلمان نشسته بودم که در عربستان مهمانش بودم. شیخ هم نوعی پاپ محسوب میشود.» یونگ نزد خودش این حدس را مطرح میکند که بخشی از این رؤیا-فکر از این نکته ناشی میشود که پاپ مجرد است، در حالی که شیخ یک مسلمان است - مرد جوان هم مجرد است اما دلش میخواهد مثل شیخ چندین زن داشته باشد.

اتاقک و میزی در آن: «همان اتاقکی بود که در خانه‌ی پسرعمویم است، جایی که دو هفته پیش در مهمانی شام بزرگی که ترتیب داد شرکت کردم.»

زنان دامن پوش: «در آن مهمانی شام زنانی هم بودند، دختران پسرعمویم، دخترانی در سن ازدواج.» سپس مرد مکث کرد و در برابر ادامه دادن بحث از خود مقاومت نشان داد. یونگ در مورد زنان جوان پرسید: «آه چیز خاصی

نیست؛ اخیراً یکی از آنها به شهر (ف) آمده بود و چند وقتی را کنار ما سپری کرد. وقتی داشت بر میگشت من با او به ایستگاه رفتم، به همراه خواهرم.» او دوباره مکث کرد و یونگ از او پرسید به چه فکر میکند. «آه داشتم به این فکر میکردم که آنجا چیزی به خواهرم گفتم که باعث خنده مان شد، اما کاملاً فراموش کرده ام که چه گفتم.» سپس به خاطر آورد. «در راهمان به سمت ایستگاه به آقای بر خوردیم که با ما سلام و احوالپرسی کرد و به نظرم میشناختمش. بعدتر از خواهرم پرسیدم این همان آقای بود که به دختر پسر عمویمان علاقمند است؟» ظاهراً رؤیابین نیز به خانم جوان علاقمند بود اما این زن اکنون نامزد مردی بود که در اینجا به او اشاره شد.

مهمانی شام در خانه ی پسرعمو: «باید بزودی به مراسم عروسی دو نفر از دوستانم بروم.»

چهره ی پاپ: «بینی اش به شدت خوش فرم و اندکی نوک تیز بود.» یونگ پرسید چه کسی اینچنین بینی ای دارد. «زن جوانی که در حال حاضر به او علاقمندم.» یونگ پرسید که چهره ی پاپ در رؤیا چه ویژگی خاص دیگری داشت. «دهانش. خیلی خوش ترکیب بود. یک زن جوان دیگر که به او هم دلبستگی دارم هم چنین دهانی دارد.»

یونگ توضیح میدهد که شمایل «پاپ» چگونه یکی از اشکال مرسوم از بازنمایی کاملاً به صرفه برای ناخودآگاه است:

«پاپ» در اینجا یک نمونه ی خوب از آنچه فروید چگالش میخواند است. قبل از هر چیز او تجسم خود رؤیابین است (زندگی مجردی)، ثانیاً او شکل دگرگون شده ی شیخ چند زنه است. و بالأخره او فردی است که حین صرف شام در

کنار رؤیابین نشسته است، که یعنی یک یا دو زن - در واقع همان دو زنی که رؤیابین مفتون آنهاست.<sup>۳۹</sup>

یونگ از او پرسید که در ارتباط با ایده‌ی نیاز به ادرار کردن در هنگام حضور در مجلسی رسمی چه چیزی به ذهنش میرسد. مرد پاسخ داد:

این اتفاق یکبار برایم افتاد. خیلی ناخوشایند بود. وقتی حدوداً یازده سالم بود به مراسم ازدواج یک خویشاوند دعوت شده بودیم. در کلیسا در کنار دختری هم‌سن خودم نشسته بودم. مراسم برای مدتی نسبتاً طولانی ادامه یافت. من نیاز به ادرار کردن داشتم اما خودم را نگه داشتم تا زمانی که دیگر خیلی دیر شده بود. شلوآرم را خیس کردم.<sup>۴۰</sup>

بنابراین بر اساس تداعی‌های رؤیابین میتوان مشاهده کرد که رؤیا با بن‌مایه‌هایی از تمایلات جنسی او، تعارضاتش با تجرد، علاقه‌اش به دو زن، شکست خوردن از یک رقیب عشقی، تمایلش به رهایی از امیال و تکانه‌های جسمانی (تجسم یافته به شکل دفع ادرار) و ترس‌هایش از تحقیر و از دست دادن شرم‌آور کنترل خود (خاطره‌ی خیس کردن خود در حضور یک دختر) مرتبط است. بی‌شک رؤیا به معانی بسیار دیگری هم اشاره داشته، و یونگ اشاره میکند که تحلیل محتوا بسیار جلوتر از این هم رفت.

دلیل دیگری برای جالب توجه بودن تفسیر یونگ آن است که او به تردیدهای رؤیابین (مقاومت‌هایی ناشی از سانسور) اشاره میکند که در حین آنکه تداعی‌هایش مورد کاوش قرار می‌گرفتند ظاهر میشد. تمایل به فهم رؤیای خود هیچگاه فارغ از تردید - و همچنین ترس خاصی از مواجهه با ابعاد ناشناخته‌ی خود - نیست.

## ناخودآگاه شناختی: منطق‌دان دیوانه و قارچ معنا

از بحث فوق در باب رؤیاها مشخص میشود که کیفیت ذهن ناخودآگاه، چیزی بیش از صرفِ خودآگاه نبودن است. ذهن خودآگاه و ذهن ناخودآگاه بر اساس اصولی کاملاً متفاوت عمل میکنند - به همان اندازه متفاوت که شیوه‌های استدلال و بازنمایی یک دانشمند/فیلسوف با شیوه‌های استدلال و بازنمایی یک هنرمند هنرهای بصری با هم متفاوت اند.

از نقطه نظر تفکر خردگرا و توالی مندِ ذهن خودآگاه، روش‌های شناختی ذهن ناخودآگاه نوعی مضحک‌ی دیوانه وار از کوشش‌های ضعیف و آسیب پذیر ما در راه رسیدن به منطق به نظر میرسد.

فروید<sup>۴۱</sup> شماری از خصوصیات ذهن ناخودآگاه که در ذهن خودآگاه یافت نمیشوند را برشمرد:

۱. تکانه‌ها یا عقاید ناسازگار با یکدیگر، میتوانند بدون هیچ تناقض مشهودی در کنار هم وجود داشته باشند. عشق و نفرت هر دو میتوانند بطور ناخودآگاه در آن واحد ابراز شوند، حال آنکه در ذهن خودآگاه در چنین صورتی با تجربه‌ای ناهمخوان مواجه خواهیم بود.

۲. معنا میتواند بسادگی از تصویری به تصویر دیگر جابجا شود.

۳. معانی متفاوت متعددی میتوانند بصورت یک تصویر-چگالش ترکیب شوند.

۴. فرایندهای ذهن ناخودآگاه غیر زمانمند اند. ایده‌ها بصورت زمانمند ترتیب نیافته و با گذر زمان دگرگون نمیشوند.

۵. ناخودآگاه هیچ اهمیتی به واقعیت بیرونی نمیدهد بلکه واقعیت روانی درونی را بازنمایی میکند. بنابراین رؤیایها یا توهمات، واقعی پنداشته میشوند.

دلالت های نکات فوق را چنانچه تا سرحد منطقی خود پی بگیریم، به نتایج چشمگیری خواهیم رسید. در حالی که در عقلانیتِ گفتمان خودآگاه (و بخصوص علمی)، زبان ما با توالی ترتیب یافته است (کلمه ای از پس کلمه ای دیگر می آید و هر کلمه معنایی کم و بیش معین دارد) فرایند چگالش در ذهن ناخودآگاه بر آن دلالت دارد که تمامی انواع معنا میتوانند بدون تناقض بطور همزمان ارائه شوند. بنابراین علی القاعده امکان نوعی چگالش تام یا مطلق تمامی معناها و بالقوگی ها به وجود می آید. میتوان تشابهی میان این امر و اسطوره‌ی علمی جدید در مورد منشأ جهان یافت.

پیش از بیگ بنگ، همه‌ی ماده در یک نقطه که دربرگیرنده‌ی تمامی اشکال و تجلیات بالقوه‌ی ماده و انرژی بود چگالیده شده بود. میتوانیم عمیقترین سطح از ضمیر ناخودآگاه را چیزی همچون این "نقطه" متصور شویم که مرتباً انفجاراتی از معانی هیجانی را بیرون می افکند، معنایی که بعدتر و همزمان با پدیدار شدن در خودآگاه، بطور فزاینده‌ای منبسط و متمایز میگردند (ما هیچوقت نمیتوانیم در جایگاهی باشیم که با هر درجه ای از قطعیت بدانیم جهان چگونه آغاز شده، چراکه در آن زمان حضور نداشته ایم. نظریه‌ی بیگ بنگ ممکن است اساساً یک اسطوره‌ی انسان انگارانه‌ی مبتنی بر ساختار ذهنی انسان و منشأ افکار خودآگاهانه‌ی ما باشد).

به نظر میرسد فروید در این عبارت قابل توجه از کتاب تفسیر رؤیایها، به چیزی مشابه با این نقطه‌ی بالقوه مطلق معنا اشاره میکند.

حتی در عمیقاً تفسیر شده ترین رؤیاها هم نقطه ای وجود دارد که باید آن را در ابهام واگذاشت؛ این بدان دلیل است که در هنگام کار تفسیر از این نکته آگاه می‌شویم که در این نقطه گوریدگی ای از رؤیا-فکر ها وجود دارد که نمیتوان گشود و علاوه بر این چیزی هم به دانشمان در مورد محتوای رؤیا نمی‌افزاید. این نقطه نافِ رؤیاست، نقطه ای که از آنجا به درون امر ناشناخته فرو می‌افتد. رؤیا-فکر هایی که با کمک تفسیر به آنها راه پیدا میکنیم - به سبب ذات چیزها - نمیتوانند هیچگونه پایان قطعی داشته باشند؛ آنها آماده‌ی آنند که از کلیه جهات به درون شبکه‌ی در هم پیچیده‌ی جهان تفکر ما بسط یابند. در نقطه ای که این شبکه به شکلی خاص بسته میشود است که رؤیا-میل رشد میکند، همچون قارچی از نخینه های خود.<sup>۴۲</sup>

فروید در اینجا از قیا سهایی چشمگیر استفاده میکند: نافِ رؤیا - «نقطه ای که از آنجا به درون امر ناشناخته فرو می‌افتد» - و مقایسه با قارچی که از نخینه های خود رشد میکند. اینها همه به منشائی پنهان و ناشناختنی اشاره دارند، نقطه ای شامل، یا راهبر به، تمام معانی.

چنانکه فروید اشاره میکند، یک رؤیا را هیچگاه نمیتوان بطور کامل تفسیر نمود، چرا که تداعی های رؤیا در نهایت به همه‌ی تداعی های دیگر در هر جهت ممکن در یک شبکه (نخینه) از افکار و معانی ختم میشوند - همانگونه که یک دال بطور بی پایان راه بسوی دالی دیگر می‌برد.

یک تداعی مدرن در مورد ایده‌ی «قارچ» ممکن است ابرِ قارچی یک بمب اتمی باشد. آیا قارچ نمادِ نوعی رشد «انفجار» گونه در بافت ناخودآگاه است - که از نقاطی با تراکم و تنش ویژه در شبکه‌ی معانی ناشی میشود؟

معلوم میشود که تمایز میان معانی نسبتاً معینی که ذهن خودآگاه بکار می برد و سیالیت معانی که در تفکر ناخودآگاه به چشم میخورد، تمایزی مطلق نیست. شعر م‌شخصاً بطور عمده همان فرایندهای تصویرسازی و چگالش معانی را بکار می بندد که در رؤیایها دیده میشود. به شکلی مشابه، هنر بصری ممکن است یک تصویر را به منظور انتقال مخلوطی از معنای به شکل همزمان ارائه نماید. حتی تفکر علمی هم ممکن است از استعاره بهره جوید - اشاره‌ی فروید به «ناف» یک رؤیا نمونه‌ی بارزی از این امر است.

فروید بینش هایش از فرایندهای ناخودآگاه را عمدتاً بر اساس نظریه‌ی غریزه اش - تصویرش از نیروگذاری های متغیر (کاتکسیس) انرژی غریزی بر روی ایده ها - توضیح داد. او مدعی شد که در ضمیر خودآگاه، این نیروگذارها نسبتاً ثابت اند اما در ضمیر ناخودآگاه بالنسبه سیال اند و بسادگی از یک ایده به ایده ای دیگر حرکت میکنند.

این نظریه‌ی نیروگذاری غریزی به نظر خواننده‌ی امروزی مبهم می آید و در واقع امروزه به ندرت (اگر نگوییم اصلاً) توسط روانکاوان مورد استفاده قرار میگیرد. با این حال آن چیزی که در مشاهدات فروید بی توجه به گذر زمان هنوز ارزشمند است، دو مورد زیر است.

۱. ناخودآگاه با نوعی «منطق» متفاوت از منطق ضمیر خودآگاه عمل میکند.
۲. فرایندهای شناختی ذهن ناخودآگاه تا اندازه ای توسط فعل و انفعالات نیروهای متعارض هیجانی (روان پوشی) معین میشود.

از زمان فروید تا کنون، دیگرانی هم بوده اند که ماهیت فرایندهای شناختی بکار رفته توسط ضمیر ناخودآگاه را توضیح داده اند و مشخص کرده اند که چگونه این فرایندها نه تنها در رؤیا، بلکه در شیزوفرنی و سایر حالات روانپزشانه هم قابل مشاهده است.

اما یک نکته که فروید به توضیح آن پرداخت چیزی است که هم در ایده‌ی «ناخودآگاه جمعی» یونگ مستتر است و هم در این نظر لاکان<sup>۴۳</sup> که ناخودآگاه به شکل یک زبان ساختاربندی شده، و آن نکته آن است که ناخودآگاه از کلمات، تصاویر و ارجاعات فرهنگی از قبل موجود و حاضر در جهان بیرونی استفاده میکند. بنابراین، ناخودآگاه هم شخصی و هم فراشخصی است.

### نحوه تفکر ناخودآگاه در حالات روانپزشانه

سیلوانو آرتی که احتمالاً بهترین کتابی که تاکنون در مورد شیزوفرنی تألیف شده اثر اوست (با عنوان تفسیر شیزوفرنی)، با تفصیل فراوان به بررسی تفکر روانپزشانه و رؤیا پرداخت.<sup>۴۴</sup> او دریافت که بسیاری از غرابت های تفکر که فروید در رؤیایا یافته و توسط بیماران شیزوفرنیک هم بروز داده میشود را میتوان توسط اصل زیر توضیح داد:

*اینکه ضمیر ناخودآگاه و ذهن فرد شیزوفرن ممکن است دو یا چند چیز را همسان ادراک کنند اگر آن چیزها از صفات همسانی برخوردار باشند.*

یک نمونه‌ی این نحوه استدلال را میتوان این استدلال دانست که: بیل یک شهروند بریتانیاست؛ نخست وزیر بریتانیایی است؛ پس بیل نخست وزیر است

– بیل و نخست وزیر یکسان دانسته میشوند چراکه هر دو از صفتِ همسانِ بریتانیایی بودن برخوردارند.

آریتی مثال مراجعی را ذکر میکند که تصور میکرد مریم مقدس است.<sup>۴۵</sup> استدلال این فرد چنین بود:

*مریم مقدس یک باکره بود؛ من هم باکره ام؛ پس من مریم مقدسم.*

همچنین واضح بود که رسیدن این مراجع به این ایده‌ی هذیانی، از میلش به انکار حس بی کفایتی خود و تطبیق هویت با کمال مطلوبش از زنانگی نشئت میگرفت. بنابراین، این هذیان هم مبتنی بر یک شکل منحط از منطق بود و هم بر انگیزه‌های روان پویشی.

یکی از محققان اولیه‌ی شیزوفرنی، یوجین بلولر، نمونه‌ی مراجعی را ذکر کرد که به تمایلش نسبت به آزادی اشتغال فکری داشت و باور داشت سوئیس است.<sup>۴۶</sup> استدلال او اینگونه بود:

*سوئیس عاشق آزادی است؛ من هم عاشق آزادی ام؛ پس من سوئیس ام.*

اصل توصیف شده توسط آریتی در مورد منطق همانند سازی گزاره‌ها که در ناخودآگاه و شیزوفرنی به چشم میخورد را میتوان به منظور توضیح نحوه‌ی آرایش نمادهای متداول رؤیا هم استفاده کرد. برای مثال یک مار، یک سیگار یا یک خودکار در رؤیای من ممکن است بر اساس شباهت ظاهری نماد یک قضیب باشد. مار و قضیب هر دو ممکن است دراز و باریک باشند؛ بنابراین مار قضیب است. یک قوطی یا یک جعبه‌ی جواهر ممکن است نشانگر یک آلت زنانه باشند چراکه همه‌ی آنها حفره مانند هستند.

به سیاقی مشابه، اگر یک رؤیا تجربه‌ی روز قبل را به تصویر بکشد، ممکن است یکی از صفات آن تجربه از طریق تصویری که شامل آن صفت است به عنوان اساس بازنمایی استفاده شود. یک نمونه از این امر میتواند آن باشد که مراجعی در یک جلسه درمان، روان‌درمانگر را تا حدی فضول و مزاحم ادراک کند و همان شب خواب مورد تجاوز واقع شدن ببیند. در این مورد نحوه ادراک ناخودآگاه اینچنین است:

*امروز درمانگرم با نظراتش مرا مورد تعدی قرار میداد. تجاوز هم نوعی تعدی است. پس درمانگر یک متجاوز است. او در واقع هم یک «درمانگر» (therapist) یک «متجاوز» (the rapist) است!*

البته این کارکردهای نمادین محدود به رؤیاها و تفکر شیزوفرنیک نیست. ماجرای بیل کلینتون و سیگار، سوژه طنزی بدست داد که بی نیاز از توضیح است. یک آگهی بازرگانی که زن جوان و زیبایی به گونه‌ای شهوت‌انگیز تکه‌ای شکلات را می‌لیسد از اشاراتی بهره می‌برد که برای اغلب بینندگان چندان هم ناخودآگاه نیست. زبان تصویری، کاریکاتورها، تمثال‌های مذهبی و غیره، همه از شیوه‌های مشابهی استفاده میکنند.

غناي زبان و فرهنگ وابسته به تعاملی است میان فرایندهای شناختی اولیه و ثانویه. اما در مورد بیمار شیزوفرنیک، فرایند شناختی اولیه ممکن است در ظرفیت فرد برای منطق فرایند ثانویه مداخله کند و در نتیجه، استعاره‌های ظاهری بکار برده شوند اما ویژگی انتزاعی و «گویی که»ی خود را از دست بدهند. برای مثال مراجعی که در یک بیمارستان روانی تحت نظارت شدید بود، این عقیده را بازگو کرد که در زندان است. بطور ظاهری این گفته را

میشد یک استعاره برداشت کرد، شیوه ای برای ابراز این حس که آزادی اش محدود شده. اما پس از پرس و جو مشخص شد که او باور دارد واقعاً و به معنای حقیقی کلمه در یک زندان است. در اینجا به عدم تکافوی ظرفیت تفکر انتزاعی بر میخوریم: هرچه ایده‌ی اینکه یک محیط شبیه یک زندان است انتزاعی تر شود، ایده‌ی واقعاً در یک زندان بودن حقیقی تر میشود.

اختلال در استدلال بهنجار را میتوان از طریق آزمون لکه های جوهر رور شاخ نیز تشخیص داد - آزمونی که در آن به فرد مجموعه ای از لکه های جوهر رنگی بر روی چند کارت را نشان میدهیم و سپس از او می پرسیم چه چیزی را تشخیص میدهد و همچنین از او میخواهیم دلایلی برای تشخیص های خود ارائه دهد.

یک مراجع همیشه تصاویر جنسی را در لکه های جوهر تشخیص میداد و از همین رو خشمگینانه از روانشناس پرسید: «دکتر، چرا این عکسهای زشت را به من نشان میدهید؟» برای این مراجع، صرفاً به نظر آمدن همچون یک اندام جنسی، به چیزی معادل یک تصویر واقعی از اندام جنسی بودن تبدیل گشته بود. در این مورد انحطاط منطق با دفاع روانی برون افکنی ترکیب شده بود تا دلم شغولیات جنسی به روانشناس نسبت داده شود، در عوض آنکه به عنوان چیزی متعلق به خود پذیرفته گردد.

راپاپورت<sup>۴۷</sup> نمونه‌ی مراجعی را ذکر میکند که به یک قسمت رنگی از کارت های لکه جوهر اشاره کرده و گفته بود: «این لکه‌ی کوچک خون آلود در اینجا - این همان جزیره‌ی خونینی است که انقلاب های زیادی در آن رخ داده.»

در اینجا مراجع یک لکه‌ی جوهر را می‌بیند که مشابه با جزیره‌ی ای روی یک نقشه است؛ او همچنین رنگ قرمز را می‌بیند که آن را با خون مرتبط میدانند، و سپس این دو ایده را در هم می‌آمیزد تا به ایده‌ی یک «جزیره‌ی خونین» شکل دهد و نهایتاً آن را به عنوان جزیره‌ی بخصوصی باز می‌شناسد که در آن انقلابهایی رخ داده که احتمالاً خونین بوده‌اند. راپاپورت این نوع موارد از فقدان مرز میان مفاهیم را «آلایش» میخواند.

این نمونه‌های متنوع روشن می‌سازند که بیماران روانپزش چگونه ممکن است در یک گونه‌ی منحط از شناخت گیر بیفتند که در زمینه‌ی بحث و گفتگو با جهانی که اساساً طبق منطق عرفی عمل میکند هیچ کمکی به آنها نمیکند. برای این گروه از بیماران، کلمات دیگر نماد به شمار نمیروند - یعنی دال‌هایی برای اشاره به اشیاء غائب - بلکه به مثابه خود اشیاء با آنها برخورد میشود. وقتی بیماری در این حالت از شناخت قرار داشته باشد، صدای روان‌درمانگر ممکن است از معانی حرفهایش مهمتر به نظر برسد؛ یا نام درمانگر ممکن است به عنوان منبعی برای دلگرمی بارها و بارها تکرار شود. بنابراین در اینگونه موارد، تفکر ملموس گشته است.

سگال<sup>۴۸</sup> در بحث خود در مورد آنچه «معادلات نمادین» میخواند، نمونه‌ی یک مراجع شی‌زوفرنیک را ذکر میکند که دکترش از او پرسید چرا ویولن نواختن را متوقف کرده است. او خشمگینانه پاسخ داد: «چرا؟ آیا از من توقع دارید در ملاً عموم استمنا کنم؟» هرچند این کاملاً طبیعی به نظر میرسد که رؤیای نواختن ویولن نشانگر استمنا باشد - و ویولن بطور ناخودآگاه تجسم یک

قضیب باشد - اما اگر همین معنا در بیداری بکار رود، آن وقت قضیه کاملاً متفاوت است.

از دست دادن قابلیت استعاره‌ی انتزاعی در روان‌پریشی، مشابه آن است که بازیگران یک نمایش یا فیلم ناگهان از صحنه یا پرده بیرون بیایند و شروع به کشتن یا تجاوز به مخاطبان کنند؛ آن «چهارچوب» که بیان میکند این یک موقعیت «گویی که» است، از دست رفته.<sup>۴۹</sup>

روانکاوان متعددی توجه را به نحوه‌ی دگرگونی نفس‌ساختار تفکر (در تقابل با محتوایش) در روان‌پریشی جلب کرده‌اند. آنچه محل بحث است این پرسش است که آیا این موضوع، حاکی از نقصی اساسی (با مبنایی عصب‌روانشناختی) است و یا دفاعی فعال است علیه آگاهی از تعارضات روانی تحمل‌ناپذیر (و یا ترکیبی از این مؤلفه‌ها).<sup>۵۰</sup>

یک مشکل در این رابطه آن است که بیماران شیزوفرنیک ممکن است هم در بدرستی به خواب رفتن و هم در کاملاً بیدار بودن مشکلاتی را تجربه کنند.<sup>۵۱</sup> ذهن آنها در حال رؤیابینی بدرستی توسط خواب محدود نمیشود. ممکن است حالتی پیش بیاید که انگار فرد در هنگام بیداری در حال رؤیا دیدن است. در این صورت، حالات شناختی ناخودآگاه به ضمیر خودآگاه تعدی کرده‌اند، با پیامدهای وخیمی که چنین اتفاقی برای قابلیت فهم و برقراری ارتباط با سایرین به همراه دارد.

از طرف دیگر باید تأکید کرد که اتکای بیش از حد انحصاری بر فرایندهای صرفاً ثانویه - یعنی زبان منطقی و عقلانی - هم خسته‌کننده و هم نابهنجار به نظر میرسد. رنگ و لعاب هیجانی زبان، هنر و فرهنگ ما، منوط به نفوذ

کنترل شده‌ی حالت ناخودآگاه تفکر به درون جهان بیداری ماست. برخی افراد با استعداد شهودی یا هنری ممکن است دسترسی غیر معمولی به حالات معمولاً ناخودآگاه، یا حالات مرتبط با فرایندهای شناختی اولیه داشته باشند. فرایند اولیه اگر کنترل شده و لجام زده شده باشد منبع خلاقیت است، اما اگر رها شود میتواند بر قابلیت تفکر منطقی غالب شده و آن را نابود سازد. مرز ظریف بین نبوغ و جنون در همینجاست.

### واپس رانی روانپزشانه

مادام که روانپزشی شامل بهره‌گیری از مکانیزم‌های دفاعی با شد، احتمالاً عملیاتی افراطی تر از سرکوب و آشکال وابسته‌ی اختفا و خودفریبی در پیدایش آن دخیل بوده است. معمولاً آن محتوای ذهنی که به شکل ناخودآگاه در آمده ممکن است به صورت یک شکل نمادین و پنهان بازپدید آید - مثلاً در یک رؤیا. این نوع محتوا به شکل نمادین باقی میماند، البته به گونه‌ای مخفی یا رمزگذاری شده.

البته در روانپزشی گاهی اوقات اینگونه است که انگار کوششی برای طرد کامل محتوای ناخوشایند از ذهن وجود داشته که در نتیجه‌ی آن نوعی حفره در بافت بازنمایی به جا مانده است. محتوای مطرود ممکن است بعداً به شکل تجربه‌ی یک توهم بدخیم بازگردد و مرتباً پنجره‌ی روان را به لرزه اندازد. در حالی که رؤیاها در هنگام خواب یک گونه‌ی معمولی از بازنمایی به شمار میروند، اما توهمات در زمان بیداری اینگونه نیستند.

البته فروید اشاره کرده که روانپزشی تنها محدود به آنانکه برچسب بیمار روانی میخورند نیست:

هر یک از ما به نوعی همچون یک پارانویید رفتار میکنیم، یعنی جنبه ای از جهان که برایمان قابل تحمل نیست را با برساخته ای از یک میل جایگزین میکنیم و هندیان خود را وارد واقعیت میسازیم.<sup>۵۲</sup>

همانطور که رؤیایها ممکن است توضیحی ناخودآگاه در مورد شرایط جاری زندگی رؤیابین باشند، میتوانیم اشکال دیگری از برقراری ارتباط ناخودآگاه را نیز تشخیص دهیم که بطور مستمر در جریان اند. این اشکال از همان مکانیزم های بازنمایی بهره میگیرند که در رؤیایها بکار میرود. در آنها معنای ناخودآگاه مخفی و جابجا میشوند و از استعاره و تشبیه هم استفاده میگردد - یا به بیان رابرت لنگز، آنها «رمزگذاری» میشوند.<sup>۵۳</sup>

نمونه های بسیار متداولی از این دست، آن موقعیت هایی است که یک فرد نسبت به کسی حس عصبانیت و عیب جویی دارد اما این احساسات را سرکوب میکند چون تصدیق آنها ممکن است دردناک یا اضطراب برانگیز باشد.

اینگونه تعارضات در مورد عصبانیت و عیب جویی، معمولاً در ارتباط با کسی رخ میدهد که از اهمیت عاطفی برای فرد برخوردار است - مثلاً یک والد، همسر، رئیس و غیره. در این شرایط آنچه غالباً رخ میدهد آن است که احساسات سرکوب شده، به صورت ناخودآگاه و به شکلی مخفی و جابجا شده ابراز میشوند - برای مثال از طریق ابراز عیب جویی نسبت به فردی دیگر. گاهی اوقات هم این انتقال مخفی بصورت خودآگاه و تعمدی انجام میگیرد؛ در این صورت به آن «تلمیح» گفته میشود.

به عنوان مثال، مراقب و مددکار اجتماعی یک دانش آموز به او گفت که بطور غیر منتظره ای به مدت چند هفته غایب خواهد بود. پاسخ آشکار دانش آموز، پذیرش و اطمینان نسبت به این امر بود که او میتواند در این مدت بدون سرپرستی کارهایش را انجام دهد. اما بعدتر به موردی اشاره کرد که از یک دوست شنیده بود، مورد مادری که کودک نوپای خود را در خانه تنها گذاشته و به مغازه رفته بود. کودک هم بیدار شده بود و پس از افتادن از پله ها دچار جراحت سختی گشته بود.

نحوه پیام رسانی ناخودآگاه واضح است: مددکار بطور ناخودآگاه به عنوان یک مادر سر به هوا و بی خیال تصویر شده، در حالی که دانش آموز به عنوان کودک نوپایی بازنمایی میشود که نمیتواند از خودش مراقبت کند و اگر تنها رها شود ممکن است بلایی سرش بیاید. اشاره به پایین افتادن از پله ها بیانگر حس دانش آموز است مبنی بر آنکه در برابر خطرات، ایمن و محفوظ نیست.

بنابراین، بطور خودآگاه، دانش آموز به گونه ای سخن میگوید که انگار یک بزرگسال است که میتواند بدون مراقبت به مدت چند هفته بخوبی از عهده کارهای خود بر آید؛ اما بطور ناخودآگاه در حال متهم کردن مراقب به قصوری بزهکارانه در مسئولیت های شخصی اش است.

لنگز<sup>۵۴</sup> مثال مردی (لری) را ذکر میکند که به دفتر رئیسش (کن) فراخوانده شده بود و به او گفته شده بود که متأسفانه باید تعدیل شود. پس از یک بحث واقع گرایانه در مورد شرایط پیش آمده، لری ناگهان به رئیسش زل زد و گفت: «میدانید، ظاهر امروز شما مرا به یاد تصویر مردی در روزنامه‌ی امروز می اندازد. واقعاً شباهت زیادی بین شما وجود دارد. آن مرد شریک مذکر خود را به

قتل رسانده بود، آنها همجنسگرا بودند. احتمالاً او را به صندلی الکتریکی می سپارند.»

علی الظاهر این اظهارات با زمینه‌ی بحث در مورد اخراج شدن جور در نمی آید و ظاهراً گیج کننده به نظر میرسند. با این وجود، تشخیص پیامی که بطور ناخودآگاه رمزگذاری شده دشوار نیست. لنگز توضیح میدهد که در اینجا چه اتفاقی در حال وقوع است:

به نظر میرسد که لری تحت اجبار شدیدی برای ابراز تصور ناخودآگاه خود از رئیسش به مثابه یک قاتل، و همچنین دفاع در برابر تمایل خودش برای متقابلاً به قتل رساندن رئیس قرار دارد. اشاره به همجنسگرایی، حاکی از نشانه‌های بطور ناخودآگاه ادراک شده (که به هیچ وجه خودآگاه نیست) ای است از یک مجموعه احساسات ادراک شده‌ی مکتوم همجنسگرایانه و اغواگرانه‌ی کین نسبت به لری، و لری نسبت به کین. به نظر میرسد که لری بطور ناخودآگاه (از طریق یک بیان رمزگذاری شده) به این نکته اشاره میکند که دلیل اصلی که پشت تصمیم به اخراج او وجود دارد، همین تعارضات ناخودآگاه و همجنسگرایانه است. واضحاً اینها همه پیام‌هایی قدرتمند و زخم زننده اند که لری از بسیاری از آنها بکلی بی خبر بود؛ این پیامها برای مخابره شدن به شکلی پنهان (جابجا شده)، نیازمند به رمزگذاری خودکار و ناخودآگاه بودند.<sup>۵۵</sup>

بازنمایی ناخودآگاه همچنین میتواند شکل اجرایی به خود بگیرد. برای مثال، لنگز<sup>۵۶</sup> مورد مردی را ذکر میکند که همسرش از او جدا شده بود و او را از خانه بیرون کرده بود. او نادانسته سوییچ را در ماشینش جا گذاشته بود و

مجبور شده بود به زور در را باز کند و وارد ماشین شود. این اعمال - جا گذاشتن سویچ در ماشین و دوباره به زور وارد شدن - شکل اجرایی و ناخودآگاه شرایط او و همسرش و میل سرسختانه اش برای بازگشت به خانه بود. لنگز می افزاید که در سطحی عمیقتر، این عمل را همچنین میتوان بیانگر میل او برای هجوم و دخول به همسرش دانست.

با ملاحظه نمودن بازنمایی های ناخودآگاه و نحوه ی مخابره ی آنها، قاعده ای شروع به پدیدار شدن میکند. این قاعده آن است که معانی هیجانی زمانی بطور ناخودآگاه رمزگذاری میشوند که بازنمایی یا مخابره ی آنها بطور خودآگاه، بسیار خطرناک یا هراس انگیز باشد. رمزگذاری ممکن است اشکال متفاوتی به خود بگیرد - شامل تخیل، رؤیا، خیالپردازی، اجراگری، پیام های شفاهی مبهم و آشفته، اشتباه لپی و نشانگان هیجانی یا عصب شناختی در اقسام مختلف.

### هشدارها و پندهایی از سوی ناخودآگاه

هرچند فروید چنین می پنداشت که رؤیاها صرفاً تلاشهایی برای محافظت از خواب از طریق نظم دهی، کنترل و اختفای امیال ناخودآگاه بالقوه ناخوشایند هستند، اغلب روانکاوان و درمانگران از این نکته آگاهند که به نظر میرسد اغلب اوقات رؤیا همچنین نوعی پیام رسانی از جانب ناخودآگاه باشد. این ایده در واقع بیش از آنکه فرویدی باشد، ایده ای یونگی است. اما از این جنبه، درمانگران روانکاو به شکل عام، حتی اگر در سنت برآمده از فروید هم تعلیم دیده باشند، اما بیشتر «یونگی» شده اند.

رؤیاها ممکن است فراستی خیره کننده و نبوغی مبتکرانه از خود به نمایش بگذارند و فکر را برای فهم معنای خود برانگیزند - و از این طریق میتوانند یک فرد را برانگیزند تا بر جنبه‌هایی از زندگی خود تأمل کند که ممکن است در مشغولیات خود آگاه مورد غفلت واقع شده باشند. به علاوه، به نظر میرسد این کارکرد پیام‌رسانی رؤیاها معمولاً وقتی فرد تحت درمان یا روانکاو است، بسط می‌یابد.

رده‌ها<sup>۵۷</sup> نمونه‌ی زیر را از رؤیای یک زن ذکر میکند:

خودم را در یک ایستگاه قطار دیدم، داشتم حاضر میشدم تا به تنهایی به م‌سافرتی بروم اما پنج چمدان داشتم و کسی نبود در حمل‌شان کمک کند. وقتی بیدار شدم شدیداً این حس را داشتم که واقعاً میخواستم بروم اما فقط نمیدانستم چطور این بار و بندیل سنگین را با خودم ببرم. پس کم‌کم به این فکر افتادم که شاید بهتر است نروم.

وقتی این رؤیا در جلسه درمان تحلیل شد، زن دریافت که رؤیا داشته میل سرکوب شده‌ی او برای خروج از ازدواجش را بازگو میکرده، و همچنین ترسش از اینکه اگر چنین کاری کند دیگر قادر نخواهد بود از پنج فرزندش مراقبت نماید، فرزندانی که در رؤیا به شکل پنج چمدان تجسم یافته بودند. رؤیایی از این دست، آشکارکننده‌ی یک تفکر ناخودآگاه است (که شامل یک میل است) و بطور بالقوه این تفکر را به حیطه‌ی توجه ذهن خودآگاه میکشاند.

گاهی اوقات کارکرد ه‌شداردهنده‌ی یک رؤیا بطور چشمگیری واضح است. یک مرد که حس می‌کرد دارد هرچه بیشتر در دل باختگی به یک زن بسیار جذاب و اغواگر گرفتار میشود در خواب دید که دارد از کوهی بالا میرود اما به

یکباره راه و همراه خود را وا گذاشت تا گل رز فوق العاده ای را ببوید و از آن لذت ببرد. پس از آنکه از آن رایحه‌ی روح انگیز مست شد، متوجه شد که زمینی که گل رز بر آن روییده بود بوی کود میدهد. او همچنین دریافت که وقتی سکندری خوران به لبه‌ی پرتگاهی رسید که ممکن بود از آن پرت شده و بمیرد، نزدیک بوده پاهایش بلغزد. وی در این لحظه بیدار شده بود. معنا - و پیام - واضح است.

### بازنمایی های ناخودآگاه از واقعیتی هراسناک

گاهی پیش می آید که رؤیا شرایط هراس انگیزی را بازنمایی میکند که بطور ناخودآگاه ادراک شده است اما توسط ضمیر خودآگاه مورد غفلت یا انکار واقع میشود. یونگ مورد دختر هفده ساله ای را ذکر میکند که نشانگانی از خود بروز میداد که یا میتوانست متعلق به یک بیماری اندامی باشد و یا هیستری. یونگ از او پرسید که آیا رؤیایی به خاطر می آورد یا نه، و دختر در پاسخ گفت که دائماً کابوسهای وحشتناکی می بیند. او سپس دو رؤیای زیر را ذکر کرد:<sup>۵۸</sup>

۱. د/شتم شب هنگام به خانه می آمدم. همه چیز در سکوتی مرگبار فرو رفته بود. دری که به سالن پذیرایی باز میشد نیمه باز بود و مادرم را دیدم که از لوستر آویزان است و با باد سردی که از پنجره های باز به داخل می وزد به این سو و آنسو تاب میخورد.

۲. شب هنگام صدای وحشتناکی در خانه پیچید. بلند شدم و متوجه شدم که اسبی هراسان در خانه به این سو و آنسو می دود. اسب در نهایت در منتهی به سرسرا را یافت و از پنجره‌ی سرسرا از طبقه‌ی چهارم بیرون پرید و به

خیابانِ زیرین افتاد. وقتی دیدم که با استخوانهایی در هم شکسته آنجا افتاده وحشت زده شدم.

یونگ در تفسیرش از این رؤیا، در مورد استعاره های ناخودآگاهِ تصاویر «مادر» و «اسب» تو ضیحاتی ارائه میدهد. این تو ضیحات در مورد نحوه بهره جستن رؤیا از استعاره، هرچند در قالب نظریه‌ی کهن الگوها و «ناخودآگاه جمعی» - اشکال بازنمایی درون زادی که بطور عام در روان بشر یافت میشود - بیان میشود، اما موضوعی است که با دیدگاه اغلب روانکاوان در توافق است (حتی اگر معنایی که هر یک از آن استنباط میکنند متفاوت باشد). رویه‌ی بالینی معمول آن است که به تصویر-رؤیاها مجال دهیم تا با تداعی های مراجع و روانکاو هم‌نوا شوند، و نه اینکه به آنها به شیوه ای همچون گوش کردن به یک شعر واکنش نشان دهیم. یک معنای قطعی برای یک رؤیا وجود ندارد.

افکار خودِ یونگ در این مورد بدین شرح است: او اشاره میکند که هم «مادر» و هم «اسب» در رؤیا خودکشی میکنند. تصویر اسب ممکن است بیانگر جنبه‌ی حیوانی و قدرتمند روان باشد، یعنی ناخودآگاه و غرایز. مادر ممکن است بیانگر اصل و ریشه، بدن، و مجرای تغذیه کننده باشد.

یونگ نتیجه گرفت که این دو رؤیا بیانگر ایده‌ی واحدی هستند: «حیات ناخودآگاه در حال تخریب خود است» و «حیات حیوانی در حال تخریب خود است».<sup>۵۹</sup> او می افزاید: «هر دو رؤیا به یک بیماری اندامی خطرناک با عواقبی مهلک اشاره دارند. این پیش بینی به زودی تأیید شد.»<sup>۶۰</sup>

## قلمروهای مختلف ناخودآگاه

البته فروید نخستین فردی نبود که ضمیر ناخودآگاه را کشف کرد.<sup>۶۱</sup> رمان نویسان و نمایشنامه نویسان از دیرباز به تمایل ما انسانها نسبت به خود فریبی و ناآگاه بودن از انگیزه های حقیقی مان اشاره کرده بودند. آنانکه در قرن بیستم هیپنوتیزم انجام میدادند میدانستند که میتوان فرد را برنامه ریزی کرد تا کار بخصوصی انجام دهد و نسبت به منشأ انگیزه‌ی خود، ناخودآگاه باشد.

اخیراً روانشناسان شناختی موفق به مطالعه‌ی پردازش غیر خودآگاه اطلاعات شدند<sup>۶۲</sup> و حتی کوشیدند تا مطالعاتی تجربی در مورد روان پویایی ناخودآگاه انجام دهند.<sup>۶۳</sup>

اما فروید نخستین فردی بود که به مطالعه‌ی نظام مند ناخودآگاه پویا پرداخت، چیزی که غالباً در حوزه‌ی کاری روانکاوان باقی مانده است. این حوزه به فرایندی می پردازد که طی آن محتویات غیر قابل قبول یا هراس انگیز (امیال، افکار، ادراکات) از قلمرو هوشیاری خودآگاه رانده میشوند اما هنوز قادر به تأثیرگذاری هستند: چه از طریق فشار آوردن برای ظهور در خودآگاه و چه از طریق یافتن راهی برای بروز جابجا شده و پنهانی در قالب نشانگان روانشناختی، رؤیاهای، اشتباهات لپی یا اختلالات جسمی (بیماری جسمی). علاوه بر باز شنا سی ناخودآگاه پویا، فروید نخستین بار به تو صیف گونه های ویژه‌ی تفکر و بازنمایی ضمیر ناخودآگاه پرداخت.

البته ناخودآگاه حوزه های مهم دیگری هم دارد. استیلورو و اتوود<sup>۶۴</sup> مضاف بر ناخودآگاه پویا، به دو گونه‌ی دیگر ناخودآگاه هم اشاره کرده اند. یکی از آنها ناخودآگاه پیشاتأملی است که شامل الگوهای تکرار شونده یا اصول سازمان

دهنده ای است که فرد به واسطه‌ی آنها روابط خودش با دیگران را ادراک می‌نماید. برای مثال، یک مراجع در جلسات روان‌درمانی مرتباً به این ظن اشاره میکرد که درمانگر میخواهد او را به شخص خاصی تبدیل کند و او هم میخواهد متقابلاً علیه فشار ادراک شده ای که برای محدود کردنش وارد میشود بشورد. همچنین به نظر میرسید که او افراد حاضر در سایر حوزه‌های زندگی اش را هم افرادی میدانند که سعی دارند کنترلش کنند. به علاوه به نظر می‌آمد گاهی اوقات مایل است تا - مثلاً از طریق پیشنهاد قواعدی در مورد اینکه درمانگر مجاز است چه نوع نظراتی ارائه کند - درمانگر را تحت کنترل بگیرد.

قاعده‌ی سازمان دهنده و تکرار شونده‌ی این مراجع، که تعیینگر درکش از خود در رابطه با سایرین بود، این گمان بود که دیگری سعی دارد کنترلش کند - و اینکه تنها راه حل جایگزین آن است که او دیگری را کنترل نماید. به نظر می‌آمد که این اصل سازمان دهنده، از تجربیاتش با مادرش نشئت میگرفت، کسی که به زعم او حتی پیش از آنکه متولد شود نقشه‌ی زندگی اش را برایش تعیین کرده بود.

ایده‌ی ناخودآگاه پیشاتأملی در حقیقت بسیار شبیه به مفهوم انتقال فروید است. این ایده ممکن است بسیار پیچیده به نظر آید و گروه‌های مختلفی از روانکاوان هم آن را به طُرُق متفاوتی تعبیر کرده‌اند. اما این ایده اساساً به فرایندی اشاره دارد که طی آن فرد بطور خودانگیخته اما بدون هشاری ناخودآگاه، الگوهای ارتباطی را تکرار میکند که مبتنی بر روابطی است که در زمان کودکی با والدین خود داشته.

بخش اعظم کار روانکاوی، کاویدن این انتقال در رابطه با روانکاوی است. این فرایند ناخودآگاه است بدین معنی که فرد نمیتواند از الگو آگاهی داشته باشد مگر از طریق جستجو و تأمل بر آنچه در یک رابطه پدیدار میشود. اما این انتقال لزوماً سرکوب شده نیست (هرچند ممکن است شامل احساسات، ادراکات یا امیال سرکوب شده ای هم باشد).

آیا انتقال (یا ناخودآگاه پیشاتأملی) هم نوعی حافظه است؟ خوب بله، از جنبه ای نوعی از حافظه‌ی رویه ای یا ضمنی است.<sup>۶۵</sup> اما در عوض آنکه شامل خاطره‌ی حقایق یا وقایع باشد، انتظار آن چیزی است که در روابط اتفاق خواهد افتاد، آنهم بر اساس الگوهای تکرار شونده در روابط اولیه‌ی دوران کودکی.

هرچند طی سالیان اخیر بحث و گفتگوهای فراوانی حول آنچه «حافظه‌ی بازیابی شده» (و «حافظه کاذب») خوانده میشود در گرفته، اما به یاد آوردن وقایع پیشتر فراموش شده نقش نسبتاً ناچیزی در روانکاوی ایفا میکند. روانکاوی در غالب موارد<sup>۶۶</sup> به الگوهای روابط ناخودآگاه اهمیت بسیار بیشتری میدهد. سندلرها<sup>۶۷</sup> این الگودهی قالبی روابط ناخودآگاه را ناخودآگاه حاضر میخوانند که برگرفته - اما جدایی ناپذیر - از تجربیات تاریخی نسبتاً دسترسی ناپذیر روابط دوران کودکی است که آنها ناخودآگاه ماضی میخوانندش.

اما استولورو و اتوود به طریقه دیگری اشاره میکنند که به واسطه‌ی آن، وقایع آسیب زای دوران کودکی ممکن است از دسترس‌ی داشتن به خودآگاه منع شوند، ولی نه به این علت که سرکوب شده اند، بلکه چون هیچگاه از سوی

افراد مهم در محیط زندگی کودک تأییدی دریافت نکرده اند و بنابراین این امکان وجود ندارد که مورد تصدیق و تفکر واقع شوند. آنها این را ناخودآگاه تأیید نشده میخوانند (که ممکن است با مفهوم «ناخودآگاه پیشانمادین» که پیشتر بدان اشاره شد مرتبط باشد). یکی از مثال هایی که در این مورد ذکر میکنند، مثال دختر نوزده ساله ای است که از فروپاشی روانی رنج می برد.<sup>۶۸</sup>

وقتی این دختر کم سن و سال تر بود، پدرش او را به مدت چندین سال مورد آزار و اذیت جنسی قرار داده بود. این رازی بین پدر و دختر بود. پدرش به او گفته بود که هیچگاه نباید در مورد آن به بقیه چیزی بگوید زیرا اکثر افراد به مرحله ای نرسیده اند که بتوانند این عمل ویژه را درک کنند، عملی که به زعم وی خانواده های اشرافی در طول تاریخ به آن مبادرت ورزیده بودند. به علاوه، این آزار جنسی شدیداً با نمود ظاهری بهنجاری که خانواده داشت در تضاد بود (این خانواده در اجتماع مورد احترام واقع بود و اعضایش بطور مرتب به کلیسا میرفتند). بنابراین شکاف واضحی در درون خانواده و در درون تجربه ی دختر وجود داشت.

مسئله ی آزار جنسی تا میانه ی دوران نوجوانی اش مخفی ماند، پیش از آنکه فرزند دیگری رفتار پدر را گزارش کند. این دختر پیش از آنکه یک دوره ی روانپزشکی را تجربه کند در رؤیا دیده بود که در روستا حضور دارد و در حال نگاه کردن به بنایی مجاور یک ساختمان است. او درون این بنا را نگاه کرد و یک دستشویی دید. آبی که در کاسه ی دستشویی بود شروع به قل قل کردن و کف آلود شدن و بالا آمدن کرد. آب همینطور متلاطم و متلاطم تر شد تا

آنکه حبابش ترکیب و تبدیل به ماده‌ی غیر قابل تشخیص و درخشانی شد که پیایی به حجمش افزوده میگشت. او سپس با هراس از خواب پرید.

استولورو و اتوود استدلال میکنند که این رؤیا نشانگر در هم شکسته شدن سرکوب است، به این صورت که عواطف تاب ناپذیری که در ناخودآگاه پویا قرار داشته اند - و به شکل مواد زیر زمینی متمثل شده اند - اکنون به گونه ای هراس آور و لجام گسیخته در حال بالا زدن اند. رؤیا با به تصویر کشیدن تمایزی میان جهان بالایی (اشاره به روشنی روز و محیط عمومی یک خانواده محترم) و جهان زیرین (تجربه‌ی زنا و خیانت) که توسط دستشویی با هم مرتبط می‌شوند، نشانگر جنبه ای از ناخودآگاه پیداشاتاملی است. تصویر یک دستشویی در رؤیا عموماً نشانگر خلاصی از حوزه های ناخواسته‌ی تجربه است. غیر قابل تشخیص و تمایز نیافتگی ماده‌ی درخشانی که از دستشویی بالا میزد بیانگر ناخودآگاه تأیید نشده است، تجربیات تاب ناپذیری که نمیتوان بر آنها نام نهاد، در موردشان اندیشید یا از آنها سخن گفت.<sup>۶۹</sup>

با این مثال مشخص میشود که سه شکل از ناخودآگاه که توسط استولورو و اتوود توصیف شده اند، عملاً تا اندازه ای با هم همپوشانی دارند. اما تمایز مفهومی بین ناخودآگاه پویا، پیداشاتاملی و تأیید نشده، از آنجا که باعث عطف توجه به جنبه های مختلف این پدیده ها میشود سودمند است.

یک ویژگی مهم دیگر که در مثال استولورو و اتوود برجسته شده آن است که سرکوب را میتوان در غالب موارد امری به شمار آورد که در یک زمینه‌ی رابطه ای به وقوع می‌پیوندد. حوزه های تجربه به این دلیل سرکوب میشوند

که پیوندهای عاطفی مورد نیاز را تحت خطر قرار میدهند (بخصوص پیوند کودک با مراقبش را).

جنیفر فرید در نظریه‌ی «ترومای خیانت» که نظریه‌ی ای در مورد فراموش کردن ترومای بینافردي است، به مفهوم مشابهی اشاره میکند.<sup>۷۰</sup> سرکوب را همچنین میتوان یک فرایند بینافردي به حساب آورد مادام که یکی از طرفین رابطه، از تأیید تجربه‌ی طرف دیگر آن خودداری ورزد.

### ناخودآگاه عصب روانشناختی

یکی از پیشرفت‌های هیجان‌برانگیز اخیر، همگرایی روانکاوی و علوم عصب شناختی است (همان چیزی که فروید همیشه آرزویش را داشت)، چیزی که باعث شکل‌دهی به رشته‌ی نوین عصب روانکاوی گشته. این رشته نقطه نظرات جالب توجه فراوانی را در باب پردازش ناخودآگاه هیجانات ارائه میکند. در توصیف این پردازش‌ها، ناگزیر از ساده‌سازی بیش از حدیم، اما بطور کلی آنچه این رشته میگوید آن است که نیمه‌ی راست مغز که در ادراک دیداری، تخیل و هیجان تخصص یافته است، مبنا و جایگاه ضمیر ناخودآگاه است<sup>۷۱</sup> و نیمکره‌ی چپ که بیشتر در پردازش زبانشناختی و استدلال‌های متوالی تخصص دارد، مبنا و مأمّن ضمیر خودآگاه است. و لازم بذکر است که نیمکره‌ی چپ اندکی پس از نیمکره‌ی راست به رسش میرسد.

طی چند سال نخست زندگی، نیمکره‌ی راست غالب بوده و قویاً با وظیفه‌ی خواندن چهره‌ی مادر هماهنگ است. نیمکره راست از طریق قشر اوربیتوفرونتال، ادراک محیط خارجی و بینافردي را با بخشهای عمیق تر مغز که مسئول سیستم عصبی خودمختار و تولید هیجانات هستند متصل میسازد.

نیمکره‌ی چپِ زبانشناختی بعدتر غالب می‌شود. تفوق پردازش زبانشناختی متوالی که آهنگ آهسته تری دارد، پردازش سریع و یکپارچه‌ی اطلاعات هیجانی که به نیمکره‌ی راست تعلق دارد را تحت تأثیر قرار می‌دهد و خودآگاهی پدید می‌آورد که تحت کنترل اندیشه‌ی زبانی است. یکی از انحاء وقوع سرکوب، از طریق انسداد انتقال پیام از سوی نیمکره راست به نیمکره چپ است که به این منجر می‌شود که اطلاعات هیجانی در قالب زبان شفاهی پردازش نشوند.

ضمیر ناخودآگاه که واسطه‌ای بین روانِ خودآگاه و بدن است، فرایندهای فکری بصری و نمادپردازی یکپارچه که به نیمکره راست تعلق دارند را حفظ می‌کند. درمان روانکاوانه احتمالاً شامل چرخشی بسوی بکارگیری بیشتر نیمکره‌ی راست از جانب مراجع و روانکاو طی جلسات درمان است. در این درمان، توجه به سمت تشبیه و استعاره و سایر جنبه‌های زبان ناخودآگاه معطوف می‌گردد (یعنی فرایند اولیه). روانکاو با نیمکره راست خود می‌شنود. این همسو با توصیه‌ی فروید است مبنی بر آنکه «او باید ناخودآگاه خود را همچون اندامی شنونده به سمت ناخودآگاهِ مخبره گر مراجع بگیرد.»<sup>۷۲</sup>

برخی درمانگران متوجه می‌شوند که در بخش‌هایی از یک جلسه درمان، اغلب حس خواب‌آلودگی یا ورود به حالت رؤیاگونه‌ای از ذهن را تجربه می‌کنند، در حالی که در سایر مواقع ادراکات نیمکره راستشان از طریق اسلوب زبانشناختی نیمکره چپ پردازش می‌شود (یعنی فرایند ثانویه).

تمایل بیشتر نسبت به یکی از اسلوب‌های کارکردی نیمکره چپ یا نیمکره راست ممکن است بر گرایش نسبت به انتخاب یک شیوه درمان روانشناختی

و حذف دیگر شیوه‌ها تأثیر بگذارد. بطور مثال درمان شناختی واضحاً یک رویکرد مرتبط با نیمکره چپ است (و اغلب مورد ترجیح مردان و افرادی با ظاهری «منطقی» یا علمی می‌باشد)، اما در مقابل روانکاوی از اساس بر پذیرندگی نیمکره راست مغز اتکا دارد.

### سلسله مراتبی از خودآگاه یا ناخودآگاه‌های متعدد؟

نظریه سرکوب فروید شامل سلسله مراتبی از خودآگاهی<sup>۷۳</sup> و بهره‌گیری از استعاره‌ی عمق است - چیزی که در عبارت‌های متداولی همچون «ناخودآگاه عمیق» یا «مدفون در ناخودآگاه» شاهدیم. فروید و بروئر<sup>۷۴</sup> بین این شکافتگی ذهن (سرکوب) به شکل خودآگاه و ناخودآگاه، و شکافتگی خودآگاه (که اکنون تجزیه یا گسستگی خوانده می‌شود) که در آن از درجات متنابویی از خودآگاه سخن به میان می‌آید (برای مثال در مورد آن‌ای بروئر و مراجعان هیستریکی که توسط رقیب فرانسوی آنها یعنی پیر ژانه توصیف شدند)، تمایز قائل می‌شوند. برای آن دسته از مراجعان (اغلب بشدت تروما زده) که به عوض سرکوب، نشانه‌های تجزیه یا شکافتگی را از خود نشان می‌دهند، لازم به استفاده از یک الگوی غیر سلسله مراتبی است.

تجزیه اختلالی است واضح در فرایندهای معمولاً یکپارچه ساز ذهن، به این شکل که آنچه در یک حالت ذهنی دانسته و احساس می‌شود، وقتی فرد در حالت ذهنی دیگری باشد دیگر تجربه نمی‌گردد. درجه‌ای از تجزیه در میان افرادی که از ترومایی منکوب‌کننده در رنج بوده‌اند - چه در کودکی و چه در بزرگسالی - متداول است. تجزیه همچنین یکی از خصوصیات اصلی آنچه اختلال شخصیت مرزی خوانده می‌شود است. البته در تعداد اندکی از موارد،

تجزیه ممکن است آنچنان شدید باشد که فرد حس کند ذهنش به چندین خودآگاه یا حالات شخصیتی تقسیم شده است. به چنین وضعیتی، شخصیت های چندگانه یا اختلال هویت تجزیه ای میگویند.<sup>۷۵</sup> در اینجا مرز هشیاری دیگر نه در حد فاصل خودآگاه و ناخودآگاه، بلکه بین انواع مختلفی از خودآگاه رسم شده است.

به رسمیت شناختن تجزیه، بخشی از گرایشی است که بین شماری از روانکاوان نسبت به بذل توجه بیشتر به تغییرات بین حالات ذهنی، به عوض اشتغال به فعل و انفعالات بین یک ضمیر خودآگاه و یک ضمیر ناخودآگاه وجود دارد.<sup>۷۶</sup>

جالب است که روانپزشکی فران سوی با نام پیر ژانه که همزمان با فروید و در اوایل قرن بیستم به فعالیت مشغول بود، یک نظریه‌ی پیچیده در مورد تجزیه بر اساس تروما مطرح کرده بود که تا حد زیادی با فهم امروزین ما از تروما مطابقت دارد.<sup>۷۷</sup> اما این نظریه‌ی سرکوب فروید بود که به نظریه‌ی مسلط تبدیل شد و طی بخش اعظم قرن بیستم بر ادراک تروما و تجزیه سایه افکند. جهت فهم پویایی شناختی ذهن، ما هم به مفهوم سرکوب (و دفاعهای وابسته به آن) نیاز داریم و هم به مفهوم تجزیه، تا بتوانیم فعل و انفعال بین تعارضات روان پویشی درونی، و ترومای ناشی از موانع بیرونی را توضیح دهیم.

### ناخودآگاه بی نهایت

نظام UCS. مانند کودکی است که دارد حرف زدن را یاد میگیرد و گاهی اوقات از قواعد دستوری تبعیت نموده و گاهی هم آنها را نادیده می‌انگارد.<sup>۷۸</sup>

یکی از مبتکرترین روانکاوان از زمان فروید تا کنون، ایگناسیو مته بلانکو است که از سابقه‌ی کاری اش در ریاضیات و فلسفه بهره گرفت تا به مسئله‌ی فهم ناخودآگاه بپردازد. او در کتاب اولش - ناخودآگاه به مثابه مجموعه‌هایی بی‌نهایت - استدلال کرد که شاخه‌های متعدد روانکاوی، از بینش‌های خیره‌کننده و اصیل فروید در باب ضمیر ناخودآگاه فاصله گرفته‌اند.

بسیاری از دلمشغولیات نظریه پردازان متأخر روانکاوی، همچون مکانیزم‌های دفاعی، اشیاء درونی، دلبستگی، کارکردهای خود، گزینه‌های مرگ و زندگی و غیره هرچند میتوانند در جای خود جذاب و مهم باشند، اما ممکن است توجه ما را از درک زبان و نحوه‌ی هستی ناخودآگاه دور کنند. این امر بطور نمونه در این موضوع قابل مشاهده است که برخی نظریه پردازان این حیطة - که خود روانکاو نیستند - جنبه‌هایی از ایده‌های روانکاوانه را میگیرند و از آنها یک نظریه‌ی درمان محور با محوریت نیمکره چپ بنا میکنند که هیچ توجهی به ضمیر ناخودآگاه ندارد - برای مثال، درمان شناختی-تحلیلی.

مته بلانکو به بررسی نحوه کارکرد ناخودآگاه پرداخت و گزاره‌ای را پیش نهاد که ویژگی‌های متمایز استدلال ناخودآگاه را واضح و یکپارچه میسازد. این گزاره آن است که ناخودآگاه از منطق خاصی تبعیت میکند، هرچند اگر آن را از نقطه نظر منطق ارسطویی ضمیر خودآگاه بنگیریم، متوجه خواهیم شد منطقی بسیار غریب است.

ناخودآگاه اصل «تقارن» را به کار میگیرد. در حالی که در تفکر خودآگاه ما روابط نامتقارن متداول اند - مثلاً «پل پدر پیتر است» یا «این برگ بخشی از این گیاه است» یا «ساعت ۲ قبل از ساعت ۶ است» - در تفکر ناخودآگاه ما

این روابط ممکن است به گونه ای متقارن در نظر گرفته شوند. در نتیجه، پیترو هم پدر پل است، گیاه هم بخشی از برگ است، و ساعت ۶ قبل از ساعت ۲ است.

مته بلانکو<sup>۷۹</sup> نمونه‌ی مراجعی شیذوفرنیک را ذکر میکند که بعضی اوقات از این شکایت داشت که گاهی از دستش خون دزدیده میشود و گاهی هم دستش را از او می دزدند. مشخصاً از نظر او خون از دست و خود دست، چیزهایی یکسان بوده اند. این نوع استدلال ممکن است به نظر یاوه بیاید - و از نقطه نظر ضمیر خودآگاه چنین هم هست - اما تمامی خصوصیات ذکر شده توسط فروید در بحثش در باب ناخودآگاه و رؤیاهای، توسط این اصل قابل توضیح اند - برای مثال عدم وجود تناقض و نفی، بی زمانی، بی نظمی عمیق در ساختار تفکر، نشان دادن جزء به نمایندگی از کل، چگالش و جابجایی (که طی آن با یک چیز به گونه ای برخورد میشود که گویی همسان با چیز دیگری است).

یک جنبه‌ی دیگر از تفکر متقارن آن است که چنانچه گروهی از اشیاء یا پدیده‌ها در یک «مجموعه» مشخص قرار داشته باشند (برای مثال، مادرها، آغوش‌ها، اشکال پر خا شگری یا هر دسته‌ی دیگری که بتوان تصور نمود)، آنگاه ناخودآگاه همه‌ی عناصر واقع در آن مجموعه را به مثابه چیزهایی هم ارز و برابر به حساب می آورد. این از آن روست که گروه بندی عناصر درون یک دسته یا مجموعه، خود یک شکل از تفکر متقارن است (الف مشابه ب است، ب مشابه الف است)، و ناخودآگاه صرفاً این تقارن را به هم ارزی مطلق بسط میدهد. در نتیجه ناخودآگاه یک مادر یا پدر (و همچنین روانکاو

در نتیجه عمل انتقال) را هم رده با همه‌ی مادران یا پدران در نظر می‌گیرد و همچنین یک گونه از پرخاشگری یا تعدی یا اغواگری را همسان با افراطی‌ترین اشکال قتل یا تجاوز به شمار می‌آورد.

«منطق» پشت این تفکر افراطی یا قطبی بدین شرح است: بیان الفاظ بی ادبانه بخشی از مجموعه‌ی اعمال پرخاشگرانه است؛ بنابراین کلیه‌ی اشکال اعمال پرخاشگرانه همسان با یک لفظ بی ادبانه اند (چون جزء معادل کل است). یک شیوه‌ی دیگر برای توضیح این نکته آن است که بگوییم ناخودآگاه در قالب «مجموعه‌های بی نهایت» عمل می‌کند.

تلاش برای توجه و بررسی تمامی دلالت‌های منطق متقارن ممکن است نوعی پریشانی و دشواری را در تفکر تولید نماید که در برخی حالات روان‌پریشی هم دیده می‌شود. اما همانگونه که مته بلانکو توضیح می‌دهد، «اصل تقارن شیوه‌ی منطقی و همینطور سطحی است برای توصیف چیزی که فی نفسه بکلی با منطق بیگانه است.»<sup>۸۰</sup>

همه چیز قدری مفهوم‌تر می‌شود وقتی این را بدانیم که تفکر معمولاً شامل ترکیبی متغیر از استدلال متقارن و نامتقارن است. تفکر صرفاً عقلانی و منطقی عمدتاً نامتقارن است، در حالی که زبان رؤیایها واجد تقارن بسیار بیشتری است.

البته مکانیزم‌های دفاعی معمول ناخودآگاه می‌توانند هم بر عدم تقارن و هم بر تقارن متکی باشند. برای مثال جابجایی مستلزم آن است که با یک چیز جوری رفتار شود که گویی چیزی دیگر است، اما علاوه بر آن این مکانیزم

دفاعی همچنین مستلزم آن است که قدری تفاوت بین دو شیء وجود داشته باشد تا فرایند اختفا بتواند به کار بیفتد.

فرافکنی و کلیشه سازی هم بر تقارن مبتنی اند (همه‌ی یهودیان / سیاهان / سفیدپوستان / همجنسگرایان مثل همنده و تجسم همه‌ی صفات منفی ممکن هستند) در حالی که همزمان یک عدم تقارن هم حفظ میشود که باعث میشود فرد بتواند خود را از دیگری تمیز دهد. تفکر درست، چه برای مقاصد علمی باشد و چه ادبی، بر ترکیب مناسبی از تقارن و عدم تقارن استوار است. تقارن بیش از حد به بی‌نظمی فکری می‌انجامد؛ عدم تقارن بیش از اندازه هم به گفتمان خشکی منجر میشود که قادر نیست با اعماق انسانی ما خود را هم آهنگ سازد.

ترکیب تقارن و عدم تقارن در تفکر، چیزی مرتبط با درجه‌ی تمایز در ادراک است. تفکر غیر متقارن در همه جا تمایز و فردیت می‌بیند اما تقارن هیچ تمایزی را تشخیص نمیدهد. به نظر میرسد نوعی لایه بندی از تقارن-عدم تقارن در کار باشد. در عمیقترین سطح از ناخودآگاه، تقارن مطلق غالب است. همه چیز یکی است و کل منعکس در کوچکترین جزء است - بینشی به قدمت فرهنگ بشری. در اعماق ناخودآگاه، در تقارن مطلق، الوهیت را می‌یابیم، آن دیگری پر ابهت درون را - آن « سوژه‌ی سوژه‌ها »<sup>۸۱</sup> را که هیچگاه نمیتواند به ابژه تبدیل شود - منشأ هستی مان و منبع هو شیاری و جنون، خلق و تخریب، مرحمت و دهشت.

### پی نوشت ها

در مواردی که ارجاع به صفحه‌ی بخصوصی ذکر نشده، ارجاع به کلیت اثر مد نظر بوده است.

۱. Freud, S. ۱۹۴۰. 'An outline of psycho-analysis', *Standard Edition of the Complete Psychological Works of Sigmund Freud*, XXIII, London: Hogarth Press, p. ۲۸۶.
۲. Langs, R. ۱۹۸۳. *Unconscious Communication in Everyday Life*, New York: Jason Aronson. p. ۸۵.
۳. For example, Freud, S. ۱۹۱۶. 'Introductory lectures on psycho-analysis', *Standard Edition of the Complete Psychological Works of Sigmund Freud*, XV, London:

- Hogarth Press, p. ۳۴.
۴. Ogden, T. ۱۹۸۹. *The Primitive Edge of Experience*. Northvale, New Jersey: Jason Aronson, p. ۲.
۵. For example, Skinner, B.F. ۱۹۷۴. *About behaviorism*, New York: Knopf; and Watson, J.B. ۱۹۲۵. *Behaviourism*, New York: Harper Bros.
۶. Baars, B.J. ۱۹۸۸. *A Cognitive Theory of Consciousness*, Cambridge: Cambridge University Press; and Horowitz, M. (ed.) ۱۹۸۸. *Psychodynamics and Cognition*, Chicago: University of Chicago Press.
۷. Freud, S. ۱۹۱۵. 'The unconscious', *Standard Edition of the Complete Psychological Works of Sigmund Freud*, XIV, London: Hogarth Press.
۸. Freud, S. ۱۹۲۳. 'The ego and the id', *Standard Edition of the Complete Psychological Works of Sigmund Freud*, XIX, London: Hogarth Press.
۹. Mollon, P. 'In press', *Restoring the Fragile Self. The Healing Legacy of Heinz Kohut*, London: Whurr.
۱۰. Freud, S. ۱۹۱۷. 'Introductory lectures on psychoanalysis', *Standard Edition of the Complete Psychological Works of Sigmund Freud*, XVI, London: Hogarth Press, pp. ۲۶۱-۴.
۱۱. Ibid., p. ۲۶۳.
۱۲. Ibid., p. ۲۶۳.
۱۳. Brewin, C.R. ۱۹۹۷. 'Psychological defences and the distortion of meaning', in M. Power and C.R. Brewin (eds) *The Transformation of Meaning in Psychological Therapies*, Chichester: Wiley.
۱۴. Freud, S. ۱۹۰۰. 'The interpretation of dreams',

- 
- Standard Edition of the Complete Psychological Works of Sigmund Freud*, XVI, London: Hogarth Press, p. 708.
15. Jung, C.G. 1918. *The Seminars. Volume One. Dream Analysis. Notes of the Seminar Given in 1928-30*, London: Routledge and Kegan Paul.
16. Op. cit.
17. Freud, S. 1916. 'Introductory lectures on psychoanalysis', *Standard Edition of the Complete Psychological Works of Sigmund Freud*, XV, London: Hogarth Press, p. 118.
18. Ibid., p. 118.
19. Ibid., p. 127.
20. Ibid., p. 132.
21. Freud, S. 1901. 'On dreams', *Standard Edition of the Complete Psychological Works of Sigmund Freud*, V, London: Hogarth Press, p. 646.
22. Freud, S. 1900. 'The interpretation of dreams', *Standard Edition of the Complete Psychological Works of Sigmund Freud*, IV, London: Hogarth Press, p. 147.
23. Ibid., p. 148.
24. Freud, S. 1916. 'Introductory lectures on psychoanalysis', *Standard Edition of the Complete Psychological Works of Sigmund Freud*, XV, London: Hogarth Press, p. 137.
25. Ibid., p. 137.
26. Ibid., p. 139.
27. Freud, S. 1900. Op. cit., pp. 684-6.

۲۸. Ibid., pp. ۵۸۴-۵.
۲۹. Ivan Ward. ۱۹۹۶. 'Adolescent phantasies and the horror film', *British Journal of Psychotherapy*, ۱۳, (۲), pp. ۲۶۷-۷۶.
۳۰. Bion, W.R. ۱۹۶۲. *Learning From Experience*, London: Heinemann; reprinted in *Seven Servants*, New York: Aronson, ۱۹۷۷.
۳۱. Ibid., p. ۸.
۳۲. Hobson, J. and McCarley, R. ۱۹۷۷. 'The brain as a dream-state generator', *American Journal of Psychiatry*, ۱۳۴, p. ۱۳۷۴.
۳۳. Mancina, M. ۱۹۹۹. 'Psychoanalysis and the neurosciences: a topical debate on dreams', *International Journal of Psychoanalysis*, ۸۰ (۶), pp. ۱۲۰۵-۱۳.
۳۴. Solms, M. ۱۹۹۵. 'New findings on the neurological organisation of dreaming: implications for psychoanalysis', *Psychoanalytic Quarterly*, ۶۴, pp. ۴۳-۶۷; Solms, M. ۱۹۹۷. *The Neuropsychology of Dreams*, Mahwah, New Jersey: Erlbaum; and Solms, M. in press. 'Dreaming and REM sleep are controlled by different brain mechanisms', *Behavioural Brain Science*.
۳۵. Schore, A.N. ۱۹۹۴. *Affect Regulation and the Origin of the Self. The Neurobiology of Emotional Development*, New York: Jason Aronson; in press. *Affect Regulation and the Repair of the Self*, New York: Guilford Press.
۳۶. Freud, S. ۱۹۱۶. Op. cit., p. ۱۷۱.
۳۷. Ibid., pp. ۱۷۱-۲.
۳۸. Leader, D. and Groves, J. ۲۰۰۰. *Introducing Lacan*, Cambridge: Icon Books.

٣٩. Freud, S. ١٩١٦. Op. cit., p. ١٧٦.
٤٠. Jung, C.G. ١٩٧٤. *Dreams*, London: Routledge and Kegan Paul, p. ٩.
٤١. Ibid., p. ١١.
٤٢. Ibid., p. ١١.
٤٣. Freud, S. ١٩١٥. 'The unconscious', *Standard Edition of the Complete Psychological Works of Sigmund Freud*, XIV, London: Hogarth Press.
٤٤. Freud, S. ١٩٠٠. Vol V, Op. cit., p. ٥٢٥.
٤٥. Lacan, J. ١٩٦٦ (١٩٧٧). *Ecrits*, London: Tavistock.
٤٦. Arieti, S. ١٩٧٤. *Interpretation of Schizophrenia*, London: Crosby, Lockwood, Staples.
٤٧. Ibid., p. ٢٣٠.
٤٨. Quoted in Arieti, ١٩٧٤. Op. cit., p. ٢٣١.
٤٩. Rapaport, D. ١٩٤٦. *Diagnostic Psychological Testing*, Chicago: Year Book Publishers, p. ٣٣٨.
٥٠. Segal, H. ١٩٥٧. 'Notes on symbol formation', *International Journal of Psycho-Analysis*, ٣٨, pp. ٣٩١-٧.
٥١. See the discussion of art, illusion, frames and boundaries in Milner, M. ١٩٥٥. 'The role of illusion in symbol formation', in M. Klein, P. Heimann and R.E. MoneyKyrle (eds.), *New Directions in Psycho-Analysis*, London: Tavistock. Also see Milner, M. ١٩٥٠. *On Not Being Able to Paint*, London: Heinemann.
٥٢. Grotstein, J. ١٩٧٧. 'The psychoanalytic concept of schizophrenia. ١ The dilemma', *International Journal of Psycho-Analysis*, ٥٨, pp. ٤٠٣-٢٥; Grotstein, J. ١٩٧٧. 'The psychoanalytic concept of schizophrenia. ١١ Reconciliation', *International Journal of Psycho-*

- Analysis*, ۵۸, pp. ۴۲۷-۵۲.
۵۳. Bion, W.R. ۱۹۶۲. *Ibid.*, p. ۷.
۵۴. Freud, S. ۱۹۳۰. 'Civilisation and its discontents', *Standard Edition of the Complete Psychological Works of Sigmund Freud*, XXI, London: Hogarth Press, p. ۸۱.
۵۵. Langs, R. ۱۹۸۳. *Op. cit.*
۵۶. *Ibid.*, p. ۸۲.
۵۷. *Ibid.*, pp. ۸۲-۳.
۵۸. *Ibid.*, p. ۸۶.
۵۹. Radha, S.S. ۱۹۹۴. *Realities of the Dreaming Mind*, Canterbury: Timeless Books, p. ۱۱۹.
۶۰. *Ibid.*, p. ۱۰۶.
۶۱. *Ibid.*, pp. ۱۰۷-۸.
۶۲. *Ibid.*, p. ۱۰۸. Dreams should not, of course, be taken as a source of reliable diagnostic information regarding a physical illness.
۶۳. Ellenberger, H.F. ۱۹۷۰. *The Discovery of the Unconscious. The History and Evolution of Dynamic Psychiatry*, London: Allen Lane.
۶۴. Dixon, N. ۱۹۸۱. *Preconscious Processing*, Chichester: Wiley.
۶۵. Horowitz, M. (ed.) ۱۹۸۸. *Psychodynamics and Cognition*, Chicago: University of Chicago Press.
۶۶. Stolorow, R.D. and Atwood, G.E. ۱۹۹۲. 'Contexts of Being', *The Intersubjective Foundations of Psychological Life*, Hillsdale, New Jersey: Analytic Press..
۶۷. An example of memory recovery and reconstruction of childhood trauma is given in Casement, p. ۱۹۸۵. *On*

- 
- Learning from the Patient*, London: Routledge, pp. 102-118.
78. Sandler, J. and Sandler, A.M. 1997. 'A psychoanalytic theory of repression and the unconscious', in J. Sandler and P. Fonagy (eds.), *Recovered Memories of Abuse. True or False?*, London: Karnac.
79. Stolorow, R.D. and Atwood, G.E. 1992. Op. cit., pp. 36-40.
80. Of course, a dream should not in itself be taken as providing reliable information about childhood events.
81. Freyd, J.J. 1996. *Betrayal Trauma. The Logic of Forgetting Childhood Abuse*, Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.
82. Schore, A. 1993. *Affect Regulation and the Origin of the Self*, New York: Jason Aronson. Schore, A. 2000. 'Attachment, the developing brain, and psychotherapy.' Paper presented to the annual Bowlby Conference, London, 3-5 March.
83. Freud, S. 1912. 'Recommendations to physicians practising psycho-analysis', *Standard Edition of the Complete Psychological Works of Sigmund Freud*, XII, London: Hogarth Press, p. 110.
84. Influenced by the theories of the neurologist Hughlings Jackson, a contemporary of Freud.
85. Breuer, J. and Freud, S. 1893-95. 'Studies on hysteria', *Standard Edition of the Complete Psychological Works of Sigmund Freud*, II, London: Hogarth Press.
86. Mollon, P. 1996. *Multiple Selves, Multiple*

*Voices. Working with Trauma, Violation and Dissociation*, Chichester: Wiley.

۷۷. Horowitz, M. ۱۹۸۸. 'Unconsciously determined defensive strategies', in M. Horowitz (ed.), *Psychodynamics and Cognition*, Chicago: University of Chicago Press.

۷۸. Van der Hart, O. and Horst, R. ۱۹۸۹. 'The dissociation theory of Pierre Janet', *Journal of Traumatic Stress*, ۲ (۴), pp. ۳۹۹-۴۱۴.

۷۹. Matte-Blanco, I. ۱۹۷۵. *The Unconscious as Infinite Sets*, London: Duckworth. p. ۴۱.

۸۰. Ibid., p. ۱۳۷.

۸۱. Ibid., p. ۱۴۸.

### گزیده ی کتاب شناسی

Casement, P., *On Learning from the Patient*, London: Routledge, ۱۹۸۵.

Freud, S., *The Interpretation of Dreams. Standard Edition of the Complete Psychological Works of Sigmund Freud IV & V*, London: Hogarth Press, ۱۹۰۰. (Also published as a Penguin paperback.)

Langs, R., *Unconscious Communication in Everyday Life*, New York: Jason Aronson, ۱۹۸۳.

Langs, R., *Decoding Your Dreams*, New York: Henry Holt, ۱۹۸۸.

Malan, D., *Individual Psychotherapy and the Science of Psychodynamics*, London: Butterworths, ۱۹۷۹.

Matte-Blanco, I., *The Unconscious as Infinite Sets: An Essay in Bi-Logic*, London: Duckworth, ۱۹۷۵.

Matte-Blanco, I., *Thinking, Feeling, and Being*, London: Routledge, ۱۹۸۸.

Mollon, P., *Freud and False Memory Syndrome*, Cambridge: Icon Books, ۱۹۹۹.

Orbach, I., *The Hidden Mind. Psychology, Psychotherapy and Unconscious Processes*, Chichester: Wiley, ۱۹۹۵.

Segal, J., *Phantasy in Everyday Life*, Harmondsworth: Penguin, ۱۹۸۵.

مته بلانکو و قلمرو چندبعدی ناخودآگاه

ریچارد کاروالیو<sup>۱</sup>

چکیده

در مقاله‌ی حاضر، نویسنده مقدمه‌ای بر آثار و تفکرات روانکاوشیلیایی، ایگناسیو مته بلانکو (۱۹۹۵ - ۱۹۰۸) ارائه می‌کند؛ آثار و تفکراتی که می‌شود آن‌ها را کاوشی دانست در باب خصوصیات منطقی مضمَر در پنج ویژگی‌ای که

فروید برای ناخودآگاه برمی‌شمارد (فروید، ۱۹۱۵). یکی از این خصوصیات این است که پدیده‌های ناخودآگاه به‌گونه‌ای رفتار می‌کنند که گویی در ابعادی قرار دارند که بزرگ‌تر از ابعاد پدیده‌های خودآگاه‌اند. این ابعاد شامل سه بعد مکان و یک بعد زمان است. ناخودآگاه باید از این ابعاد پرشمارتر، خود را به درون ابعاد در دسترس برای بازنمایی و تفکر خودآگاه «بگستراند» یا «ترجمه» کند. این ویژگی، به‌علاوه‌ی این واقعیت که فرد در ناخودآگاه گم می‌شود، تجربه‌ی گسترانیده شدن را هراسناک و حیرتانگیز می‌سازد. همچنین، مته بلانکو نشان می‌دهد که خصوصیات منطقی ناخودآگاه و خصوصیات هیجانی از یکدیگر تمیز ناپذیرند و احتمالاً نوعی برابری میان آن دو وجود دارد. به منظور توضیح این پدیده و همچنین نمایش کاربرد بالینی تفکرات مته بلانکو، از مطالبی مربوط به جلسه‌ی روانکاوی یک مراجع نیز بهره‌گیری شده است.

## مقدمه

مته بلانکو در ۱۳ اکتبر ۱۹۰۸ در خانواده‌ای برجسته در سانتیاگوی شیلی متولد شد. او در رشته‌ی پزشکی فارغ‌التحصیل شد و به منظور تکمیل تعلیمات روانکاوی خود عازم لندن گردید و در سال ۱۹۴۴ به سانتیاگو بازگشت و در آنجا جامعه‌ی روانکاوی شیلی را بنیان نهاد. او از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۶ روانپزشک مسئول و مدیر کلینیک روانپزشکی محلی بود. وی در طول این دوران متوجه تشابهاتی میان تفکر شیزوفرنیک و خصوصیات ناخودآگاه مطرح شده توسط فروید (۱۹۱۵) گردید. در سال ۱۹۵۶ دوره‌ی منطق

نمادین را در ایالات متحده گذراند. این وقایع مته بلانکو را به یک شکل نوین از منطق رهنمون ساخت که به نظرش مشخصه‌ی ناخودآگاه بود. وی این منطق را منطق متقارن خواند که در ادامه به تشریح آن خواهیم پرداخت.

در سال ۱۹۶۶ مته بلانکو به همراه خانواده به رم نقل مکان کرد و تا هنگام مرگش در ۱۱ ژانویه‌ی ۱۹۹۵ در آنجا ماند. او در این شهر به کسوت روانکاوی در جامعه‌ی روانکاوی ایتالیا در آمد و همچنین مقام استادی آسب شناسی روانی در دانشگاه کاتولیک رم را نیز به دست آورد. وی در سال ۱۹۷۵ اثر مهم خود با عنوان ناخودآگاه به مثابه مجموعه‌های بی‌نهایت را به چاپ رساند که در آن تحقیقات پیشینش در باب منطق را در قالب نظریه‌ی ریاضیاتی مجموعه‌ها پی گرفت؛ همچنین در سال ۱۹۸۸ کتابی با عنوان تفکر، احساس و وجود (مته بلانکو، ۱۹۸۸) را منتشر نمود که در آن، کتاب قبلی خود را مورد جرح و تعدیل قرار داد و نیز به‌طور خاص به کاوش و بسط ساختارهایی پرداخت که مح‌صول به گفته‌ی او، یک تضاد بنیادین میان آنچه اسلوب متقارن (به بیان ساده، «ناخودآگاه») و اسلوب نامتقارن («خودآگاه») می‌خواند و منطق‌های مرتبط با هر کدام از این اسلوب‌ها هستند. او همچنین چندین مقاله، به ویژه به زبان ایتالیایی منتشر کرد که امیدواریم زمانی بتوانیم نظر جامعه‌ی انگلیسی‌زبان را به آن‌ها جلب نماییم.

### چرا باید مته بلانکو بخوانیم؟

مته بلانکو چه چیزی به دانش‌مان می‌افزاید و چگونه به لحاظ بالینی به کم‌کممان می‌آید؟

اولاً، او مفهوم قلمروی غیرمنطقی فروید را مدنظر قرار داده و به ما نشان می‌دهد که ناخودآگاه به هیچ وجه بی‌قاعده و غیرمنطقی نیست، بلکه واضحاً از قوانین تعریف‌پذیر خودش تبعیت می‌نماید. این قواعد نافی و ناقض قواعدی هستند که معمولاً «منطق» پنداشته می‌شوند و با عنوان منطق ارسطویی شهره‌اند. این منطق خاص ناخودآگاه، منطق متقارن نام دارد که در ادامه به توضیح آن خواهیم پرداخت.

ثانیاً، این منطق چنانکه در ادامه خواهیم دید، بسیار ساده است؛ اما مته‌بلانکو نشان می‌دهد که همین منطق ساده پیچیدگی‌های عظیمی تولید می‌نماید که در رؤیاهایی که تلویحاً چندبعدی اند قابل مشاهده است. برای نمونه، مکانیسم چگالش بر آن دلالت دارد که دو یا چند جسم، مکان یکسانی را اشغال می‌کنند: مثلاً اگر خوابِ عمو فرد را ببینم که هم‌زمان تجسم رئیس رعب آورم هم هست که روی صندلی دسته‌دار نشسته، آنگاه دو پیکر سه‌بعدی به‌طور هم‌زمان فضای سه‌بعدی یکسانی را اشغال کرده‌اند؛ چیزی که تنها در یک بعد بالاتر امکان‌پذیر است. چنین ویژگی‌هایی عمل پردازش را برای تخیل سه‌بعدی یا تفکر خودآگاهِ ترتیب‌مند ما بسیار دشوار می‌سازد. بنابراین:

ثالثاً، او بیان می‌کند که تضاد بنیادین روان به عوض آنکه بین خودآگاه و ناخودآگاه باشد، بین عدم تقارن و تقارن است. همان‌گونه که در ادامه‌ی این مقاله خواهیم دید، عدم تقارن ویژگی تفکر خودآگاه است. همچنین یکی از ویژگی‌های محتویات سرکوب شده هم هست، چون این محتویات تحت تقید قوانین تفکر خودآگاه و نامتقارن قرار گرفته‌اند. هرچه تقارن بیشتر باشد،

احتمال دستیابی ناپذیر بودن یک محتوای روانی برای خودآگاه هم بیشتر است. این موضوع بر آن دلالت دارد که:

رابعاً، چنین محتوایی به سبب هم‌زمانی، پیچیدگی و چندبعدی بودنش که در تضاد با توالی خطی و تک‌بعدی تفکر خودآگاه قرار دارد، به دلایل ساختاری ناخودآگاه است. و چون به دلایل ساختاری ناخودآگاه است، بخشی از ناخودآگاه سرکوب نشده به شمار می‌رود. این ناخودآگاه سرکوب نشده به بیان مته بلانکو، اصلی‌ترین محصول فکری فروید است و به نظر او امروزه هرچه بیشتر به درون سایه‌ها افکنده شده است، به‌ویژه توسط الگوی سه سویه‌ای که در آن ناخودآگاه سرکوب شده به‌طور فزاینده‌ای ممتاز شمرده شده و ناخودآگاه سرکوب نشده به دست فراموشی سپرده شده است.

خامساً، مته بلانکو نشان می‌دهد که منطق ناخودآگاه، در اصطلاح عملاً، از منطق عواطف تمیز ناپذیر است چراکه این دو در واقع از یکدیگر قابل تشخیص نیستند. اینکه ناخودآگاه مقدمتاً سرکوب نشده و عاطفی است، نظریه‌ای است که توسط مشاهدات روانکاوانی از جمله استرن<sup>۲</sup> و آلن شور<sup>۳</sup>، تحقیقات فونگی<sup>۴</sup> و همکاران در باب ذهنی سازی، و همچنین مطالعات پانکسپ<sup>۵</sup> در خصوص ساقه‌ی مغز مورد تأیید قرار گرفته است.

### اصل تعمیم، اصل تقارن و پنج ویژگی ناخودآگاه

به گفته‌ی بلانکو، دو اصل بنیادین در روان وجود دارد. اولی اصل تعمیم است: این اصل، کیفیات خاص را منتزع می‌کند و آن‌ها را در مجموعه‌هایی کلی و کلی‌تر گرد می‌آورد. بنابراین برای مثال، آنچه یک بطری، یک پستان، یک کامیون حمل مواد خوراکی و یک زرده‌ی تخم‌مرغ به‌طور مشترک دارند،

ظرفیت حمل خوراک است و بنابراین می‌توانند در یک مجموعه‌ی تعریف‌شده با برچسب یا کارکرد گزاره‌ای<sup>۶</sup> (ک.گ) یگانه گردآوری شوند: {حاملان خوراک}. یک کارکرد گزاره‌ای، خصوصیتی است که در همه‌ی اعضای یک مجموعه مشترک است و از همین رو مجموعه با آن تعریف می‌شود و اعضای مجموعه‌ی تمامی مواردی که در این یک خصوصیت باهم مشترک‌اند را می‌توان بدین‌صورت نمایش داد: (ک.گ) {۱، ۲، ۳، ۴، ...n} (که هر عدد نماینده‌ی یک عضو تشکیل‌دهنده‌ی مجموعه است)؛ یا در مورد مثال ما، (حاملان خوراک) {بطری‌های نو شابه، پستان‌ها، زرده‌های تخم‌مرغ...}. تحت اصل تعمیم، همه‌ی این موارد هویت فردی خود را حفظ می‌کنند.

اما با اصل دوم یعنی اصل تقارن، هرگونه فردیت از میان می‌رود. این اصل بیانگر آن است که اگر هر گزاره را برعکس کنیم، به متضاد انعکاسی آن دست خواهیم یافت. اگر کامیون‌های حمل خوراک حامل خوراک‌اند، پس خوراک هم حامل کامیون‌های حمل خوراک است. می‌توان به ایده‌ی اشیاء جزئی اشاره کرد که برای روان‌درمانگران ایده‌ای آشنا تر است: اگر پستان جزئی از مادر است، پس مادر هم جزئی از پستان است. و از آنجا که این نقض‌پذیری در مورد هر گزاره‌ی دیگری در مورد سایر اجزای مادر هم صدق می‌کند، این یعنی هر بخشی از مادر با کلیت مادر و هر بخش دیگری از مادر قابل جایگزینی است. بنابراین تقارن نافی هر خصوصیت ممیزه است: پس پستان و ناخن انگشت پا می‌توانند با مادر قابل جایگزینی شوند. و چون هردو با مادر معادل انگاشته شده‌اند، پس از تمامی جنبه‌های دیگر هم معادل و یکسان گرفته می‌شوند. این در تضاد با اصل تعمیم است که طبق آن هر واحد درون یک مجموعه، متمایز باقی می‌ماند. بنابراین، در حالی که تحت اصل تعمیم

داریم: ک.گ {۱، ۲، ۳، ۴...}، تحت اصل تقارن داریم: ک.گ {۲ = ۳ = ۴...} = ۱، و ک.گ = ۲ = ۳ = ۴ = ۱؛ یا مادر {پستان‌ها، ناخن‌های پا...}، و مادر = پستان‌ها = ناخن‌های پا، و غیره؛ و چون ک.گ - که در اینجا مادر است - معادل اجزای سازنده‌ی خود گرفته شده، پس هریک از آن‌ها می‌توانند با آن جایگزین شوند: بنابراین ناخن پا {مادر، پستان، ...} به بیان دیگر، اشیاء جزئی می‌توانند جایگزین کلیت شیء شوند.

می‌توانیم ببینیم که این دو اصل چگونه در پدید آوردن جابجایی و چگالش با یکدیگر همکاری می‌کنند. اگر اصل تعمیم می‌خواست ویژگی‌های کاکاکولا را برشمارد، احتمالاً به قوطی‌های کاکاکولا، مادری که به عنوان جایزه به من کاکاکولا می‌داد، نامزدی که دیشب با او یک کاکاکولا خوردم، و دختری که آن روز در تبلیغ کاکاکولا از تلویزیون دیدم اشاره می‌کرد و همه‌ی آن‌ها را به عنوان مواردی مجزا در یک دسته جای می‌داد. اما در اصل تقارن همه‌ی آن‌ها تعویض‌پذیرند، بنابراین یک رؤیا ممکن است هر یک از آنان را بجای هر یک از سایرین بکار برد، همان اتفاقی که در جابجایی می‌افتد؛ یا ممکن است یکی را در آن واحد به عنوان همه یا تعدادی از آن‌ها استفاده کند، اتفاقی که در چگالش روی می‌دهد.

البته چگالش و جابجایی فقط دو مورد از پنج ویژگی ناخودآگاه‌اند که در سال ۱۹۱۵ توسط فروید در مقاله‌اش در مورد ناخودآگاه مطرح شدند. پیش از آنکه به توضیح سه ویژگی دیگر بپردازیم باید به این نکته توجه کنیم که وقتی تقارن روی می‌دهد، شما دیگر نمی‌توانید بگویید که یک قوطی کاکاکولا یک کامیون حمل خوراکی نیست چون نقیض امکان‌پذیر نیست<sup>۷</sup>. و نظر به اینکه

تقارن می‌تواند هر گزاره‌ای از قبیل الف در سمت چپ ب جای دارد، یا الف قبل از ب می‌آید را معکوس کند، پس مختصات لازم برای تعریف زمان و مکان از دست می‌رود. با فقدان مکان نمی‌توان تخیلات (درونی) را از واقعیت (بیرونی) تشخیص داد.

### بی‌نهایت، چندبعدی بودن و گسترانیده شدن

طبق ارزیابی مته بلانکو همه‌ی پدیده‌های روانی متشکل از دو منطق‌اند: منطق نامتقارن که در تفکرات روزمره بکار می‌رود، و منطق متقارن. اما منطق سوم و دورگه‌ای هم وجود دارد که ترکیبی از آن دو است و از همین رو منطق دوگانه نام گرفته. مته بلانکو متذکر می‌شود که هر پدیده‌ی روانی شامل عناصر متقارن و نامتقارن در نرخ‌های مختلف است. در منتهی‌الیه تقارن، پنج ویژگی ناخودآگاه که پیشتر ذکر آن رفت بر آن دلالت دارند که در اینجا امکان تفکر و هشیاری خودآگاه به کلی منتفی است. این امر به سبب دلایل زیر است: اولاً در تقارن هیچ‌چیز را نمی‌توان از هم تمیز داد، گفت، ناگفته گذاشت، و یا معکوس کرد. ثانیاً ویژگی هم‌ارزی یک جزء با کل (همانند مورد پستان=مادر) مشخصه‌ی مجموعه‌های بی‌نهایت است، و بی‌نهایت نیز نااندیشیدنی است. و بالأخره، تقارن قوای سه‌بعدی محور تخیل ما را با چندین بُعد دیگر رویارو می‌سازد که تخیل قادر به درک و پردازش آن‌ها نیست: قبلاً دیدیم که چگالش از ما می‌خواهد بپذیریم که دو یا چند شیء سه‌بعدی به‌طور هم‌زمان فضای سه‌بعدی یکسانی را اشغال می‌کنند. همین‌طور برای اینکه مادر جزئی از پستان باشد، ظاهراً لازم است پستان یک شیء چهاربعدی باشد.

درک این نکته‌ی اخیر آسان‌تر خواهد شد اگر لحظه‌ای تصور کنیم موجوداتی دوبعدی هستیم، همانند موجوداتی که ای. ای. ابوت<sup>۸</sup> (۱۸۸۴) در رمان خود با عنوان صافستان توصیف می‌کند. در این رمان شخصیتی با نام «گوی الف» که ما بی‌درنگ میدانیم موجودی سه‌بعدی است، با قهرمان داستان یعنی «مربع الف» رودررو می‌شود، چیزی که ابتدا هراسناک است اما بعدتر به یک تجربه‌ی عرفانی شگفت‌انگیز مبدل می‌شود. مربع الف، ساکن دوبعدی یک جهان دوبعدی یعنی «صافستان» است. تجربه‌ی عرفانی او عبارت از آن است که توسط «گوی الف» بر فراز پهنه‌ی دوبعدی که ساکن آن است به پرواز در می‌آید و این‌چنین به بعد سوم یا «مکانستان» وارد می‌شود، تجربه‌ای که «مربع الف» هیچ راهی برای تصور یا متعاقباً تو صیف آن ندارد و صرفاً آن را تجربه‌ای عمیقاً تأثربرانگیز حس می‌کند؛ همان‌طور که اگر ما به ماورای قلمرو سه‌بعدی خود و به درون یک بعد چهارم برده می‌شدیم، قوای ذهنی‌مان در می‌ماند. لازم به ذکر است که مربع الف به علت عقیده‌ی ارتداد آمیز ادعای وجود یک بعد سوم با خطر مجازاتی سنگین مواجه می‌شود.

یک چنین پیچیدگی «حیرت‌آور» و چندبعدی‌ای صرفاً می‌تواند به صورت کلمه به کلمه و در امتداد یک بعد واحد به درون تفکر ترتیبی گسترانیده شود (با بهره‌گیری از عبارت مته بلانکو)؛ یا ممکن است بر پرده‌ی مسطح تصویرهای رؤیایی به نمایش درآید. اما پیش از آنکه مثالی برای این نکته ارائه کنم، می‌باید است ارتباط میان تقارن و عاطفه را که به مته بلانکو اجازه می‌دهد آن دو را عملاً معادل بگیرد توضیح دهم.

## عاطفه و تقارن

هرچه تقارن بیشتر باشد عاطفه هم بیشتر است و هرچه عاطفه بیشتر باشد تقارن هم بیشتر است.

مته بلانکو ویژگی‌های روان را تو ضیح داده و آن را ساختاری لایه‌بندی شده، دو منطقی و مقوم می‌نامد. در این ساختار، نسبت تقارن به عدم تقارن، یا به بیان صحیح‌تر، منطق متقارن و منطق نامتقارن، برحسب «عمق» متغیر است.

در لایه‌ی اول نه تقارن مشهود است و نه عاطفه. این لایه‌ی اشیاء به‌خوبی توصیف شده است و در آن اثری از آشفتگی، جابجایی یا چگالش نیست. این حیطه‌ی مسائل ریاضیاتی و منطقی است - یا این یا آن.

در لایه‌ی دوم، چیزها قدری غیر شفاف می‌شوند اما نه زیاد. در این مرحله کسی که مثلاً در رقابت بر سر جایزه‌ی درس املا از رقیبش شکست خورده ممکن است به شوخی بگوید: «به نظرم این قدری نا عادلانه است!» اما چندان ناراحت نمی‌شود. در لایه‌ی پایین‌تر یعنی لایه‌ی سوم اما ممکن است عاطفه‌ای قابل توجه وجود داشته باشد که مشخصه‌ی آن، مقدار زیادی از تقارن است. همان شکست مذکور در اینجا ممکن است واکنش مصیبت باری را برانگیزد که طی آن فرد جایزه نگرفتن را به مثابه یک طردِ شخصی و سهمگین تلقی کند و آن را معادل طرد شدن از خانواده‌اش بداند؛ بدین ترتیب شکست واقعاً می‌تواند موضوع مرگ و زندگی باشد. هرکسی که در کلاس است، از رقیب پیروزش گرفته تا همه‌ی همکلاسی‌ها و معلم به‌طور یکسان مورد ترس و نفرت واقع می‌شوند، حتی سکوت تأمل ورزانه‌ی روانکاو و هم‌نوایی نکردن با خشم مراجع هم ممکن است چونان چشم‌پوشی از خطای کسانی که حقش را

پایمال کرده‌اند به نظر بیاید. به عبارت دیگر در این وضعیت سردرگمی و اختلاط فراوانی بین افراد وجود دارد - روانکاو هیچ تفاوتی با معلم یا رقبا ندارد: آن‌ها همانند آنچه در چگالش یا جابجایی رخ می‌دهد با یکدیگر قابل جایگزینی‌اند چراکه در این سطح، روان تنها دسته‌ها را تشخیص می‌دهد. (یا، کارکرد گزاره‌ای: آنان که به طرز مصیبت آمیزی مرا طرد کردند) و نه فرد را. بنابراین در ذهن مراجع هیچ تناقضی میان علمش به اینکه روانکاو یا معلمش در گذشته با او مهربان بوده‌اند و خشم کنونی‌اش از آنان وجود ندارد. و این واقعیت که این اشخاص در ذهنش هیچ تفاوتی با آنان که در گذشته مسئول ناراحتی خود می‌پنداشته ندارند، عملاً فاصله‌ی سال‌هایی که از وقوع این حادثه طی شده را هم از میان برمی‌دارد. او در نفرت خود از این نکته آگاه است که خودش مورد نفرت واقع شده، بنابراین در این معنا، نفرت امری متقارن است - سوژه و ابژه با یکدیگر قابل جایگزینی‌اند. ضمناً او «می‌داند» که آنچه در جهان درونی عواطفش تجربه می‌کند واقعیت دارد: جهان‌های درونی و بیرونی با یکدیگر ممزوج می‌شوند. بنابراین می‌توان ملاحظه کرد که عاطفه نشانگر همه‌ی پنج ویژگی ناخودآگاه فروید است.

لایه‌ی سوم همان لایه‌ی است که طبق نظر مته بلانکو، پدیده‌های تو صیف شده تو سط ملانی کلاین<sup>۹</sup> همچون از شعاب و همانند سازی فرافکن معمولاً در آن رخ می‌دهند. در لایه‌ی چهارم، جایی که درجه‌ی تعمیم در آن بیشتر است، عواطف شروع به تجمع در مجموعه‌ها می‌کنند تا یکدیگر را خنثی نمایند. در نتیجه به‌طور متناقضی، تجربه‌ی عاطفی تخفیف می‌یابد، هرچند همان‌گونه که خواهیم دید، احساس تجربه به مثابه یک تهدید برجا میماند. یک ویژگی مهم دیگر آن است که تقارن فراینده به تدریج عملاً زمان

و مکان را امحا می‌کند، یعنی همان چیزهایی که بدون آن‌ها عمل پردازش نمی‌تواند به جریان افتد. بنابراین هرگونه پردازش اعم از غریزه یا فرافکنی مسدود می‌گردد. به گمان مته بلانکو این فرایند در لایه‌ی پنجم تفکر به حد نهایت و تقارن مطلق می‌رسد.

آشنایی با طوفان‌های لایه‌ی سوم نه تنها از مشاهده‌ی مراجعان مرزی، بلکه همچنین از خاطراتمان در دوران کودکی ناشی می‌شود: و یا از مشاجرات آزاردهنده‌ای که قبلاً داشته‌ایم. هرچه عواطف کمتر عقلانی باشند، فرد بیشتر حس می‌کند که تجزیه شدن «واقعیت» نامتقارن توسط تقارن، تهدیدگر هویت اوست. با تعمیق تقارن و تبدیل شدن آن به تجربه‌ی یک سکون لازمان و لامکان که از مرگ تمیز ناپذیر به نظر می‌رسد (مته بلانکو، [۱۹۷۳] ۲۰۰۶)، این امر برجسته‌تر می‌شود. پیدایش عواطفی که بیون آن‌ها را عناصر بتا می‌خواند، یا همان احساسات به بیان مته بلانکو، ممکن است با به میان آوردن این تجربه‌ی لازمان و لامکان فرد را مورد تهدید قرار دهند، تجربه‌ای که برای عارفی که رادنی بامفورد<sup>۱۰</sup> در مورد او می‌نویسد، می‌تواند تجربه‌ی همه‌چیز بودن باشد. اما در نظر مراجع مرزی، هر هیجانی از جمله عشق مهلک است.

### نمونه‌ی بالینی

بگذارید بحث خود را با ذکر یک نمونه‌ی بالینی به پایان بریم که به رؤیایی ختم می‌شود که در آن عاطفه‌ای که مراجع می‌ترسد او را در یک نسیان چندبعدی فروبرد، تدریجاً به گونه‌ای گسترانیده می‌شود تا عاطفه به شکل تحمل پذیرتری در دسترس او قرار گیرد.

این مورد زنی است<sup>۱۱</sup> که در اکثر اوقات عمرش از چیزی رنج می‌برد که آن را یک اختلال خوردن می‌پنداشت. پس از گذشت حدود ۱۸ ماه از روانکاو، او شروع کرد به کمتر وسواس گونه خوردن و هم‌زمان با کاهش وزن، متوجه شد که در حال از دست دادن چیزی است که آن را «عایق» می‌خواند. در واقع در گذر زمان، او کم‌کم به حسی به‌شدت پراکنده و منتشر دچار شد - احساسی مابین شهوت، تنفر و آسیب‌پذیری. این مراجع بیش‌ازپیش اطمینان حاصل کرده بود که هرچه لاغرتر شود بیشتر نزد من مقاومت ناپذیر جلوه خواهد کرد و من کنترل خود را از دست خواهم داد. او در خوابی دیده بود که در اتاقی حضور دارد که سراسر با تختی اشغال شده که به‌تازگی روی آن با مردی به نام ریچارد رابطه‌ی جنسی برقرار کرده بود. آن مرد شبیه توله سگی بود که او باید کثیفی‌ها و فضولاتش را پاک می‌کرد. به عبارت دیگر احساسات جنسی که بر اساس آن‌ها اقدام به برقراری رابطه کرده بودند، بیش از آنکه به زن تعلق داشته باشد به مرد متعلق بود و زن هم آن‌ها را با فضولات معادل می‌پنداشت.

اما به تدریج مشخص شد که آنچه او از آن می‌ترسید، هر چیز و هر احساسی بود که می‌توانست در او «برانگیخته» شود. این امر برای نخستین بار زمانی بر او آشکار شد که در دو وهله‌ی جداگانه در یک روز، از دست دو مرد مختلف به غضب آمد و آن‌ها را «مهبل» خطاب کرد. در این مرحله این زن دریافت که در این مردان احساساتی را تشخیص داده که «او به آن‌ها نیاز نداشت»، از جمله خشم یا حسادت، و در برابر همین احساسات هم بود که همواره خود را با پوششی از چربی یا لباس‌های تنگ عایق‌بندی می‌کرد. بنابراین این مردان به «مهبل» هایی مبدل شده بودند که به نظر می‌آمد این احساسات در آن‌ها

«برانگیخته» شده (در اینجا کارکرد گزاره‌ای عبارت است از آنچه می‌تواند برانگیخته شود {هیجان‌ات، اندام‌های جنسی، مردان، روانکاو...})<sup>۱۲</sup>. در یکی از جلسات بعدی، این مراجع داشت واکنش‌های عاطفی‌اش نسبت به بداقبالی‌ها - دندان‌درد، بیماری سرطان یک شخص دیگر - را با عنوان «شیر آلوده‌ی لعنتی» بیان می‌کرد (این رویداد هم‌زمان با وقوع فاجعه‌ی شیرهای فاسد در چین بود)، واکنش‌های عاطفی که به نظر می‌رسید از بیرون می‌آیند و به کلی او را اشباع می‌سازند (همان‌طور که در رؤیای پیشین‌اش، تخت اتاق را به کلی اشباع کرده بود) و هر چیز دیگر و در درجه‌ی اول خودش را طرد می‌کنند، تا جایی که او به بیان خود «مضاف بر خود، هیستریک و درهم شکسته» شده بود.

واضحاً مسئله در اینجا ارتباطی با احساسات جنسی به‌خودی‌خود ندارد و حتی با هیچ هیجان بخصوصی هم مرتبط نیست. بلکه با صرف هیجان در حال پیدایش مرتبط است، هر چیزی که بتواند درون او «برانگیخته» شود؛ هیجانی که در عین حال به نظر می‌آید همچون جسمی خارجی در او دخول می‌کند یا او را «می‌سپوزد» و می‌آلاید. عاطفه هنوز عاطفه‌ای نیست که بشود واضحاً تعریفش کرد، حتی به‌طور مشخص وابسته به عشق یا نفرت هم نیست (لایه‌ی چهارم را به خاطر بیاورید که در آن عواطف از آن رو که در مجموعه‌هایی هرچه کلی‌تر گنجانده می‌شوند، ابهام‌آلود تر می‌گردند)، اما این عاطفه واجد تهدید استیلا بر او و نابودی وی است (فقدان عدم تقارن و وجود چنین درجات بالایی از تقارن، همان‌گونه که پیش‌تر ذکر شد، چیزی مشابه مرگ به نظر می‌رسد). علاوه بر این سردرگمی، او هیجان جزئی از دیگران بودن را هم تجربه می‌کند: به عنوان نمونه، من [روانکاو] «قادر به مقاومت

نخواهم بود» و عواطف بر من مستولی خواهند شد، یعنی همان چیزی که او می‌ترسد بر سر خودش بیاید. در یک سطح، این همانند سازی فرافکن است (در لایه‌ی سه) اما وقتی مجموعه‌ها - همانند چیزی که در اینجا شاهد آنیم - مبهم‌تر می‌شوند، آن هیجان را می‌توان بیشتر به فقدان کلی تمایز میان تجاربی نسبت داد که مراجع توصیفشان می‌کند. سطحی که این اتفاق در آن رخ می‌دهد همان سطحی است که در آن مقارنه سازی آن‌چنان شدید است که همه‌ی اشیاء باهم تعویض پذیرند به نحوی که دیگر اشیاء مجزا با محتویات مجزا وجود ندارند و همچنین فضا و مکانی هم برای مجزا سازی آن‌ها در کار نیست. در این سطح، که مته بلانکو آن را قالب پایه‌ای می‌خواند، توسل به فرایندهای همانندسازی بی‌معنا می‌شود. به‌علاوه به هیچ عنوان نمی‌توان گفت که مراجع حس می‌کند از احساسات مربوط به من «خلاص شده»، چون این احساسات هنوز او را آزار می‌دهند.

تجربه‌ی مراجع من از عاطفه‌ای این‌چنین نامتمایز و هراسناک را احتمالاً می‌توان با کمک احساس او در مورد مادرش توضیح داد که به نظرش فردی بسیار نیازمند و تا حدی طرد شده بود. مادرش تا پیش از آنکه شوهرش پس از غیبت‌های طولانی به خانه برگردد، از دختر کوچکش به عنوان یک عروسک محرم اسرار استفاده می‌کرد و پس از بازگشت همسر، او را مثل یک عروسک به گوشه‌ای می‌انداخت. به بیان فونگی، در اینجا نوعی قصور در ذهنی سازی رخ داده است. این مراجع خاطره‌ی روشنی از یک رخداد حقیقی داشت و احتمالاً این خاطره نیز به عنوان پرده‌ای برای نمایش خاطرات قدیمی‌تر مرتبط با «غرق شدن در هیجان» بکار رفته است: در حدود چهارسالگی، او از پشت به درون یک وان حمام افتاد و این‌طور حس کرد که زمان زیادی زیر

آب مانده. احساس کرد دارد غرق می‌شود اما با آنچه در نگاهی پس نگرانه چیزی مثل یک معجزه به نظرش می‌رسد، توانست با دست‌وپا زدن خودش را از وان بیرون بکشد. این تجربه‌ی تعلیق زمان، با حسِ قرار داشتن زیر یک شیشه و نامرئی بودن نیز توأم بود و از همین رو به نظرش می‌آمد که دچار تجزیه و زوال شخصیت شده است. هیچ‌کس متوجه این ماجرا نشد، هیچ‌کس در حین رخ دادنش از آن باخبر نشد و وقتی پس از آن سعی کرد به بقیه در مورد این اتفاق بگوید، هیچ‌کس حرفش را باور نکرد.

تجربه‌ی «عروسک بودن»، تجربه‌ی عریان بودن و پوشیده بودن از «لجن» هیجان‌اتش بود - یک حس تحقیرشدگی که به او حسی حداقلی از هویت می‌بخشید. حس گوشه‌ای افتادن، آن‌چنان منزوی که مرده‌ای را می‌مانست، تا زمانی که بلندش کنند و لباس تنش کنند - و موقتاً او را در برابر تهاجمات بعدی هیجان عایق‌بندی نمایند. او شروع به یادآوری موارد دیگری کرد که در کودکی، نوجوانی و حتی بزرگسالی، منزوی شده بود.

یک شب پیش از دیدن رؤیایی که در ادامه شرح خواهم داد، او احساس ناراحتی در سرتاسر بدن، کج‌خلقی و اضطراب داشت، حس اینکه بدن عروسکی‌اش نفرت‌انگیز و مرده است و تنها گاز است که آن را به حرکت وامی‌دارد (عواطف = بادهای معده، همچون مورد قبلی که در آن احساسات جنسی متمثل شده توسط تخت خواب، با «کثیفی» و فضولات معادل سازی شده بود). این زن می‌خواست از دست عروسک خلاص شود. او خود به گونه‌ای عروسک وار رفتار می‌کرد که گویی کاریکاتور مادری بود که ظاهراً او را فراموش کرده بود و بنابراین ظاهراً از وی نفرت داشت و طردش می‌کرد. او

همچنین متوجه شد که گاهی اوقات در مورد کودکی که به وی علاقه‌ی فراوانی داشت هم احساسات مشابهی دارد.

آرامش ظاهری‌اش در روز بعد از دیدن رؤیا احتمالاً به دلیل ظرفیت او برای رؤیایی که شرح داد بود: او در دفترش است، دفتری که به‌شدت تنگ و درهم‌ریخته شده. در دفتر سه نفر از کارمندان حضور دارند که سعی می‌کنند به او زور بگویند و او هم سعی می‌کند به آنان زور بگوید، درحالی‌که پشت یک میز مردی نشسته که سابقاً رئیسش بوده و اکنون روی نمودارهایی خم شده و می‌کوشد از آن‌ها سر در بیاورد اما کارش بیهوده است. به نظر می‌آید «یک‌جورهایی از مرحله پرت است».

یکی از این سه کارمند، شخصی است که قبلاً سعی کرده مراجع را از محل کار بیرون بیندازد. این فرد هم زشت است و هم زیبا، و همین‌طور «مؤثر، خیانت‌کار و خطرناک». دومی فردی است که مراجع در گذشته بیرونش انداخته و آدمی آسیب‌پذیر اما خطرناک است؛ و سومی شخصی است که «خاکی، راحت و مؤدب است» که به او علاقه‌ی زیادی دارد.

به نظر من کارکرد گزاره‌ای در اینجا عبارت است از (نفرت بار، هیجان نامتمایزی که اگر بیرونش نیندازی، او تو را بیرون خواهد انداخت). اما این هیجان در قالب سه جزء گسترانیده شده: آنکه خطرناک است و تو را بیرون می‌اندازد؛ آنکه خطرناک است و تو بیرونش می‌اندازی؛ و آنکه به او علاقه داری (مثل یک بچه)، که سالم و بی‌خطر («خاکی») است و کسی است که می‌خواهی نگهش داری. رئیس سابق متفکر هم روان‌کاو است که سعی داشت از چیزها سر در بیاورد اما مراجع از این واهمه دارد که در برابر بلوای

هیجانانش محافظ بیهوده و نا مؤثری باشد. پس او طبیعتاً امیدوار است که روانکاو در ایجاد یک مصالحه بین خودشان ناکام بماند. در عین حال، رئیس تجسم فردی (خودش) است که برای یک دوره روانکاوی اقدام کرده، چیزی که در مورد اثربخش بودنش بسیار تردید دارد. به نظر من تنگی و در هم ریختگی دفتر هم ارجاعی است به عایق‌بندی چاقی، که دفاعی است در برابر احساسات بلوا گونه.

برای این زن، تاکنون تمامی عواطف نامتمایز و بی‌نهایت بوده‌اند و از همین رو به مجموعه‌ی بالقوه مهملکی مبدل شده‌اند که در آن عشق، نفرت، قربانی بودن، مسائل جنسی و پرخاشگری، همه با یکدیگر همسان بودند - یعنی در یک مجموعه‌ی واحد با نام {عروسک}، یا {هیجان نفرت بار و نامتمایزی که اگر بیرونش نیندازی او تو را بیرون خواهد انداخت}. اینجا در رؤیا، عروسک با استفاده از عنصر جابجایی شروع به گسترانیده شدن در قالب سه چهره می‌کند - بیرون انداز، بیرون انداخته‌شده، و خاکی و مؤدب. آن‌ها شروع به نمایش نامتقارنی‌هایی می‌کنند که از نقطه‌نظر درمانی حائز اهمیت است، چراکه بدین ترتیب این سه چهره شروع به کسب صفاتی می‌کنند که آنان را قادر می‌سازد به تفکر دسترسی یابند و در عین حال آن یکنواختی که همسان با مرگ به نظر می‌رسد را نیز از دست بدهند. کوشش و کار بیشتر بر روی این رؤیا همچنین به مراجع اجازه داد تا دریابد که فرد زشت/زیبا، نشانگر میلش برای به آرامی در آغوش کشیده شدن توسط من بود، و در عین حال میل به بلعیدن و «تکه‌پاره کردن» من.

این گسترانیده شدن در مجموعه‌ای با چهار عضو هم‌زمان را می‌توان شاهدی بر چندبعدی بودن مجموعه‌ی اصلی و نامتمایز دانست. ضمناً، شمایل رئیس سابق چگالشی است از هر دو جنبه‌ی تردید خود در مورد خویشتنی که فرد مایل است بکوشد تا یکپارچه‌اش سازد و خویشتنی که مایل است شکستش دهد، همراه با همان دلالت‌های چندبعدی: همچون تصویر چگالیده شده‌ی رئیس سابق، ما حداقل چهار مجموعه‌ی سه‌بعدی را درون یک جسم سه‌بعدی یگانه در هم می‌آمیزیم.

### خلاصه و نتیجه‌گیری

امیدوارم که این شرح مختصر نشان داده باشد که منطق مته بلانکو چگونه بیان منسجمی از خصوصیات ظاهراً متضادفی و نامنظمی ارائه می‌کند که فروید در باب ناخودآگاه شرح داد. این منطق میان حوزه‌ای که به دلایل ساختاری ناخودآگاه است و حوزه‌ای که سرکوب شده است تمایز قائل می‌شود: ناخودآگاه ساختاری یا سرکوب نشده از آن‌رو ناخودآگاه است که ماهیت چندبعدی‌اش آن را با تخیل سه‌بعدی و تفکر تک‌بعدی و خطی ناسازگار می‌سازد (یعنی همان دلایل «ساختاری»). اما محتویات ناخودآگاه سرکوب‌شده تحت تابعیت قوانین تفکر (نامتقارن) درآمده‌اند و ناخودآگاه بودن‌شان دلیل ساختاری ندارد. ناخودآگاه ساختاری واضحاً با مفهوم اصلی

ناخودآگاه که فروید آن را ابداع کرد مرتبط است و همان‌گونه که کوشیدم نشان دهم، منطقش با منطق هیجان‌ها مشترک است و این امر به نظر منته بلانکو همان چیزی است که باعث می‌شود همه‌ی هیجان‌ها باهم مشابه شوند. این پدیده‌ها در فهم آن دسته از اختلالات روانی که به‌عوض ریشه داشتن در تعارض و سرکوب، از ناکامی در کنترل سرچشمه می‌گیرند - همچون بسیاری از وضعیت‌های مرزی، روان‌پریش و روان‌تنی - اهمیت حیاتی دارند (برای مثال، لومباردی [۲۰۰۹] را ببینید).

شرح بالینی ارائه شده، برگرفته از روانکاوی فردی است که از یک اختلال خوردن خفیف رنج می‌برد. این شرح با رؤیایی آغاز می‌شود که ممکن است در ابتدا به نظر نشانگر یک میل نامتقارن برسد - یعنی داشتن رابطه‌ی جنسی با روان‌کاو - و همچنین می‌تواند بیانگر یک میل ادیپی سرکوب‌شده و تعارض‌آمیز به شکل محتوای یک ناخودآگاه سرکوب‌شده نیز در نظر آید. اما بررسی دقیق‌تر آن به قرائتی راه می‌برد که در آن محتوای رؤیا منادی ظهور نوعی هیجان‌پذیری کنترل نشده در خردسالی است که به سبب مرگبار بودن ظاهری‌اش، از همان زمان همواره مراجع را به نابودی تهدید می‌کرد.<sup>۱۲</sup> این مرگبار بودن ظاهری از خصوصیت متقارن ناخودآگاه ساختاری و سرکوب نشده و نیز عاطفه ناشی می‌شود که منته بلانکو آن دو را معادل می‌گیرد و به‌موجب آن، تمامی اشیاء از جمله سوژه‌ی تجربه‌گر به‌گونه‌ای تعویض پذیر با یکدیگر تجربه می‌شوند و از این رو هویت خود را از دست می‌دهند. بنابراین، این تجربه‌ای است که مراجع در برابرش نیاز دائمی به عایق‌بندی کردن خود به انحاء مختلفی که توضیح دادم - و از جمله وزن بالا - احساس می‌کرد.

---

معادل‌سازی انواع عاطفه‌ها با مرگبار بودن، نمونه‌ای است از آنچه مته بلانکو یک ساختار غیر حیاتی می‌خواند. وارد کردن تمایزات نامتقارن به درون این ساختار، پیدایش یک ساختار حیاتی را میسر ساخته و انتقال انعطاف‌پذیر بین لایه‌های مختلف ساختار لایه‌بندی شده و بنیادی را ترمیم می‌کند تا هم این ساختار و هم شخصیت بتوانند با مبادله‌ی آزادانه‌ی میان «هیجان به‌مثابه خلاقیت» و «تفکر»، به‌مثابه یک کلیت زیسته شوند.

لازم به ذکر است که این مفهوم از ناخودآگاه، آن را چیزی که مقدمتاً از تعارض یا آسیب‌شناسی روانی مشتق شده باشد نمی‌داند، بلکه ناخودآگاه را گونه‌ی متفاوتی از پردازش اطلاعات قلمداد می‌کند - پردازش متقارن، چیزی که مکمل کارکرد نامتقارن است. این ناخودآگاه که به‌مثابه یک منبع خلاقه و مولد قلمداد می‌شود، بسیاری از خصوصیات خدایان عرفا را با خود دارد: همچون این خدایان لازمان است و بنابراین می‌توان آن را ابدی، لامکان و در نتیجه حاضر در همه‌جا توصیف کرد؛ و غیرقابل وصف است چراکه هیچ نسبتی را بر نمی‌تابد و الی آخر.

## یادداشت‌ها

۱. Richard Carvalho
۲. Stern
۳. Allen Schore
۴. Fonagy
۵. Panksepp
۶. Propositional Function

۷. در عین حال، کوکاکولا و کامیون حمل خوراک از یکدیگر جدا باقی می‌مانند، بنابراین آن‌ها در یک‌زمان هم‌زمان و ناهم‌زمان‌اند. این یکی از خصوصیات عدم تناقض در نظام UCS است.

۸. E. A. Abbott

۹. Melanie Klein

۱۰. Rodney Bomford

۱۱. از این مراجع برای اجازه‌ی استفاده از این اطلاعات کمال امتنان را دارم.

۱۲. من نمی‌گویم که مراجع عاری از تعارض یا تکانه‌های سرکوب‌شده و یا تعارض ادیپی بود: وجود یک قرائت مانع امکان قرائت‌های دیگر نیست، همچنانکه وجود یک ناخودآگاه سرکوب نشده هم مانع وجود یک ناخودآگاه سرکوب‌شده‌ی دارای خصوصیات منطقی متفاوتی که پیش‌تر توضیح داده‌شده نیست.

## ارجاعات

Abbott, E.A. (۱۸۸۴) *Flatland*. London: Seely.

Freud, S. (۱۹۱۵) The unconscious. *SE* ۱۴, pp. ۱۵۹-۲۱۵.

London: Hogarth.

Lombardi, R. (۲۰۰۹) *Body, affect thought: Reflections on the work of Matte Blanco*

and Ferrari. *Psychoanalytic Quarterly* ۷۸: ۱۲۳-۶۰.

Matte Blanco, I. (۱۹۸۸) *Thinking, Feeling and Being*.

London: Routledge.

Matte Blanco, I. (۲۰۰۶[۱۹۷۳]) The four antinomies of the death instinct. *International Journal of Psychoanalysis* ۸۶: ۱۴۶۳-۷۶.

ناخودآگاه ماهوی و ناخودآگاه وصفی: نقش ویلفرد بیون

آنا ماریا آندراده دِ آزودو<sup>۱</sup>

### چکیده

نویسنده در ابتدا خلاصه‌ی کوتاهی از شماری از ایده‌های فروید را به دست می‌دهد که در آثار او در باب مفهوم «ناخودآگاه» به چشم می‌خورد.

مفهوم ناخودآگاه به مثابه اسم<sup>۲</sup> در مقابل ایده‌ی ناخودآگاه به مثابه صفت<sup>۳</sup> قرار دارد؛ صفت در اینجا به معنای یک کیفیت، یا یک حالت همواره موقتی و

پویاست که تابع تغییرات مداوم جاری در جهان ذهنی و درونی فرد، و همچنین شرایط بیرونی است.

پس از ارائه‌ی شماری از ملاحظات، نویسنده الگوی کلینی ذهن را در برابر الگوی فرویدی قرار می‌دهد و با تفصیل بیشتر به سهم و نقش ویلفرد بیون در این زمینه می‌پردازد. در تصویر بیون از کارکرد روان، الگوی «رؤیا» امری برجسته است و در همین رابطه، در باب نگرش بیون نسبت به ناخودآگاه توضیحات بیشتری داده خواهد شد.

## بخش اول

از نظر فروید، علت عمده‌ی اینکه سازمان پنهان روان تا آن زمان از چنگ متخصصان گریخته بود، این بود که مهم‌ترین سازوکارهای روانی در واقع ناخودآگاه‌اند.

در حقیقت این فروید نبود که ناخودآگاه را کشف کرد. از دوران روشنگری، پژوهندگان طبیعت بشری وجود فعالیت‌های روانی ظاهراً غیرآگاهانه را تشخیص داده بودند. نقش ویژه و ارزنده‌ی فروید این بود که مفهومی که تا آن زمان گنگ بود و با شعر و فلسفه مرتبط دانسته می‌شد را به مبنایی برای یک نظریه‌ی روان‌شناختی، یعنی روانکاوی مبدل ساخت.

ایده‌ی یک حوزه‌ی ناخودآگاه، تاریخچه‌ای درخشان دارد که دربرگیرنده‌ی اذهان بزرگی همچون افلاطون، گوته، شیلر، هنری جیمز، نیچه و دیگران است. به عنوان یک مفهوم پدیدارشناسانه، این ایده به دوران پیشاروانکاوی بر می‌گردد و توسط فروید به رشته‌ی روانشناسی آورده شد و شکل و شمایل یک «سیستم» را به خود گرفت. بدین‌سان، همان‌طور که در آثار نخست فروید مبتنی بر ایده‌ی یک سیستم انرژی کارکردی و پویا توضیح داده شده، مفهوم ناخودآگاه به بخشی از یک دیدگاه سیستماتیک از ذهن تبدیل گردید.

از نظر خود فروید، از آنجا که روانکاوی به مطالعه‌ی سرکوب و ارضای امیال سرکوب شده می‌پرداخت، پس ملزم بود مفهوم ناخودآگاه را جدی بگیرد و آن را به سایر نظریات علمی نزدیک سازد تا بدین ترتیب بتواند یک قاعده‌ی نظری سازگار را تشکیل دهد.

در آغاز، فروید اهمیت زیادی به سرکوب می‌داد و آن را «بنیانی برای فهم روان رنجوری‌ها» می‌دانست (a, b, ۱۹۰۰) اما اهمیت آن صرفاً به روان رنجوری‌ها محدود نبود. در واقع بخش اعظم ناخودآگاه آنگونه که در ابتدا صورت‌بندی شد، شامل محتویات سرکوب شده است، اما ناخودآگاه صرفاً یک شیء که باید کشف یا افشا شود محسوب نمی‌گردد. مفهومی که فروید از همان ابتدا آن را پیش می‌کشد، بر نیرو گذاری‌های بازپختی، مقاومت‌های سست شونده و مواضع جابجا شونده دلالت دارد و این موارد لزوماً تغییراتی را تولید می‌کنند.

ناخودآگاهی که توسط فروید تعریف شد شبیه یک زندان فوق امنیتی است (Gay, ۱۹۹۸) که علیرغم قواعد امنیتی سخت گیرانه‌ی خود، همواره از

سوی نیروهایی که می‌کشند نگهبانان را بفریبند و از کنترل‌ها رها شوند، با کوشش‌هایی برای فرار مواجه است. این یک ناخودآگاه استعاری است، ساخته‌شده از یک «زه‌دان» که بی‌وقفه عناصری را تولید می‌کند که می‌کوشند به سیستم نیمه آگاهی برسند و سپس در خودآگاه ظاهر شوند.

از نظر فروید، روان رنجوران از «یادآوری‌ها» در رنج اند. بنابراین هدف اصلی روانکاوی تبدیل ناخودآگاه به خودآگاه است؛ و این هدفی بسیار دشوار است چراکه انواع و اقسام تعارضات، تنش‌ها و فشارها بر سر راه رسیدن به آن قرار دارند.

«فرایند نخستین» که در ناخودآگاه متشکل از انرژی‌های ذهنی متعدد، وحشیانه و بدوی، فرایند غالب به شمار می‌رود، کاملاً ذیل اصل لذت عمل می‌کند. تنها با رشد و گذر زمان است که ذهن قادر می‌شود این اصل نخستین را تابع «فرایندهای ثانویه» ای سازد که واقعیت بیرونی و مادی را هم در نظر می‌گیرند.

وقتی ایده‌ی ناخودآگاه به مثابه امری ماهوی یا به مثابه یک اسم را مطرح می‌کنم، طرف اشاره‌ام همین مفهوم از ناخودآگاه است. از این نظرگاه، ناخودآگاه مکانی دانسته می‌شود که در آن شرایط بخصوصی تعیین و از پیش وضع شده است (فرایندهای نخستین، جبرگرایی روانی، اصل لذت و غیره). این نظرگاه بود که باعث شد فروید و همکارانش «ناخودآگاه» را قلمرویی بدانند که تا حدی تیره‌وتار است اما با این حال نقشی اساسی در شکل‌گیری تعارضات، روان رنجوری و فرایند رؤیا ایفا می‌نماید.

فروید همچنین از وجود افکار ناخودآگاه نوشت و آن‌ها را فرایندهای روانی ناخودآگاه در نظر گرفت، و همین صورت‌بندی او را وادار ساخت تا با مسئله‌ی عواطف ناخودآگاه هم مواجه شود. این امر به نوبه‌ی خود به مسئله‌ای مهم مبدل گردید و چالش‌هایی را به میان آورد که او می‌بایست در میانه‌ی مشکلات عظیم و ابهاماتی که الگوی اخیراً مطرح شده‌اش در اذهان پرورنده بود، با آن‌ها رویارو می‌شد.

من در اینجا وارد جزئیات نمی‌شوم؛ نه تنها به خاطر ضیق وقت، بلکه همچنین به خاطر اینکه شما بی‌شک با این موضوع آشنایی دارید. من صرفاً مایلیم به مفهوم نیمه‌آگاه عطف توجه دهم که در نوشته‌های اولیه‌ی فروید مطرح شد و به مثابه یک سطح دیگر تصویر گردید که طی آن عناصر ناخودآگاه موفق می‌شوند مورد وساطت قرار گیرند (به بازنمایی دست یابند) و بعدتر خودآگاه شوند.

هسته‌ی سیستم ناخودآگاه متشکل از رانه‌هایی است که با امیال و نیازها به حرکت در می‌آیند و در پی آن‌اند که تنش‌های خود را فروبندشانند و ارضا بجویند. به‌منظور این کار، آنان می‌بایست به اختفا یا وساطت نیمه‌آگاه تن در دهند که شکل‌گیری بازنمایی‌های ذهنی را مقدور می‌سازد.

هم‌زمان با ارائه‌ی اولیه‌ی الگوی مکان‌نگارانه از ذهن، فروید ایده‌ی یک «ناخودآگاه پویا» را نیز مطرح ساخت. اما ایده‌های او در این مرحله معمولاً بیشتر خطی و در زمانی<sup>۴</sup> به نظر می‌رسند و نه پویا.

پس از دورانی که طی آن «فراروان‌شناسی» به انتشار رسید (Freud, ۱۹۱۷)، و در هنگامی که الگوی مکان‌نگارانه از ذهن الگوی غالب به شمار می‌رفت

– هرچند اغلب توسط خودِ فروید مورد بازبینی و اصلاح قرار می‌گرفت – شماری از ایده‌های مبتکرانه اندک‌اندک شکل و شمایل روشن‌تری به خود گرفتند و این امر بی‌شک صورت‌بندی مجدد سیستمی که تا آن زمان شکل گرفته بود را ضروری می‌ساخت.

«نار سیسیسم» (۱۹۱۴) و «ماتم و مالیخولیا» (b ۱۹۱۷) فروید را در دوره‌ی گذار نشان می‌دهند، زمانی که بنیان‌های قاطعی که او قصد داشت برای پیروانش بنا گذارد، در نوشته‌هایش شروع به دگرگونی کردند. با این حال ایده‌ی یک ناخودآگاه پویا (ماهوی)، ایده‌های مربوط به سرکوب عقده‌ی ادیپ، و منشأ جنسی روان رنجوری، همگی برای مدتی طولانی بدون تغییر و دست‌نخورده باقی ماندند.

اما در سال ۱۹۲۳، در کتاب «خود و نهاد»، فروید در انتهای کتاب به وجود ناخودآگاهی اشاره می‌کند که سرکوب‌شده نیست، ناخودآگاهی که برای خودآگاه شدن نیازی به فعال‌سازی مجدد ندارد.

عبارت یا ایده‌ی «خودآگاه شدن» دقیقاً به چه معناست؟ خودآگاه به مثابه یکی از اجزاء تشکیلات روانی تعریف شده که سطح بیرونی‌اش تحت تأثیر جهان خارج است. از سوی دیگر، سیمای دیگر و درونی خودآگاه تأثیرات خود را از درون دریافت می‌کند. ادراک و خودآگاه باهم مرتبطاند (هیجان‌ات و احساسات از درون می‌آیند، در حالی که تأثیر پذیری و حساسیت، محصول تماس با بیرون است).

در این نقطه فروید تغییری در موضع پیشین خود داد که در آن گفته می‌شد «ناخودآگاه را تنها می‌توانیم تحت شرایط رؤیابینی و/یا روان رنجوری (واپس

روی) بررسی کنیم». بدین ترتیب او به سمت مفهوم ساختارهای روانی حرکت کرد - خودآگاه یا ناخودآگاه بودن دیگر به معنای قرار داشتن در یک مکان و تحت شرایط معین نبود بلکه یک کیفیت و یک وضعیت به شمار می‌رفت («ناخودآگاه وصفی») - اسپنس<sup>۵</sup> اخیراً (۱۹۸۷, p. ۱۷) به ایده‌ی ناخودآگاه ماهوی و ناخودآگاه وصفی اشاره کرد و همچنین ایده‌ی یک ناخودآگاه توصیفی را نیز به آن دو افزود. به بیان خودش: «من تا حد زیادی به تمایزی می‌پردازم که میان ناخودآگاه به مثابه یک سیستم با قواعد عملکرد واضحاً تعریف‌شده (ناخودآگاه ماهوی) و ناخودآگاه به مثابه یک صفت وجود دارد و عموماً در معنای در دسترس هشیاری قرار نداشتن، و یا برای اشاره به فرایندهایی که خارج از هشیاری عمل می‌کنند بکار رفته است (ناخودآگاه توصیفی)».

در کتاب «خود و نهاد»، فروید (۱۹۲۳) نسبت به صورت‌بندی مجدد برخی سویه‌های تفکر خود اقدام کرد اما همچنان بر این ایده که ذهن ما در تسخیر نیروهای ناشناخته و مهارناپذیر است پای می‌فشرد و بدین سان یک بخش مهم از ناخودآگاه را «نهاد» می‌نامد. ایده‌ی تفکیک بین جهان خودآگاه و ناخودآگاه، هنوز در نظر فروید ایده‌ای اساسی بود. اما پدیده‌ی بالینی مقاومت، پرسش دشواری را دامن زد: مراجعی که مقاومت می‌کند معمولاً این کار را نادانسته انجام می‌دهد، یا حداقل قصد کار شکنی در روانکاوی خود را ندارد. تشخیص این نکته موجب طرح این ایده می‌شود که، هرچند «خود» ممکن است از بسیاری جهات خودآگاه را بازنمایی کند، اما تماماً خودآگاه نیست. در نتیجه فروید نتیجه می‌گیرد که روان رنجوری‌ها لزوماً از تعارض میان خودآگاه و ناخودآگاه ناشی نمی‌شوند. در نظریات اولیه‌ی خود، فروید ایده‌ی تعارض را

مطرح کرده بود که دارای خصوصیات هستی شناختی بود؛ به طور مثال: تعارض بین خودآگاه و ناخودآگاه، یا بین تکانه‌های جنسی و منافع خود. اما پس از صورت‌بندی الگوی ساختاری، موضوع به تعارض میان رانه‌های زندگی و رانه‌های مرگ مبدل می‌شود (اروس و تاناتوس).

نتایج این صورت‌بندی‌ها قابل توجه است. ناخودآگاه دیگر با امر سرکوب شده مترادف نیست، و «خود» نیز صاحب بخشی است که ناخودآگاه است و بخش دیگری که در جریان رشد، تدریجاً متمایز می‌شود و نهایتاً به مقام خودآگاهی می‌رسد. با در نظر گرفتن یک فراخود که بخشی از «خود» را تشخیص می‌دهد و کارکرد مراقبت منتقدانه از آن را بر عهده دارد، پیچیدگی جدیدی به صحنه می‌آید.

تعریف کردن «خود» و نهاد به‌خودی خود کاری دشوار و پرمشقت است اما فروید به این دو سطح، فراخود و خود آرمانی را نیز افزود. این عمل، بررسی سویه‌های ناخودآگاه فراخود (احساس گناه ناخودآگاه) را ضروری ساخت.

در سال ۱۹۲۵، با انتشار «بازداری‌ها، سمپتوم‌ها و اضطراب‌ها»، به نظر می‌رسد علاقه‌ی فروید به شکل آشکارتری به سمت مواضع جدید چرخش پیدا کرده است. به نظر می‌رسد راهکار او آن است که این نکته که از مواضع نظری سابق خود دست شسته است را تصدیق نماید، اما در عین حال تفاوت‌ها را ناچیز بشمارد. تأثیرات او در نظریه‌ی سرکوب و اضطراب، نسبتاً در سرتاسر متن این کتاب به چشم می‌خورد و ظاهراً علاقه‌اش بیشتر حول مکانیسم‌های دفاعی و ماهیت اضطراب متمرکز است.

به نظر او، سرکوب اضطراب را موجب نمی‌شود. بلکه برعکس، این اضطراب است که سرکوب را ناگزیر می‌سازد. فروید در صورت‌بندی مجدد تعریفش از اضطراب، از امر جزئی به امر کلی حرکت می‌کند. بدون مفهوم اضطراب به مثابه یک علامت هشدار، انسان‌ها در برابر تکانه‌های ناخودآگاه درونی و نیز تهدیدات بیرونی بی‌دفاع خواهند بود. در واقع، اضطراب هم در زمینه‌ی رشد روانی و هم در زمینه‌ی رابطه با جهان خارج، نقشی اساسی می‌یابد.

همچنین تأکید فروید بر توالی رویدادهای منتهی به رشد روانی، باعث شد اضطراب را به مثابه یک نقطه مرکزی در نظر بگیرد که هم سرکوب و هم اشکال مختلف دسترس‌ی به خودآگاه، حول آن تکامل می‌یابند. با این وجود، استعاره‌ی باستان‌شناسی و ایده‌ی یک عقده‌ی مرکزی که می‌بایست کشف و توضیح داده می‌شد، همچنان ذهن فروید را تقریباً تا واپسین روزهای عمرش به خود مشغول کرده بود.

در «ساختارهای روانکاوی» (۱۹۳۷)، او الگویی جدید و بسیار جالب را ارائه نمود که اغلب توسط سوژه گرایان بکار می‌رفت. فروید در آنجا می‌نویسد:

وظیفه‌ی او [روانکاوی] یافتن امر فراموش شده با استفاده از ردهایی است که از خود بجا گذاشته، یا به بیان صحیح‌تر، ساختن آن. زمان و نحوه‌ی بیان این ساختارها برای فرد روانکاوی شونده، و همچنین توضیحاتی که روانکاوی در این باره ارائه می‌نماید، بر سازنده‌ی پیوندی میان دو بخش عمل روانکاوی است، پیوندی میان بخش مربوط به روانکاوی و بخشی که از آن مراجع است. (p.۳۶۰)

در همان مقاله، او چنین می‌گوید:

تنها جلسات بعدی روانکاوی است که ما را قادر می‌سازد در مورد صحت یا فایده‌ی ساختارهایمان تصمیم بگیریم. منظور ما این نیست که یک ساختار فردی، چیزی بیش از یک گمانه‌زنی است که نیازمند آزمون، تأیید یا رد می‌باشد.

عبارات فوق، ایده‌ی ناخودآگاه به مثابه امری مترادف با عمیق‌ترین حقیقت هر شخص را تحت تابعیت مفهوم زمان ترتیبی و الگوی باستان‌شناسی قرار می‌دهد. در واقع با گذار از یک حالت ناخودآگاه به یک حالت خودآگاه، تغییرات و توضیحات به «ساخت» یک زنجیره‌ی جدید از عناصری می‌انجامد که متناظر با آن چیزی است که برای حیات روانی و ذهنی فرد روانکاوی شونده پذیرفتنی است؛ هرچند ضرورتاً با حقیقت راستین مترادف نیست (اسپنس ۱۹۸۷) این حقیقت را حقیقت تاریخی می‌خواند، که در تضاد با حقیقت روایی قرار دارد). برخی جنبه‌های سرکوب شده ممکن است همواره برای خودآگاهی دسترس‌ناپذیر باقی بمانند. ایده‌ی مرکزی آن است که در مواجهه با امکان‌ناپذیری حصول دسترسی به برخی از تجارب گذشته، می‌توان این تجارب را به سایر تجاربی که دسترس‌پذیر و پذیرفتنی‌اند تشبیه نمود و بدین ترتیب زنجیره‌های معنایی جدیدی به وجود آورد. ناخودآگاه روانکاو، با صورت‌بندی‌ها و گمانه‌زنی‌های خویش، نقشی مهم در این راستا بر عهده دارد. اگر روانکاوی به‌درستی انجام شود، ما نسبت به حقیقت و صحت ساختاری که به دستش آورده‌ایم، در مراجع یک یقین مسلم به وجود خواهیم آورد (Freud ۱۹۳۸, p. ۳۶۸).

کار فروید، به‌طور واضح شامل و تبیین‌گر بسیاری جنبه‌های دیگر از نظرگاه‌های متعدد دیگری هم هست و بر شماری از موضوعات تأکید ورزیده و موضوعات دیگری را نیز به انحاء بی‌شمار مورد تحلیل قرار می‌دهد. اما قصد من در اینجا جلب توجه نسبت به مفهوم «ناخودآگاه» به مثابه امری ماهوی است، به‌عنوان مکانی که نیروها و رانه‌ها درون آن انباشته شده‌اند. آن‌ها مداوماً در پی رهایی‌اند، رو به سوی اصل لذت دارند و مشخصه‌ی الگوی مکان نگارانه از ذهن هستند. این تصور از ناخودآگاه در تقابل با مفهوم خودآگاهی قرار دارد که گاه تحت تسلط سرکوب است و لذا مخفی و دفرمه است، و گاه نیز خود را از طریق بازنمایی‌های کسب‌شده در نیمه آگاه ظاهر می‌سازد.

اما ناخودآگاه نوع دوم که بسیار بهتر ایده‌ی «پویایی» و شکل‌پذیری را توصیف می‌کند، محدود به یک مکان خاص نیست. این ناخودآگاه صرفاً متشکل از محتویات سرکوب‌شده نیست و ضرورتاً هم در پی تخلیه‌ی این محتویات نمی‌باشد. این ناخودآگاه وصفی است، یعنی یک حالت یا یک وضعیت است و اغلب فرآر و ناپایدار است. در اینجا مسئله‌ی جهش<sup>۶</sup> در فعالیت روانی مطرح می‌شود و ایده‌ی ناخودآگاه به مثابه امری که هم موضوع درون‌نگری روانی و هم موضوع ساختار فرضی است، آشکار می‌گردد.

اگرچه فروید بسیاری از مواضع اولیه‌ی خود را با الگوی ساختاری ذهن مجدداً صورت‌بندی کرد، اما حد مشخصی از امتزاج میان کهنه و نو را هم در نظریه‌پردازی‌های خود منظور کرد. ناخودآگاه صرفاً متشکل از محتویات سرکوب‌شده نیست: در آن همه‌ی رانه‌ها، امیال و تکانه‌ها از جمله آن‌ها که به میل به مرگ مرتبط‌اند و آنان که از اروس ناشی می‌شوند هم موجود است.

فروید در قرائت خود از اروس، آن را بیشتر شرحی از ستیز می‌داند و نه تسلیم.

به نظر می‌رسد که فروید تا پایان عمر به «پالایش» مفهوم ناخودآگاه ماهوی خود ادامه داد. چنانکه رنیک<sup>۷</sup> اشاره می‌کند (۱۹۹۸) ارجاع فروید به «ناخودآگاه پویا» حتی پس از آنکه الگوی اولیه‌ی خود از ذهن را کنار گذاشت، نشانگر دشواری‌های عظیم کنار گذاشتن یک الگوی علمی و نوروفیزیولوژیک، و همچنین دال بر اصرار او بر انجام این کار است. نظریه‌ی بازسازی او مبتنی بر وجود یک ناخودآگاه ماهوی است، همچنانکه برخی از فرضیات اساسی بیان شده در «تفسیر رؤیاها» (۱۹۰۰ a) و «پروژه» (b) (۱۹۰۰)، و نیز مطالعات و گمانه‌زنی‌هایش در باب مسائل مرتبط با تکامل نژادی و رشدشناسی هم چنین‌اند.

فروید طی سالیان پس از انتشار «خود و نهاد»، این مبحث را چندان جلوتر نبرد. اما بی‌شک مفهوم رانه‌ها ما را به این گمان می‌رساند که پل متصل‌کننده‌ی امر جنسی و امر روانی در نهاد دچار انفصال و درهم‌شکستگی می‌گردد و ناخودآگاه باقی می‌ماند. نهاد در امر زیستی ادغام می‌شود و پرسش ارتباط میان امر روانی و امر جنسی را بی‌پاسخ می‌گذارد، پرسشی که یکی دیگر از دل مشغولیات مداوم فروید بود.

هرچند فروید بعدتر مفهوم سطوح روان را مطرح کرد که در آن خودآگاه یا ناخودآگاه بودن یک کیفیت است، به نظر من در کنار این مفهوم، مفاهیم ناخودآگاه ماهوی و ناخودآگاه وصفی هم در سرتاسر کار او باقی ماندند و

مسبب پیدایش بسیاری از خطوط فکری متفاوتی شدند که اخیراً مطرح می‌شود.

## بخش دوم

در این بخش مایلم با توجه به نقش صاحب‌نظران کلاینی و به‌ویژه ویلفرد بیون، برخی نکات مربوط به موضوع بحث را مطرح نمایم.

ملانی کلاین، مسئول تغییر عمده‌ای است که در تصور ما از «ناخودآگاه» پدید آمده - با آغازیدن از فرض فروید مبنی بر آنکه اضطراب نقطه‌ی مرکزی است که روان حول آن تکامل می‌یابد، کلاین مفاهیمی چون همانندسازی فرافکن، خیال‌پردازی‌های ناخودآگاه، و همچنین نظرات خود را در باب رشد نمادین ذهن مطرح می‌کند و شماری از ایده‌های فروید را بسیار فراتر می‌برد.

آنچه فروید در ابتدا به عنوان یک گرایش روانی به تخلیه‌ی تنش حاصل از امیال و تکانه‌ها (اصل لذت) مطرح کرد و توضیح داد، توسط کلاین به عنوان یکی از ویژگی‌های کارکرد روانی در نظر گرفته می‌شود که از طریق خیال‌پردازی ناخودآگاه، همانندسازی فرافکن و انشعاب، همواره سعی بر آن دارد که اضطراب را تخفیف داده و سطح فعلی تنش را به حداقل خود تقلیل بخشد. اظهارات کلاین تا حدی با گزاره‌های فروید در مورد تخلیه و جستجوی لذت در تطابق است، اما کلاین همچنین گفت که این امور همواره در یک رابطه‌ی شیئی بیرونی یا درونی رخ می‌دهند.

از نظر کلاین، از همان ابتدا فرد روانکاوی شونده قابلیت آن را پیدا می‌کند که بخش‌های نامطلوب جهان ذهنی خود را منشعب نموده و آن‌ها را به بیرون از

خود و به درون سایر اشیاء فرافکنی کند؛ آنگاه این اشیاء به بازنموده‌هایی برای خود فرد مبدل می‌گردند و به عنوان بخش‌هایی از شخصیت او عمل می‌کنند. این حرکت که در واقع بخشی از هر فرایند یادگیری است، اساساً بر مواردی همچون شکیبایی در برابر از پا در آمدگی، شدت اضطراب، و وضعیت «خود»ی که حفظ شده و تا آن زمان رشد یافته است بستگی دارد. استفاده‌ی بیش‌از‌حد از همانندسازی فرافکن و در نتیجه به کارگیری بی‌رویه‌ی فرایند انشعاب و تحریف واقعیت، باعث تقویت خیال‌پردازی‌های قدرتمند شده و وقوع فرایند درون‌فکنی که پی‌آیند همانندسازی فرافکن است را دشوارتر می‌سازد. در نتیجه رشد روانی و هیجانی به مشکل برخورده و حتی ممکن است به کلی مختل شود.

ملانی کلاین الگویی از جهان درونی و اشیاء درونی را مطرح کرد که طی آن خیال‌پردازی‌های ناخودآگاه، در جست‌وجو برای یک شیء خارجی دربرگیرنده که به عنوان بخشی از «خود» بدوی عمل کند پدید می‌آیند. برای کلاین، واقعیت روانی در حرکت مداوم است و خیال‌پردازی‌ها محتویات اولیه‌ی فرایندهای ناخودآگاه‌اند. آنان ابتدائاً به خودِ بدن متصل‌اند و بازنماینده‌ی امیال غریزی نسبت به اشیاء و نیازهای جسمانی هستند. این خیال‌پردازی‌های اولیه به واسطه‌ی تجارب خارجی با اشیاء و بر اساس شرایط درونی «خود»، می‌توانند پیچیده‌تر شده و بدین ترتیب مستعد ابراز شدن و بعدتر، نمادپردازی شدن گردند.

می‌توان در این شرح خلاصه و جزئی از نظریه‌ی همانندسازی فرافکن و الگوی کلاین از ذهن، ملاحظه کرد که در هیچ جا اشاره‌ای به ناخودآگاه ماهوی دیده

نمی‌شود. در اینجا ناخودآگاه بودن یک وضعیت اولیه به نظر می‌رسد که تنها رشد هیجانی آن را دگرگون می‌سازد. مفاهیم «تحقق» و بینش، مفاهیمی اساسی در الگوی کلاین هستند، و امکان اکتساب حالات پیچیده‌تر روانی نیز به آن‌ها وابسته است.

در واقع کلاین و اغلب پیروانش بیش از آنکه بکوشند تا یک سیستم و یا ساختار درونی ذهنی مشروح را تنظیم و توصیف کنند، بر ارجاع به روابط شیئی و ایده‌ی خیال‌پردازی ناخودآگاه متمرکز شده‌اند (Isaacs, ۱۹۵۲).

به نظر می‌رسد که فروید بیش از هر چیز نیازمند آن بود که سازمان و کارکرد یک سیستم روانی و پایه‌ها و حدود آن را به گونه‌ای صورت‌بندی کند که گویی دارد به گونه‌ای ملموس از یک ساختار سخن می‌گوید. از سوی دیگر برای کلاین، جهان روانی درونی، با جنبش‌ها و اضطرابات و خیال‌پردازی‌های خود، از حالتی بسیار نامنظم و هرج‌ومرج زده می‌آغازد و سپس اندک‌اندک یک شکل مشخص به خود می‌گیرد. این دو الگو که از نقاط مختلفی می‌آغازند و بر زوایا و اسلوب‌های متفاوتی متمرکز می‌شوند، گاهی اوقات با یکدیگر در تناقض‌اند.

الگوی کلاین از ذهن را می‌توان بیشتر همچون شکفتن یک گل توصیف کرد وقتی از مهاجمان و انگل‌ها در امان با شد، حال آنکه به نظر می‌رسد نظریه‌ی فروید بر اساس یک الگوی نوروفیزیولوژیک و انرژی‌تیک از ذهن بنا شده است (Meltzer, ۱۹۸۴).

در الگوی کلاینی، مفهوم ناخودآگاه-خودآگاه، اصولاً مفهومی پویا و وصفی است. جایگزینی مفهوم «مراحل» با مفهوم «مواضع» به خودی خود نشانگر یک تفاوت مفهومی با فروید است.

مراحل رشد که در آغاز توسط فروید مطرح شد، شامل یک مفهوم خطی، زمانمند و متوالی بود، در حالی که مواضع (PS و D) مطرح شده توسط کلاین، مجموعه‌هایی از اضطراب‌ها، دفاع‌ها و خیال‌پردازی‌ها را توصیف می‌کند که هرچند طی مراحل اولیه‌ی زندگی ظاهر می‌شوند، اما محدود به آن مراحل نیستند. تناوب میان  $PS \leftrightarrow D$  در طول حیات هیجانی و روانی فرد ادامه می‌یابد (Klein ۱۹۵۲, b). این فرایند دیالکتیک بوده و این جنبش مشخصه‌ی حیات روانی است. به‌علاوه، یک ایده‌ی مرکزی وجود دارد که ناظر بر وجود یک شیء خارجی است که فرافکنی‌ها را دریافت می‌کند، آن‌ها را در بر گرفته و در آنان به کاوش می‌پردازد و بدین‌سان درون‌فکنی را ممکن می‌گرداند. این شیء در واقع تشکیل‌دهنده‌ی یک وضعیت بنیادین برای به وجود آوردن مفهوم واقعیت و تفکیک بین جهان خارجی و داخلی است.

من این بخش دوم را با اشاره به تفکر ملانی کلاین آغاز کردم چراکه ویلفرد بیون را بی‌تردید صاحب‌نظری با ریشه‌های کلاینی میدانم که عمده‌ی تفکر خود را بر نظریه‌ی کلاین استوار ساخته است، هرچند تأثیر فروید نیز در آثار او قدرتمند و آشکار است.

هم‌زمان با گسترش تفکر بیون، او ظاهراً توانست چارچوب نظری و بالینی خود را بسازد که در آن شماری از ایده‌های کلاین و فروید مشهود و قابل شناسایی‌اند، اما با سیاق خود بیون. بیون یک نظریه‌پرداز فرویدی نیست، اما

کلاینی هم نیست؛ به بین دقیق، بیون بیون است. کار او اصیل است و به نظر من او نویسنده‌ای است که به روشنی یک دیدگاه حقیقتاً روانکاوانه را بسط داد.

از نظر بیون، رشد روانی یک فرایند پیچیده است که باید در هر قدم بر ساخته شود. آن را نمی‌توان با رشد بیولوژیک مقایسه نمود. برای بیون، رشد ذهن به معنایی خاص، خودمختار است. ذهن، قطعه به قطعه توسط تجارب هاضمه‌ای ساخته شده است.

البته بیون از «هیچ» نمی‌آغازد. او وجود پیش مفاهیم در شخصیت را مفروض می‌گیرد که ممکن است در حیات پیشاتولدی ریشه داشته باشد یا در برخی از نشانه‌های کالبد شناسی اولیه قابل تشخیص باشد. این پیش مفاهیم بعدتر می‌کشند به مرحله‌ی تحقق برسند و بر آن‌اند تا به وضعیت یک مفهوم ارتقا یابند.

به جهت مطالعه‌ی این جنبش‌ها و بررسی کارکرد روان، بیون جدولی تنظیم کرد که در محور عمودی از «عناصر بتا» به «حساب جبری»، و از «فرضیات تعریفی» تا «عمل» در محور افقی امتداد می‌یابد (۱۹۵۶). اما در این جدول، پرسش خودآگاه و ناخودآگاه به شکل واضح مدنظر قرار نگرفته است. بعدتر، نظریه‌ای که بیون در باب «دگرگونی‌ها» (۱۹۵۶) ارائه نمود و مطالعاتش در باب رؤیا-فکرها، رؤیاها و اسطوره‌ها (طبقه‌ی C جدول)، به نظر موقعیت بهتری برای تأمل بر این پرسش به دست می‌دهند. او در نظریه‌ی خود در «دگرگونی‌ها» این نکته را مطرح می‌کند که توأم با بسط خودآگاه، نسبت امر ناشناخته به امر شناخته‌شده نیز بسط می‌یابد. اما این به چه معناست؟

بیون این دیدگاه را اختیار کرد که مادر می‌بایست کارکردهایی را برای کودک اجرا کند، کارکردهایی ذهنی که نوزاد می‌تواند یاد بگیرد تا از طریق درونی سازی و درون‌فکنی شمایل مادر و کارکرد مادر در زمینه‌ی هضم تجارب برای خودش، بعدتر اجرای آن‌ها را خود بر عهده بگیرد.

بنابراین از همان ابتدا به نظر می‌رسد با دو «ناخودآگاه» مواجهیم، ناخودآگاه مادر در خدمت نوزاد، و ناخودآگاه خودِ نوزاد. واقعیت روانی رشد می‌یابد و بر اساس تجارب هیجانی زیسته شده با مادر و با جهان بیرونی، اندک‌اندک «ساخته» می‌شود. پیش مفاهیم هنگامی که رابطه‌ی مادر و فرزند موفق باشد به تحقق می‌رسند و ذهن نوزاد شروع به کار کردن می‌کند.

همانندسازی فرافکن، طبق صورت‌بندی کلاین، از اهمیت فوق‌العاده‌ای برای بیون برخوردار بودند. روندی که مادر در رابطه‌ی مادر و نوزاد طی می‌کند - که بیون آن را «خیال‌پردازی» می‌خواند - تا حد زیادی تعیین‌گر امکانات رشد ذهن نوزاد و رابطه‌ی مادر و نوزاد است که در جریان می‌باشد.

بیون کل این فرایند را «رشد هیجانی» نامید - رشد هیجانی فرایندی است که طی آن پیش مفاهیم به تحقق می‌رسند و کاوش در امر نا شناخته ممکن می‌گردد؛ در جدول، این فرایند با  $K \rightarrow O$  متناظر است و با امکان «خیال‌پردازی» مادر در فرایند رؤیا و همچنین شرایط سوپژکتیو موجود در رابطه‌ی بین این دو شخصیت (مادر و نوزاد) مرتبط می‌باشد.

در واقع، هم بیون (۱۹۶۵، ۱۹۶۲) و هم سگال (۱۹۸۱) خیال‌پردازی‌های ناخودآگاه را به مثابه مبادله‌ای در نظر می‌گیرند که در جهان روانی درونی روی می‌دهد. این موضع آشکارا باعث طرح یک دیدگاه جدید در مورد

فرایندهای روانی شد، به ویژه در زمینه‌ی فرایند رؤیا. رؤیابینی دیگر صرفاً فرایندی برای تخلیه‌ی تنش‌ها و ارضای امیال به جهت محافظت از خواب محسوب نمی‌شود. رؤیاها به عنوان مبادلاتی درونی قلمداد شدند. مبادلات نیز به نوبه‌ی خود هنگامی رؤیا خوانده می‌شوند که در حین خواب روی دهند، وقتی قدرتِ تحرک به حال تعلیق درمی‌آید و مانع میان خودآگاه و ناخودآگاه دگرگون می‌شود.

سگال (۱۹۸۱) و ملتزر (۱۹۸۴)، نظریه‌پردازانی که کار بیون را بسط دادند (۱۹۹۲، ۱۹۶۵)، عمل-رؤیا را به فعالیت تفکر تشبیه کردند و رؤیا را به مثابه یک دگرگون‌سازی توصیف نمودند، به عنوان چیزی که احتمالاً پیشرفته‌ترین و پیچیده‌ترین کارکردی است که ذهن انسان می‌تواند در راستای استحصال دانش و کشف امور جدید انجام دهد (جا داشت تا در اینجا انواع مختلف دگرگونی که توسط بیون مطرح‌شده را توضیح دهیم، یعنی: دگرگونی‌های فرافکن، دگرگونی‌ها در حرکتِ سخت، دگرگونی‌ها در توهمات، دگرگونی‌ها در K و در O و غیره، اما ضیق وقت و جا اجازه‌ی این کار را نمی‌دهد).

البته فروید در بطن این ایده‌ها جا دارد. برای فروید، عمل-رؤیا معادل عمل روان است که به جریان افتاده. به‌واسطه‌ی عمل-رؤیا است که مصالحه‌ای بین قوای سرکوبگر، سرکوب‌شده و امیال ممنوعه شکل می‌گیرد بی‌آنکه به عاملان سرکوبگر آزاری برسد.

به نظر می‌آید که بیون و سگال با اینکه رؤیا صرفاً یک مصالحه باشد چندان راحت نیستند. بیون به‌طور ویژه ساختار رؤیا را بازتاب‌دهنده‌ی ساختار شخصیت می‌داند و به‌روشنی نشان می‌دهد که ذهن چگونه با اضطرابات و

هراس ها کنار می آید و خیال پردازی های ناخودآگاه به چه نحو در حین فرایند ساخته شدن رؤیا «تحقق می یابند». حیات رؤیا و رؤیابینی، به ظرفیت ایجاد افکار تشبیه می شوند.

فروید باور داشت که فقط محتویات سرکوب شده نیازمند نمادپردازی شدن اند. اما برای کلاین و بیون، نماد مخلوق «خود» است و تنها زمانی که تفکیکی میان شیء و نماد وجود داشته باشد (وقتی نماد بازنماینده ی شیء باشد) می توانیم از یک کارکرد نمادین سخن بگوییم. رؤیا ممکن است کارکردی نمادین داشته باشد، همان طور که «خیال پردازی ها»ی مادر هم این کارکرد را دارند، وقتی مادر می کوشد تا برای تجربه ی هیجانی زیسته با نوزاد، کلام و بیانی بیابد.

بیون بین عناصر آلفا و عناصر بتا تمایز قائل شد و عناصر بتا را به مثابه احساسات و هیجانان خاصه در نظر گرفت که فقط مناسب همانندسازی فرافکن اند. اما این عناصر بتا می توانند از طریق کارکرد آلفا به عناصر آلفا تبدیل شوند. عناصر آلفا می توانند «در حافظه ذخیره شوند» و می شوند، و سپس می توانند برای تفکر و یادآوری مورد استفاده قرار گیرند، چیزی که به بنیانی برای نمادپردازی و برای تشکیل آنچه بیون «عمل-رؤیای آلفا» می خواند تبدیل می گردد.

الگوی بیون از کارکرد روان، بخصوص مفهوم عناصر آلفا و بتای او و نیز مفهوم «عمل-رؤیای آلفا» به گسترده گی در حیطه ی بالینی بکار رفته تا نمای واضح تری از رابطه ی هیجانی جاری فراهم آید.

من در اینجا از الگوی رؤیا بهره می‌گیرم و از ایده‌هایی در مورد عناصر آلفا، عناصر بتا و کارکرد آلفا نیز سخن خواهم گفت، چراکه حس می‌کنم در اینجا است که برخی دیدگاه‌های بیون ما را قادر می‌سازند تا در باب مفهوم «ناخودآگاه» او بیندیشیم و گمانه‌زنی کنیم.

به باور من می‌توان گفت که ذهن در برابر عناصر بتا ناخودآگاه است و این احساسات، خیال‌پردازی‌ها و/یا تأثرات، به محض امکان به واسطه‌ی همانندسازی فرافکن منشعب شده و به جهان خارج یا به درون بدن فرافکنده می‌شوند. به‌منظور تبدیل، چه از طریق «خیال‌پردازی» مادر و چه به‌واسطه‌ی فرایند تحقق، لازم است کلمات، تصاویر، اظهارات نشانمند و/یا معنایی برای این عناصر یافته شوند و بدین ترتیب امکان خودآگاهانه اندیشیدن به آن‌ها فراهم آید

برخی شخصیت‌ها در تبدیل عناصر بتا و تولید عناصر آلفا شکست می‌خورند و بنابراین از ادامه‌ی رشد هیجانی بازمی‌مانند. برای نمونه، مراجعان مرزی و روان‌پیش، از تصور خودآگاهی به مثابه یک ارگان برای کیفیات روانی به لحاظ حسی دریافت شده برخوردار نیستند. نیاز به شرح این‌گونه موقعیت‌ها بود که بیون را ملزم ساخت تا نظریه‌ای در باب کارکرد آلفا صورت‌بندی نماید:

این اظهارنظر من که فرد باید تجربه‌ی هیجانی فعلی را «رؤیا ببیند»، خواه این اتفاق در خواب بیفتد و خواه در بیداری، را بدین ترتیب مجدداً صورت‌بندی می‌نمایم: کارکرد آلفای فرد، خواه در خواب و خواه در بیداری، تأثرات حسی مرتبط با یک تجربه‌ی هیجانی را به عناصر آلفا تبدیل می‌کند و این عناصر به هم می‌چسبند و بسط می‌یابند تا

«مانع تماس» را تشکیل دهند. این مانع تماس که مداوماً در نتیجه‌ی این فرایند تشکیل می‌شود، نشانگر نقطه‌ی تماس و انفصال میان عناصر خودآگاه و ناخودآگاه بوده و بانی تفکیک میان آن دو است (Bion ۱۹۶۲, p.۱۹).

کارکرد آلفا با تولید عناصر آلفا، پیدایش و گسترش یک «مانع تماس» را ممکن می‌سازد، چیزی که عناصر آنچه خودآگاهی می‌خوانیم را از هم تفکیک می‌کند. در سوی دیگر مانع تماس، هر آن چیزی قرار دارد که ما ناخودآگاه خطاب می‌کنیم. افراد مرزی و روان‌پریش، بنا کردن این مانع تماس را دشوار می‌یابند، غالباً از آن رو که از نارسایی‌هایی رنج می‌برند که نقاط شکننده‌ای را به وجود می‌آورد که در این نقاط هیچ تمایز گذاری‌ای ممکن نیست.

در حین رؤیابینی، ارتجاع‌پذیری و انعطاف مانع تماس دچار تغییراتی می‌شود که به حرکت و تبادل امکان وقوع می‌دهد، امری که مشابه و یادآورنده‌ی عمل ذهن در هنگام بیداری است. رؤیاها بسیاری از کارکردهای سانسور و مقاومت را از خود نشان می‌دهند، اما به نظر نمی‌رسد این کارکردها محصول ناخودآگاه باشند، بلکه حاصل ابزارهایی به نظر می‌آیند که رؤیا از طریق آن‌ها خودآگاهی را می‌سازد و آن را از ناخودآگاه تفکیک می‌کند.

این فرایند پیچیده، تکامل ذهنی را امکان‌پذیر می‌سازد که قادر به پدید آوردن افکار است. از این نقطه‌نظر، ظرفیت رؤیا دیدن آن چیزی است که شخصیت را از در غلتیدن به درون یک وضعیت روان‌پریشانه بازمی‌دارد که در آن هیچ مانع تماسی توسط عناصر آلفا تشکیل نشده و هیچ تمایزی میان خودآگاه و ناخودآگاه در کار نیست.

ذهن متناظر با این جهان روانی درونی، که با معنا و هیجانانگیز در جستجوی بازنمایی ذهنی سروکار دارد، در روابط خود میان خودشیفتگی و روابط شیئی در تناوب است و امکان ایجاد روابط در این دو جهان را فراهم می‌آورد: جهان بیرونی و جهان درونی - بینا فردی و درون فردی.

از نظر بیون رؤیابینی را می‌توان مکانی دانست که وقتی می‌خواهیم به آنجا می‌رویم، وقتی توجه‌مان را کاملاً معطوف به جهان درونی یا جهان درون فردی می‌کنیم، جایی که بازنمایی‌های روابط بینا فردی مان به وقوع می‌پیوندند. فرایند خلاقانه‌ی رؤیابینی که تجارب را دگرگون می‌سازد و معانی جدیدی می‌آفریند، قادر است عناصر آلفا را تولید نموده و آن‌ها را در ضمیر ناخودآگاه انباشته سازد تا به وقت ضرورت مورد استفاده قرار گیرند.

احساس می‌کنم که این مفهوم باعث می‌شود بخواهیم ناخودآگاه را امری بدانیم که به جهانی از امکانات پایان ناپذیر اشاره دارد، امکاناتی که همواره در فرایند تکامل و تحول‌اند، و همین‌طور این نکته را بپذیریم که ناخودآگاه بیش از آنکه از حیث تکامل نژادی و رشد شناختی، مکانی از پیش معین و محتوی سرکوب‌ها و تکانه‌های غریزی خطرناک باشد، با «ذخیره‌ی تجارب زیسته‌ی هیجانی» سروکار دارد، در سطحی که در آن تجربه ساخته شده و بازسازی می‌گردد.

در مقاله‌ی کوتاهی با عنوان «یادداشت‌هایی در باب حافظه و میل» بیون (۱۹۶۷، p. ۱۷) به ما تصویری استعاری و الهام‌بخش ارائه می‌کند که آن را نقل قول می‌نمایم:

در هر جلسه‌ی روانکاوی، تکامل به وقوع می‌پیوندد. از دل تاریکی و بی‌شکلی، چیزی تکامل می‌یابد. این تکامل می‌تواند شباهتی سطحی با حافظه داشته باشد، اما یک‌بار که تجربه شد، دیگر نمی‌تواند با حافظه خلط شود. این تکامل از این حیث که یا کاملاً حاضر است و یا به‌طور تو ضیح ناپذیر و به یک‌بارگی غائب می‌شود، به رؤیاها شباهت دارد. این فرایند همان چیزی است که روانکاو باید آماده‌ی تفسیرش باشد. پیشرفت به‌واسطه‌ی شمار و تنوع بیشترِ حالات خلقی، ایده‌ها و رفتارها در هر جلسه‌ی درمانی اندازه‌گیری می‌شود.

به باور من آنچه بیون تاریکی و بی‌شکلی می‌داند، منطبق با منظور فروید از «ناخودآگاه» است. اما قطعاً برای بیون، ظهور آن در زمانی خاص، وابسته به امکان «تکامل» روان است، که همواره پدیده‌ای شدید و مختصر خواهد بود و بلافاصله پیدایش جریان هیجان را به دنبال دارد.

در دوره‌ی دیگری از فعالیت خود، بیون دیدگاه متفاوتی را به ما عرضه می‌دارد. بار دیگر از او نقل قول می‌کنم:

استفاده‌ی روان-کاوی از رؤیا به عنوان روشی برای خودآگاه ساختن ناخودآگاه، استفاده‌ی وارونه از آن سازوکاری است که به‌طور طبیعی برای تبدیل خودآگاه به مواد مناسب برای ذخیره‌سازی در ناخودآگاه انجام می‌شود. به بیان دیگر، عمل-رؤیایی که ما می‌شناسیم، تنها جنبه‌ی کوچکی از رؤیابینی حقیقی است؛ و رؤیابینی حقیقی یک فرایند مداوم است که به جهان بیداری و فعالیت در زمان بیداری تعلق

دارد، اما در آن زمان معمولاً قابل مشاهده نیست مگر در یک بیمار روان‌پزش (۱۹۹۲، p. ۳۷).

به نظر من با در نظر گرفتن این عبارات می‌توان گفت که برای بیون ناخودآگاه در معنای روانکاوانه‌ی آن، صرفاً مترادف با امر ناشناخته قلمداد نمی‌شود. ناخودآگاه همچنین به عنوان شکلی از فعالیت پویای روان به شمار می‌رود که همه‌ی زندگی ما را شامل می‌شود و توسط تجارب هیجانی‌مان حمایت می‌شود.

بیون میان آنچه «رؤیابینی حقیقی» می‌خواند و رؤیاهایی که به وقت خواب می‌بینیم تمایز قائل می‌شود، اما این نکته را نیز مدنظر قرار می‌دهد که هردوی این فرایندها می‌توانند به عنوان فراهم آورندگان اطلاعات، دانش و تجربه‌ی هیجانی پیچیده عمل کنند (و «رؤیابینی حقیقی» که به کارکرد آلفا متصل است، مسئول آن چیزی است که او تفکر ناخودآگاه در بیداری خطاب می‌کند). در اینجا با تمایز بسیار واضحی میان آنچه ناخودآگاه ماهوی و ناخودآگاه وصفی برشمردیم مواجهیم. در تفکر ناخودآگاه در زمان بیداری، ایده‌ی اصلی و برجسته همواره ایده‌ی حرکت پویای عناصری است که در دگرگونی مداوم‌اند. بهترین نمونه‌ی این نوع تفکر، فعالیت روانی روانکاو با مراجعانش در طول جلسه‌ی روانکاو است که طی آن شهود، همدلی، خیال‌پردازی و تداعی آزاد می‌تواند بسط یافته و خود را در قالب حساسیت و ادراک سوژکتیو تجربه‌ی هیجانی ابراز نماید.

چند پاراگراف قبل‌تر، به این نکته اشاره کردم که از نظر بیون، از بدو زندگی نوزاد یک در هم تنیدگی مابین پردازش روانی مادر (ظرفیت او برای

خیال‌پردازی) و رشد جنبه‌های روانی نوزاد وجود دارد. این دو ذهن از همان ابتدا می‌کوشند به فرایندی شکل دهند که به رشد و تکامل روانی می‌انجامد.

از این حیث، حس می‌کنم که حرفه‌ی روانکاوی بالینی ما با این الگو قرابت دارد: ذهن درمانگر باید بتواند شفاف‌سازی کند (قابلیت رؤیا دیدن مشترک با فرد روانکاوی شونده)، باید امور را به صورت نمادین بازنمایی نموده و محصول این بازنمایی را به فرد روانکاوی شونده منتقل نماید، باید با او همکاری و مشارکت نماید تا فرایندهای خاصی که تا آن زمان فرد روانکاوی شونده را از تشکیل آن نمادها در ذهن خودش بازمی‌داشتند، رفع شوند.

این یک حفاری با ستان شناختی برای کاوش گذشته‌های دور نیست. از دید من و طبق خوانش‌م از آثار بیون، می‌توانم بگویم که ایده‌ی او چیزی بسیار فراتر از مفهوم آوردن ناخودآگاه به حوزه‌ی خودآگاهی است. چیزی که مدنظر اوست، بیشتر «عمل ساختن» و جستجو برای معنا و اختصاص معانی است که توسط دو ذهن حاضر در رابطه انجام می‌شود، یعنی ذهن روانکاو و ذهن فرد روانکاوی شونده. این تجربه‌ی هیجانی است که می‌بایست نمادپردازی شود تا بتواند توسط ذهن جذب و هضم شود و آنگاه آماده‌ی ذخیره‌سازی شود و نه برعکس.

فروید همواره روانکاوی را روش و نظریه‌ای می‌دانست که ریشه در سوپژکتیویته دارد و اغلب به این باور خود نیز اشاره می‌نمود. اما احتمالاً به علت نیات علمی خود، قادر به کاوش بیشتر در جنبه‌های مرتبط با این دیدگاه نبود.

طبق نظر بیون،

فروید بر آن بود که در عمل تفسیر، محتوای مخفی خاستگاه رؤیا بوده و توسط عمل-رؤیا فرآوری می‌شود تا رؤیا حاصل شود. من می‌گویم که خاستگاه رؤیا تجربه‌ی هیجانی است - شاید حتی یک تجربه که صرفاً هیجانی است و هیچ‌چیز دیگری نیست - و همین تجربه مورد فرآوری قرار می‌گیرد تا رؤیا تولید شود، یعنی همان محتوای آشکار؛ و این روانکاو است که سپس دست به عمل تفسیر می‌زند تا به اصطلاح رؤیا-محتوا را تولید نماید (۱۹۹۲, p. ۱۳۵).

این قطعاً امر دشواری است که به این نوع گفته‌های بیون توجه کنیم بی‌آنکه نیاز به صورت‌بندی مجدد کلیت فراروان‌شناسی و به پرسش کشیدن شماری از آموزه‌های اساسی فروید، و تا حد مشخصی به پرسش گرفتن خود روانکاوی را حس کنیم. اما فروید آن‌چنان طیف وسیعی از احتمالات را پوشش داده که معمولاً می‌شود ریشه‌های متفکران و ایده‌های جدید را در کارهای او یافت.

من انتشار «ساختار در روانکاوی» را لحظه‌ای میدانم که فروید (۱۹۳۸) توانست روانکاو، سوژکتیو بودن فرایند روانکاوی و اهمیت رابطه‌ی بسط‌یابنده در فرایند دانستن را در نظریه‌ی خود بگنجاند. در این متن، فروید احتمالاً از نظرگاهی متفاوت، از زوج روانکاو-روانکاوی شونده سخن می‌گوید که سازنده‌ی یک تجربه‌ی هیجانی جدید هستند - و البته او از کلمات دیگری برای اشاره به این ایده بهره برد. در نقل‌قولی که پیش‌تر آمد، بیون تفسیری ارائه می‌دهد که بر سازنده و ایجادکننده‌ی تمایزات و تفکیک‌های میان خودآگاه و ناخودآگاه است - نه به شکل پرده‌برداری، بلکه بیشتر به معنای ساختن. این بی‌شک

ایده‌ای جدید است که به نظر من کاملاً روانکاوانه بوده و از تجربه‌ی بالینی منتج می‌شود، از عمل مشاهده و آموختن از تجربه.

در خاتمه مایلم نقل‌قولی در باب یک الگوی بسیار ساده ذکر کنم که به نظرم آنچه سعی در توضیحش دارم را روشن می‌سازد:

کودکی که دارد راه رفتن را یاد می‌گیرد، در حال تلاش برای ناخودآگاه سازی محتویات خودآگاه است: تنها وقتی این عمل انجام شود است که می‌تواند راه برود. همین امر در مورد هر نوع یادگیری در هر زمان دیگری هم صدق می‌کند - توفیق در آن منوط به یک سری عملیات مرکزی است که طی آن‌ها عمل-رؤیای آلفا قادر می‌شود محتویات خودآگاه را به مواد ناخودآگاهی تبدیل نماید که مناسب راه رفتن و اندیشیدنِ ناخودآگاه باشد (Bion ۱۹۹۲, p. ۷۱).

من بی‌تردید این‌طور حس می‌کنم که دگرگونی‌هایی که بیون در تغییرات اعمالی کلاین بر الگوی روانی فروید از ذهن به وجود آورد، دیدگاهی به دست داد که تجربه‌ی هیجانی را در جای درست خود در کارکرد روانی قرار داد.

به نظر من سه الگوی روانی که به‌طور خلاصه در اینجا شرحشان رفت، یعنی الگوی نوروفیزیولوژی یک فروید، الگوی جغرافیایی-فرجام‌شناختی کلاین و الگوی معرفت‌شناختی بیون را می‌توان به عنوان پیوستاری از تحولات در نظر گرفت که هدف همگی آن‌ها اساساً دستیابی و یکپارچه‌سازی معانی و هیجانات است، فرایندی که طی آن ادراک به ساختار شخصیت تبدیل می‌شود.

## یادداشت‌ها

۱. Ana Maria Andrade de Azevedo

۲. noun

۳. adjective

۴. diachronic

۵. Spence

۶. Mutation

۷. Renik

## ارجاعات

Astor, J. (١٩٩٨). 'Some Jungian and Freudian perspectives on the Oedipus myth and beyond'. *International Journal of Psycho-Analysis*, ٧٩, ٦٩٧.

Culbert-Koehn, JA. (n.d.). 'The intersection between Bionian and Jungian vertices: a personal experience'.

Bion, W.R. (١٩٦٢). *Learning from Experience*. London: Heinemann Medical Books.

-- (١٩٦٥). *Transformations*. London: Heinemann Medical Books.

-- (١٩٦٧). 'Notes on memory and desire'. In *Melanie Klein Today*, ed. I. Bott

Spillius, Vol. ٢. London: Routledge, ١٩٨٨.

- (۱۹۹۲). *Cogitations*. London: Karnac Books.
- Freud, S. (۱۹۰۰a). *The Interpretation of Dreams*. *SE* ۴, Part i, ۱-۳۳۸.
- (۱۹۰۰b). 'Project'. *The Interpretation of Dreams*. *SE* ۴, Part ii, ۳۳۹-۶۲۰.
- (۱۹۱۱). 'Formulations on the two principles of mental functioning'. *SE* ۱۲, ۲۱۸-۲۶.
- (۱۹۱۲). 'A note on the unconscious in psycho-analysis'. *SE* ۱۲, ۲۶۰-۶۶.
- (۱۹۱۴). 'On narcissism: an introduction'. *S.e.*, ۱۴:۷۳-۱۰۲.
- (۱۹۱۵). 'Repression'. *SE* ۱۴, ۱۴۶-۵۸.
- (۱۹۱۵). 'The unconscious'. *SE* ۱۴, ۷۳-۱۰۲.
- (۱۹۱۷a). 'A metapsychological supplement to the theory of dreams', *SE* ۱۴, ۲۲۲-۳۰.
- (۱۹۱۷b). *Mourning and Melancholia* [۱۹۱۵]. *SE* ۱۴, ۲۳۷-۵۸.
- (۱۹۲۳). 'The Ego and the Id'. *SE* ۱۹, ۱۲-۶۶.
- (۱۹۲۵). 'Inhibitions, symptoms and anxiety'. *SE* ۲۰, ۸۷-۱۷۲.
- (۱۹۳۷). 'Constructions in Analysis'. *SE* ۲۳, ۲۰۷.
- Gay, P. (۱۹۸۸). *Freud, uma vida para o nosso tempo*. Id. Companhia das letras.
- Isaacs, S. (۱۹۵۲). 'A natureza *ea* [uncao da fantasia]'. In *Developments in Psychoanalysis*. London: Hogarth Press.
- Klein, M. (۱۹۵۲a). 'Algumas conclusoes teóricas sobre a

- 
- vida emocional do hebe*'. In  
*Developments in Psychoanalysis*. London: Hogarth  
Press.
- (19026). *Notas sobre alguns mecanismos esquizóides*'.  
London: Hogarth Press.
- Meltzer, D. (1984). *Dream Life*. London: Clunie Press.
- Ogden, T. (1994). *Os sujeitos da psicandlise*. Sao Paulo,  
Brazil: Casa do psicólogo  
livraria e editor, 1996.
- Renik, S. (1998). 'Have we changed our view of the  
unconscious in clinical work?'  
Paper presented at the meeting of the American  
Psychoanalytical Association, New  
York, December 16-20, 1998.
- Segal, H. (1981). *The Work of Hanna Segal - A Kleinian  
Approach to Clinical  
Practice*. New York: Jason Aronson.
- Spence, D. (1987). *The Freudian Metaphor*. New York:  
W.W. Norton.

# Unconscious

## ان‌کون‌ش‌ی‌ون‌س

شماره پروانه  
اعشارات جالیز  
۱۳۳۸۴

قیمت ۲۷۰۰۰۰ ریال